



پوهنتون سلام  
پوهنځی شریعت و قانون  
پروگرام ماسټری تفسیر و حدیث



امارت اسلامی افغانستان  
وزارت تحصیلات عالی  
معینیت امور علمی

## زهرة التفاسیر ترجمه، تخریج و تحقیق سوره

### بقره از آیت ۹۷ الی ۱۱۸

(رساله ماسټری)

محقق: استاد "ناهن"

استاد رهنما: دکتور اصبح اده "صالحی"

سال ۱۴۰۲ هجری قمری / ۲۰۲۱ میلادی



پوهنتون سلام

پوهنځی شرعیات و قانون

پروگرام ماستری تفسیر و حدیث



امارت اسلامی افغانستان

وزارت تحصیلات عالی

معینیت امور علمی

# زهرة التفاسیر ترجمه، تخریج و تحقیق سوره بقره از آیت 97 الی 118

(رسالة ماستری)

محصل: اسدالله "داعی"

استاد رهنما: دکتور فصیح الله "عبدالباقی"

سال: 1402 هـ. ش - 1445 هـ. ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

A decorative floral element consisting of a central flower with multiple petals, surrounded by smaller flowers and leaves, positioned to the left of the main text.



# پوهنتون سلام



پوهنځی شرعیات و قانون

دیارتمنت تفسیر و حدیث

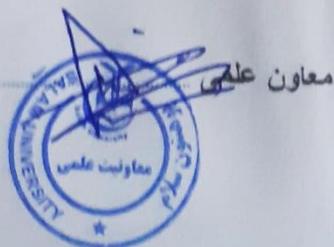
بورده ماستری

## تصدیق نامه

محترم اسدالله ولد الحاج حامد: ID: نمبر SH-MST-s1400-860 محصل دور هفتم تفسیر و حدیث که رساله ماستری خویش را زیر عنوان: زهرة التفاسیر ترجمه، تخریج و تحقیق سوره بقره از آیت 97 الی 118 به روز چهارشنبه تاریخ ۱۸ / ۱۱ / ۱۴۰۲ هـ ش موفقانه دفاع نمود، و به اساس بررسی هیات تحکیم مستحق ۹۰ (نمره به عدد) نورالپوره (نمره به حروف) گردید. موفقیت شان را از الله متعال خواهانیم.

اعضای هیات تحکیم:

ردیف	نام استاد	عضویت	امضاء
۱	استاد محمد نعیم جلیلی	عضو هیات	
۲	دکتور رحمت الله زاهد	عضو هیات	
۳	دکتور فصیح الله عبدالباقي	استاد رهنا و رئیس جلسه دفاع	



آمر بورده ماستری.....

اهداء

آموخته هایم را نخست به خانواده محترم ام که در هر مقطع زنده گی تکیه گاهم بودند، و ثانیاً به تمام علاقمندان علم و کتاب تقدیم میکنم.

## سپاس گذاری

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ !  
با سپاس بیکران پروردگار سبحان را که توفیق کسب علم را به ما اعطا فرمود و درود بر سردار بشریت جناب محمد مصطفی ( صلی الله علیه وسلم).

و سپاس گذاری می نمایم از والدین گرامی ام که در طول دوره تحصیلی بنده را یاری نمودند و در نهایت سپاس از تمامی کسانی که در انجام این تحقیق بنده را یاری فرموده اند امیدوارم بتوانم زحمات آنها را جبران نمایم.

اینجانب اسدالله "داعی" از جمله محصلان مخلص شما از اداره محترم بورد ماستری پوهنتون سلام ، استادان گرانقدر به پاس خدمات ایشان اظهار سپاس و قدردانی می نمایم و علی الخصوص از استاد گرانمایه محترم دوکتور فصیح الله "عبدالباقی" اظهار سپاس و قدر دانی می نمایم ایشان از زحمات شبانه روزی شان در اشراف و راهنمایی این رساله دریغ نورزیدند و همکاری ایشان توانستم این رساله علمی را به پایان برسانم از خداوند لایزال طول عمر، سعادت و بهروزی و موفقیت در همه امور زندگی برای استاد عالیقدر استدعا دارم.

نگارنده به این دلیل که توانسته از محضر استاد نخبه استفاده نموده و دیدگاه ایشان را راهنمای خویش قرار داده بر خود می بالد و قدردانی از این استاد را وظیفه ایمانی و وجدانی خود می داند.

با احترام

اسد الله (داعی)

## خلاصه موضوع

امام ابو زهره محمد بن احمد بن مصطفی عالم و دانشمند بلند آوازه جهان اسلامی و بخصوص سرزمین مصر و یکی از علمای متبحر علم فقه و اصول فقه، تفسیر و علوم قرآن، خطیب چیره دست، اصولی و مجتهدان عصر خویش و تعلیم یافته مدرسه قضای شرعی و استاد کلیه اصول دین در برنامه مافوق لیسانس، عضو مجلس اعلای بحوث علمیه کلیه حقوق جامعه قاهره، عضو مجمع بحوث اسلامی ازهر، عضو مجلس اعلی فنون و اداب و استاد دانشکده معاملات و اداره جامعه ازهر است، امام ابوزهره دانشمند قلم بدست و نویسنده توانای بود آنها از خود حدود (۴۲) اثر علمی به جا گذاشتند و یکی از خدمات ارزنده او تفسیر زهره التفاسیر است در اواخر عمر شان تصمیم گرفتند تا خدمتی را پیرامون این کتاب هدایت انجام دهند، به همین منظور مؤلف رحمه الله با هدف بلند پروازانه آغاز به تالیف این تفسیر نمودند اما متأسفانه فرصت یاری نکرد وقتیکه به آیه ۷۳ سوره نمل رسیدند داعی اجل را لبیک گویند، امام ابوزهره مفسر بزرگ، نویسنده چیره دست در این تفاسیر مفاهیم علمی را به گونه درست در روشنی معیار های علمی و اکادمیک و با در نظر داشت اصول تفسیر چون تفسیر قرآن بالقرآن، تفسیر قرآن به حدیث، تفسیر قرآن به اقوال صحابه و سلف امت و رعایت قواعد علم لغت، صرف و نحو بلاغت و... مطابق مستجدات امروزی تفسیر و تحلیل نموده و مشکلات عصر خویش را حل نمودند بخاطر خدمتگزاری به قرآن کریم ترجمه این تفسیر به زبان های متداول منطقه لازم و ضروری است.

نظر به اهمیت علمی تفسیر هذا پوهنتون سلام تصمیم گرفت تا این تفسیر به زبان دری بر گردان شود از همین رو این تفسیر را جهت ترجمه درست و برابر با معیاری های علمی برای محصلان برنامه ماستری دیپارتمنت تفسیر و حدیث به قسمت های مختلف تحت اشراف استاد علمی و مسلکی توزیع نموده اند، اینکه ترجمه، تخریج و تحقیق زهره التفاسیر از آیت ۹۷ - ۱۱۸ سوره بقره برای بنده سپرده شده بود، بنده در حد توان پیرامون آیات فوق ترجمه، تحقیق و تخریج نمودم.

## فهرست موضوعات

صفحه	عنوان
	مقدمه
۲.....	بیان مسأله و ضرورت تحقیق
۲.....	اهمیت موضوع
۲.....	اسباب اختیار موضوع
۳.....	اهداف تحقیق
۳.....	پیشینه تحقیق
۳.....	سوالات تحقیق
۴.....	روش تحقیق
۴.....	خطه بحث و طرح پلان تحقیق

### مقطع اول

#### دشمنی با فرشتگان

۵.....	ترجمه ، تخریح و تحقیق سوره بقره آیات ۹۷- ۹۸
۵.....	متن زهره التفاسیر در آیات این مقطع
۶.....	ترجمه زهره التفاسیر در آیات این مقطع

### مقطع دوم

#### اختلاف بیبی اسرائیل از دیروز تا امروز

۱۵.....	ترجمه ، تخریح و تحقیق سوره بقره آیات ۹۹- ۱۰۱
۱۵.....	متن زهره التفاسیر در آیات این مقطع
۱۸.....	ترجمه زهره التفاسیر در آیات این مقطع

### مقطع سوم

#### سحر و جادو

۲۸.....	ترجمه، تخریح و تحقیق سوره بقره آیه ۱۰۲
۲۹.....	متن زهره التفاسیر در آیات این مقطع
۳۴.....	ترجمه زهره التفاسیر در آیات این مقطع

### مقطع چهارم

#### شر پسندی یهود

- ترجمه ، تخریج و تحقیق سوره بقره آیات ۱۰۳-۱۰۵ ..... ۴۶
- متن زهره التفاسیر در آیات این مقطع ..... ۴۶
- ترجمه زهره التفاسیر در آیات این مقطع..... ۴۹

### مقطع پنجم

#### بیان احکام نسخ

- ترجمه ، تخریج و تحقیق سوره بقره آیات ۱۰۶- ۱۰۷ ..... ۵۶
- متن زهره التفاسیر در آیات این مقطع ..... ۵۶
- ترجمه زهره التفاسیر در آیات این مقطع..... ۶۰

### مقطع ششم

#### حسد اهل کتاب در دین

- ترجمه ، تخریج و تحقیق سوره بقره آیات ۱۰۹- ۱۱۲ ..... ۶۹
- متن زهره التفاسیر در آیات این مقطع ..... ۷۰
- ترجمه زهره التفاسیر در آیات این مقطع..... ۷۵

### مقطع هفتم

#### اختلاف اهل کتاب

- ترجمه، تخریج و تحقیق سوره بقره آیه ۱۱۳ ..... ۸۶
- متن زهره التفاسیر در آیات این مقطع..... ۸۴
- ترجمه زهره التفاسیر در آیات این مقطع..... ۸۷

### مقطع هشتم

#### مساجد مکان عبادت الله متعال وعدم ممانعت از آن

- ترجمه ، تخریج و تحقیق سوره بقره آیات ۱۱۴-۱۱۵ ..... ۹۰
- متن زهره التفاسیر در آیات این مقطع ..... ۹۰
- ترجمه زهره التفاسیر در آیات این مقطع..... ۹۴

## مقطع نهم

الله متعال نه پدر است ونه فرزند

۱۰۳.....	ترجمه، تخریج و تحقیق سوره بقره آیات ۱۱۶-۱۱۷.....
۱۰۳.....	متن زهره التفاسیر در آیات این مقطع.....
۱۰۷.....	ترجمه زهره التفاسیر در آیات این مقطع.....
۱۱۸.....	نتیجه گیری.....
۱۲۰.....	پیشنهادات.....
۱۲۱.....	فهرست آیات.....
۱۲۵.....	فهرست احادیث.....
۱۲۶.....	فهرست اعلام.....
۱۲۶.....	فهرست اماکن.....
۱۲۷.....	فهرست منابع و مأخذ.....

## مقدمه

أحمد لله وحده، نحمده ونستعينه و نستهديه و نؤمن به و نتوكل عليه، أذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین كله و أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، الذی بلغ الرسالة و أدى الامانة و الصلاة و السلام علیه و علی آله و أصحابه و من دعا بدعوته إلی يوم الدین. اما بعد:

بلا تردید قرآن کریم کلام الله متعال و آموزگار بشریت است از عصر رسالت تا عصر حاضر به شیوه های گوناگون و روش های مختلف و با زبان های زیادی ترجمه و تفسیر شده است این کتاب هدایت گر، دستور و قانون فوق سماوی برای راهنمایی بشریت از آغاز نزول به آخرین پیام آور الهی حضرت محمد (صلی الله علیه و سلم) تا قیام قیامت باقی بوده و بر همه زمانه سازگار بوده و بر مصلحت زنده گی انسانها در همه عصر نیز سازگار میباشد و یگانه قانون تغییر نا پذیر است که مصالح زنده گی دینی و دنیوی انسانها را تضمین می کند. و الله متعال در نخستین سوره و اولین پیام که به پیغمبرش میفرستد از خواندن و سپس از خلقت هستی ها خبر میدهد، اشاره بران است که این کتاب آموزگار بشریت برای درک واقعیت ها از جهان هستی بوده و با خواندن و دانستن آن انسانها از گودال ضلالت بیرون شده، به رفاه و سعادت میرسند.

ویگانه راه جلوگیری انسانها از طغیان و سرکشی مراجعه به این کتاب هدایت گر است، چنانکه الله متعال در اولین سوره که در ترتیب مصحفی این کتاب مقدس نهاده شده انسان ها را نخست به شناخت آفریدگار شان فرا خوانده و سپس آنها را به در خواست هدایت به صراط مستقیم و تبعیت از آنانی که این راه مستقیم را اختیار کرده اند فرا میخواند و از تعقیب راه ضلالت و پیروی گمراهان برحذر میدارد، و متعاقبا اینکه ما باید از خالق و آفریدگار خود هدایت بخواهیم می فرماید: { ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ }<sup>(1)</sup>. این کتاب هیچ گمانی در آن نیست و راهنمای پرهیزگاران است.

و متعاقبا الله متعال هدایت یافته گان و گمراهان را به نام متقین، ملحدین، منافقین، و گروه ضالین (یهود و نصاری) را معرفی میکند، در این روش اشاره به آن است که این کتاب پیروان و مخالفان خود را دارد، پیروان راستین باید دشمنان و مخالفان این کتاب را از زبان خود آن بشناسند چنانچه مسؤلیت تحقیقی بنده در قسمت تعارف برخی از افکار یهود و نصاری در سوره البقره میباشد که با ترجمه و تحقیق پیرامون آیات

---

1 - سوره بقره آیه: 2.

متعلق به موضوع تحقیقی از "زهرة التفاسیر" میباشد که در حد توان و به ترتیب ذیل به عملی نمودن این مکلفیت خود خواهم پرداخت.

### **بیان مسأله و ضرورت تحقیق :**

زهرة التفاسیر یکی از بهترین تفاسیر معاصر است که با مسائل عصر امروز مطابقت کامل داشته و می تواند نیاز های علماء ، دانشمندان و نسل جوان امت اسلامی امروزی را بر آورده سازد، نظر به اهمیت و ضرورت جامعه افغانستان پوهنتون سلام ترجمه این تفسیر را روی دست گرفته اند، بنا براین قسمت منتخب ترجمه و تحقیق و تخریج این تفسیر برای بنده سپرده شده است البته این قسمت در رابطه به معرفی افکار یهود در عصر قدیم و جدید است که در شناخت یهود از دید قرآنی یک امر مهم و ضرور می باشد.

### **اهمیت موضوع:**

تمام بحوث علمی دارای اهمیتی خاص خود می باشد. نظر به موضوع اهمیت موضوع و نیازی آن به جامعه اهم بودن تحقیق خود هویدا می گردد. خاصتا تحقیق پیرامون کتابی که مؤلفش از علمای معاصر بوده قضایای زمان خود را درک نموده و به تفسیر قرآن کریم پرداخته است.

ترجمه و تحقیق پیرامون کتاب امام ابوزهره که در میان مفسرین و هم قطاران معاصرانش بدست آورده است؛ زیرا امام ابوزهره از علمای معروف و سرشناس معاصرین است و کتابش نیز معاصر وی خوب قضایای کنونی جهان را درک نموده و تفسیر به رشته تحریر در آورده است بنابراین جامعه افغانی نیاز مبرمی به این تفسیر دارد تا باشد که از طریق ترجمه و تفسیر آن به زبان رسمی کشور خدمتی به ملت افغانستان و نیز کسانی که به زبان دری فارسی بلدیت دارند باشد.

### **اسباب اختیار موضوع:**

ابتداء اهمیت موضوع از اسباب اختیار موضوع بوده و سپس برخی عوامل دیگر باعث انتخاب یک موضوع برای تحقیق میباشد، عوامل که باعث انتخاب ترجمه و تحقیق زهرة التفاسیر آیات منتخب سوره مبارکه البقره گردید قرار ذیل است:

ضرورت ترجمه و تحقیق یکی از تفاسیر قرآن کریم و مصدر خدمت قرار گرفتن به دین اسلام و مسلمانان. انتخاب زهرة التفاسیر برای ترجمه و تحقیق از طرف بورد ماستری و اداره پوهنتون سلام. ضرورت ترجمه تفاسیر عربی به زبان های ملی کشور.

لزوم دید محصل برای شیوه نگارش و تحقیق، موارد فوق از اسباب و عوامل اختیار موضوع برای تکمیل رساله ماستری برای بنده بوده است.

## اهداف تحقیق:

این رساله پیرامون اهداف ذیل می چرخد:

1. اولین هدف بنده از تحریر رساله هذا ترجمه سلیس و روان زهره التفاسیر به زبان دری برای کسانی که به زبان عربی بلد نیستند.
2. دومین هدف بنده ارایه دیدگاه های دانشمندان و معاصر امام ابوزهره در مورد تفسیر قرآن کریم برای اهل تفسیر، استادان و دانشجویان پوهنچی های شرعیات و مدارس دینی کشور می باشد.
3. سومین هدف بنده خدمت گذاری در عرصه علم تفسیر ، و علوم مرتبط برآن تاباشد که سهم در خویش را به عنوان راه رو شریعت اسلامی در راه تفسیر قرآن کریم ادا نموده باشیم .

## پیشینه تحقیق:

طبق معلومات وجستجوی منابع فرهنگی تا اکنون در موضوع که انتخاب نموده ام کدام ترجمه و تحقیق در زهره التفاسیر به زبان های ملی افغانستان صورت نگرفته نه از لحاظ ترجمه و نه هم تحقیق و تخریجی بنابراین ضرورت مبرم بود تا روی موضوع متذکره کاری صورت گیرد تا از یک طرف خدمتی به اسلام عزیز و از طرف دیگر باعث بهره ی برای فارسی تباران کشور گردد.

و همچنان در جستجوی مقدماتی به ترجمه و تحقیق کدام تفسیر عربی توسط محصلین بخش ماستری به زبان دری برخوردیم ممکن است تحقیقاتی درین مورد صورت گرفته باشد جز اینکه میدانم از طرف برنامه ماستری پوهنتون سلام ترجمه و تحقیق زهره التفاسیر به حیث موضوع تحقیق رساله ماستری برای محصلین توضیح شده است که بنده یکی از این محصلین میباشم که قسمت ("زهره التفاسیر" از آیه -97-الی -118- سورة بقره) برایم انتخاب شده است تلاش مینمایم در حد توان این مکلفیت را به صورت درست انجام دهم تا در ردیف خدمت گذاران دینی قرار داشته باشم.

## سوالات تحقیق

### سوالات اصلی:

1. چرا ترجمه زهره التفاسیر را به عنوان رساله ماستری انتخاب گردیده است؟
2. زهره التفاسیر از کدام ممیزات نسبت به تفاسیر دیگر برخوردار است؟

### سوالات فرعی:

آیا تفسیر ابوزهره نکات نحوی، صرفی، بلاغی و قراءات را به بررسی گرفته است یا خیر؟

آیا امام ابوزهره در تفسیر خود از احکام فقهی سخن زده است؟  
تفسیر ابوزهره در تفسیر آیات از کدام شیوه تفسیری کار گرفته است؟ تحلیلی یا موضوعی؟  
تفسیر ابوزهره مناسبات آیات را بیان نموده است یا خیر؟  
امام ابوزهره در تفسیر نمودن آیات شیوه اختصار را به کار برده یا شرح و بسط زیادی داده است؟  
امام ابوزهره در تفسیر خود احادیث و آثار را تخریح نموده اشعار را به قائلینش نسبت داده است یا خیر؟

### روش تحقیق

از آنجاییکه رساله هذا پیرامون ترجمه زهره التفسیر تعیین گردیده است، با امانتداری تام به ترجمه متن تفسیر موصوف بدون کمی و کاستی پرداخته شده است، روال ترجمه به گونه ذیل است در قدم نخست آیات هر مقطع با استفاده از ترجمه دکتور مصفی خرم دل ترجمه گردیده است و سپس متن زهره التفسیر به گونه علمی روان ترجمه شده است و در ضمن به تحقیق لغوی، صرفی، نحوی و بلاغی و بیان احکام وارده آیات و دیدگاههای مفسرین و فقهاء و شرح موضوعات مهم دیگر با استفاده از اقوال علماء و مفسرین با نقل برخی از متون به صورت موجز و مختصر پرداخته شده است، و همچنان اعلام که در متن تحقیق ویا در زهره التفسیر از ایشان نامبرده شده است در پاورقی معرفی شده اند.

به همین منوال احادیث و آثار که در زهره التفسیر وارد شده است به طور علمی و مطابق به معیارهای حدیث سناسی از کتب معتبر حدیثی تحقیق و تخریح گردیده است و حکم آن نیز بیان گردیده است.

### خطه بحث و طرح پلان تحقیق:

این تحقیق مشتمل بر یک مقدمه، نه مقطع و خاتمه می باشد. مقدمه دربر گیرنده بیان مسأله، اهمیت موضوع، اسباب اختیار موضوع، اهداف تحقیق، پیشینه تحقیق، سوالات تحقیق و روش تحقیق است، مقاطع در بر گیرنده ترجمه، تخریح و تحقیق زهره التفسیر از آیه 97 الی 117 سوره بقره می باشد، و خاتمه مشتمل بر نتیجه گیری، پیشنهادات، فهرست آیات، فهرست احادیث، فهرست اعلام، فهرست اماکن و فهرست منابع و مأخذ است و تفصیل آن قرار ذیل می باشد.

## مقطع اول

### دشمنی با فرشتگان

#### ترجمه، تخریج و تحقیق سورة البقره آیه 97 الى 98

{ قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ، وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ، مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ }

ترجمه: ( بعضی از آنان می گویند که: چون جبرئیل، دشمن ایشان، قرآن را برای محمد می آورد، آنان با او دشمنی می ورزند و کتابش را قبول ندارند. ای پیغمبر! بدیشان ) بگو: کسی که دشمن جبرئیل باشد ( در حقیقت دشمن خدا است ) زیرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است ( نه این که خودسرانه دست به چنین امری زده باشد ). قرآنی که کتابهای آسمانی پیشین را تصدیق می کند، و هدایت و بشارت برای مؤمنان است. کسی که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد ( خداوند دشمن او است ). چه خداوند دشمن کافران است.

#### متن زهره التفاسیر در آیات این مقطع

أی إذا كان جبريل عدوا لكم فأنتم تعادون الله تعالى، لأن الله تعالى اختاره رسولا أمينا لنزول القرآن فما نزل القرآن بغير إذن الله تعالى إنما نزله على قلبك بإذنه سبحانه وتعالى وعبر سبحانه وتعالى بقوله: عَلَى قَلْبِكَ بكاف الخطاب للنبي - صلى الله عليه وسلم - دون أن يقول قلبي، لبيان أن النبي - صلى الله عليه وسلم - يحكى قول ربه، ولتأكيد معنى قوله تعالى بإذنه والضمير الأول في {فَأَنزَلْنَاهُ} يعود على جبريل عليه السلام، والضمير الثاني في {نَزَّلَهُ} يعود على القرآن باعتبار أنه حاضر للذهن؛ لأنه ذكر في السياق في قوله تعالى من قبل: وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَقَوْلُهُ: {مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ} يعين أن الضمير يعود على القرآن الحاضر في الأذهان وإنه مع قبول الروايات التي انتهى المفسر السلفي فيها إلى إجماعهم من أن اليهود كانوا يعدون جبريل عدوا، فإننا نرى من المعاني القرآنية والإشارات البيانية أنهم كانوا يجعلونه عدوا؛ لأنه نزل بالقرآن على قلب النبي - صلى الله عليه وسلم -، وذلك لسفه عقولهم وفساد تفكيرهم، فرد الله عليهم بأنه هو الذي نزل القرآن بإذن الله، فلا محل لعداوته، فعادوا من أنزله، ولكن سوء ظنهم جعلهم يحملون جبريل عليه السلام التبعة، وإذا كان نزول القرآن سببا للعداوة، فاتخذوا الله عدوا، ولا غرابة في ذلك ممن اتخذوا العجل وليا لهم ويكون المعنى الذي يفهم من الآية: لقد اتخذتم جبريل عدوا لما انتحلتم من كذب بأنه ينزل

بالهلاك أو نحو ذلك، إنما اتخذتموه عدوا؛ لأنه ينزل بالقرآن على قلب النبي عليه السلام وإذا كان نزول القرآن هو السبب فإنه يكون الله هو العدو ويكون قوله تعالى: {مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ} شرطاً، ويكون قوله تعالى: {فَأَنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ} تعليلاً لجواب الشرط المحذوف إذ تقديره، فإنه عدو الله تعالى؛ لأنه الذي نزله على قلبك بإذنه والتعبير بقلبك أي أن التنزيل على قلبك للإشارة إلى أن القرآن ينزل على القلب ليحفظ في الصدور، لا أن يكتفى فيه بالسطور؛ لأن السطور يجري فيها التصحيف والتحريف، أما ما يحفظ في القلب فإنه في أمان لا يجري فيه تغيير ولا تبديل؛ ولذا قال تعالى في نزول القرآن الكريم وتلقى قلب النبي - صلى الله عليه وسلم - له، ثم حفظه قلوب الصحابة من بعده، في سورة القيامة {لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنََّّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيِّنَاتَهُ}

هكذا بيّن الله تعالى طريقة نزول القرآن على القلب ليحفظه ويحتويه ثم يحفظه أصحابه، ثم يتواتر من بعد ذلك محفوظاً، وإن كان مع ذلك مكتوباً بأمر النبي - صلى الله عليه وسلم - وصرح القرآن بأن نزول جبريل به يكون متجهاً إلى قلب النبي عليه الصلاة والسلام في آيات أخرى، قد قال تعالى: نَزَّلَ بِهِ الرُّوحَ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ}.

ولقد قال في وصف القرآن الكريم الذي نزله بإذن الله جبريل على قلبه بأنه مصدق، وقوله تعالى: {مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ}. والمراد بما بين يديه من الكتب التي أنزلها تعالى على النبي - صلى الله عليه وسلم - قبل بعث محمد - صلى الله عليه وسلم -، والتعبير ببين يديه كناية عن أنه أمامه فما يكون أمام الإنسان يكون بين يديه سابقاً له، فهو مصدق لكل ما اشتملت عليه الكتب السابقة التي لم يجر بها تحريف، ولم ينس فيها حظ مما ذكروا به. وكان حقا عليهم ألا يعادوا الملك الذي اتخذه الله تعالى روحاً أميناً نزل به، ولكنهم أعداء الحق دائماً عادوا موسى وربه إذ كفروا بأنعم الله تعالى. قال تعالى في وصف الكتاب: (وَهُدًى) أي فيه الهداية إلى الحق في ذاته، وفيه البشري بالنعيم المقيم للمؤمنين الذين من شأنهم الإيمان والإذعان للحق إذ جاءه، وهو مع ذلك شفاء للقلوب (وَنُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ . . .). وإن الله سبحانه وتعالى بعد أن بين عداوتهم لجبريل، لأنه الروح الأمين الذي نزل بالقرآن، بين سبحانه أنه من كان عدواً لله تعالى وملائكته، وكتبه ورسله، فإن الله عدو للكافرين. في هذا النص الكريم إثبات أن من كان عدواً للملائكة أو لواحد منهم، ومن كان عدواً للكتب التي أنزلها التي لم تحرف والرسول الذين أرسلهم رحمة للعباد، وهداية لهم فهو عدو لله تعالى، وهو كافر، والله تعالى عدو للكافرين، ابتداءً الله تعالى بذكر عداوة الله تعالى فقال: (قُلْ) يا محمد أيها البشير النذير {مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ}، فابتداءً سبحانه بلفظ الجلالة الكبير في ذاته خالق الوجود، وخالق الملائكة والجن والإنس، والشمس والقمر والسموات والأرض ابتداءً بذكره جل جلاله لبيان أن من عاداه، فقد تعرض لأعظم نقمة وأشد ضلال وخروج عن الحق، فالابتداء به سبحانه وتعالى لبيان أعظم خطورة يتعرضون لها بجهلهم

وفساد نفوسهم وضلال فكرهم وثنى سبحانه بالملائكة، وأضافهم سبحانه وتعالى إليه للإشارة إلى أن عداوتهم هي عداوة له فهم يعادونه ابتداء بمعاداة ذاته العلية، ثم يعادونه ثانيا بمعاداة ملائكته الذين خلقهم لايعصون الله ما أمرهم ويفعلون ما يؤمرون وهم في الملكوت. ثم ثلث بكتبه التي أنزلها هداية للناس ورحمة، وشفاء لأدواء الجماعات، ونسبها سبحانه وتعالى إليه إشعاراً لهم بأن عداوة هذه الكتب عداوة لله تعالى لأنها هجر لكلامه، ورد لرسالته، وأي ذنب أقبح من عداوة رسالات الله تعالى التي شرفت بإرساله واحتوت على البيّنات والحكم الباهرة، ثم بين بعد ذلك عداوتهم لرسله الأكرميين، وأنها عداوة لمن أرسلهم، فمن عادى الرسول فقد عادى من أرسله مبشراً ونذيراً، وداعياً إليه وسراجاً منيراً وذكر سبحانه وتعالى عداوة جبريل وميكائيل وخصهما بالذكر مع أنهما دخلا في عموم الملائكة؛ لأن الله تعالى خصهما بالشرف والتفضيل على غيرهما من الملائكة وهو يختص برحمته من يشاء وهو ذو الفضل العظيم، ولأن جبريل كان روح القدس الأمين الذي نزلت عن طريقه الرسالات الإلهية على من أرسلهم مبشرين ومنذرين، وأن اليهود حكى عنهم أنهم كانوا يفاضلون بين هذين الملكين الكبيرين، فيعادون جبريل، لأنه ينزل بالقرآن ويوالون ميكائيل؛ لأنه يأتي بالرحمة والغيث، فأشار سبحانه إلى أن عداوة أحدهما عداوة له، ومن عادى جبريل لأنه مكلف بالقيام بأمر من الله تعالى فقد عادى الآخر؛ لأنه قائم بمثل ما قام به.

هذا هو فعل الشرط الذي يتضمن عداوة الله وملائكته وكتبه ورسله، وجبريل وميكائيل، وجواب الشرط هو قوله تعالى: {فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ} فجزاء هذه العداوة الظالمة، كراهية عادلة، ويتبعها العقاب الشديد، وهنا إشارتان بيّانيتان إحداهما - في تقدم الكتب على الرسل، والسياق يسوغ تقديم الرسل على الكتب؛ لأنهم الذين جاءوا بها، ونزلت عليهم، فلم قدمت الكتب؛ والجواب عن ذلك أنها موضوع الرسالة ولبها، وهي المشتملة على أمر الله تعالى ونهيه وهي خطاب الله تعالى إلى عباده، فقدمت كما يقدم الكتاب الذي تكتبه على الرسول الذي تحمله الكتاب.

الثانية : أن الله تعالى أظهر في موضع الإضمار فقال: فإن الله عدو للكافرين، ولم يقل لهم، وذلك لبيان أنهم بهذه العداوة قد كفروا وجزاء الكفر العذاب الأليم فالإضمار كان فيه وصف هو سبب العقاب، ولقد جاء في البخاري في حديث قدسي عن أبي هريرة قال ، قال رسول الله - صلى الله عليه وسلم- إن الله تعالى قال: من عادى لي ولياً فقد آذنته بالحرب، وما تقرب إليَّ عبدي بشيء أحب إليَّ مما افترضته عليه، وما يزال عبدي يتقرب إلى بالنوافل حتى أحبه، فإذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به، وبصره الذي يبصر به، ويده التي يبطش بها، ورجله التي يمشي بها، ولئن سألني لأعطينه، ولئن استعاذني لأعيذنه.

## ترجمه متن زهره التفاسیر در آیات این مقطع

مفسرین سلف اجماع بر این باور دارند که این آیات و آیات ما بعد آن هنگام نازل شد که یهود روح القدس جبریل امین را دشمن خود می دانستند؛ و میکائیل را دوست خود؛ زیرا جبریل امین را مسول آوردن عذاب و هلاکت و میکائیل را مسول آوردن باران و رحمت الهی میدانستند، روایات متعددی از اصحاب کرام (رضی الله عنه) در این مورد روایت شده، همه دال بر این اند که یهود مواجه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شدند برین که جبریل دوست پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دشمن شان است و میکائیل دوست شان، بناء آنان درین مورد با پیامبر جدا شده و از وی فرمان نمی برند. اگر جمله روایات یا برخی شان صحیح باشند تقاضای این را می نمایند که یهود علت کفر کردن شان به پیامبر صلی الله علیه وسلم را بیان داشتند برابر ست که عقل علت کفر شان را می پسندد یا رد می نماید، هرچی باشد الله جل جلاله سخن ایشان را رد کرده و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را نیز امر نمود تا سخن شان را به این گفتار الله متعال رد نماید: {قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبًا بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ}.

ترجمه: وقت جبریل دشمن شما باشد پس شما به الله دشمنی دارید؛ زیرا الله متعال وی را رسول و امین برای نزول قرآن کریم برگزیده است، جبریل قرآن کریم را بدون اذن الله متعال نازل نکرده بل به اجازه او قرآن را به دل تو نازل می کند.

الله جل جلاله در این جمله {عَلَيَّ قَلْبًا} به عوض علی قلبی به کاف خطاب که متوجه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) می شود تعبیر نموده است؛ زیرا متوجه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سخن پروردگار خود را حکایت می کند، دوم این که معنای سخن الله متعال {باذنه} را تاکید می نماید.

ضمیر اولی در جمله {فانه} راجع به جبریل علیه السلام است، و ضمیر دومی در جمله {نزله} به قرآن کریم رجعت دارد، به اعتبار حضورش در ذهن<sup>(2)</sup>؛ زیرا در آیت گذشته {وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ} <sup>(3)</sup> (تذکر داده شده است).

---

2- فانه نزله: در این جمله مصنف علیه الرحمة مرجع ضمائر را به معرفی می گیرد وی می گوید: ضمیر اولی به جبرئیل و دومی به قرآن کریم راجع است. ضمیر در صورت که غایب باشد باید مرجع داشته باشد تا بدان راجع شود مگر این که ضمیر شان یا قصه باشد؛ بنابراین مصنف در این جا مرجع ضمائر را بیان نموده است. علامه مصطفی غلابینی در کتاب خود جامع الدروس العربیة می فرماید: (عود الضمیر: إن كان الضمیر للغیبة فلا بد له من مرجع یرجع إليه فهو إما أن يعودَ إلى اسم سبقه في اللفظ. وهو الأصل، مثل "الكتاب أخذته". وإما أن يعود إلى متأخرٍ عنه لفظاً، متقدِّمٌ عليه رُتَبَةً (أي بحسب الأصل)، مثل "أخذ كتابه زهيراً"؛ فالهاء تعود إلى زهير

و این گفتار الله متعال: { مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ } (4). تعیین این را می نماید که ضمیردومی راجع به قرآن کریم حاضر در اذهان است. با قبول نمودن روایاتی که مفسرین گذشته با استناد به آن ها اجماع بیان نمود که یهود جبرئیل را دشمن خود می دانستند، ما از لابلائی معانی قرآن و اشارات بیانی آن به این نتیجه می رسیم که ایشان جبرئیل را به خاطر دشمن خود گرفتند که وی قرآن را به دل پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل نمود این بیان گرسفاهت عقول و فساد فکرشان است، بنابراین الله متعال به رد ایشان پرداخت که جبرئیل قرآن را به اذن او به دل پیامبر نازل نمود (نه از نزد خود)، پس جبرئیل دشمن ایشان نگردیده دشمنی با کسی کردند که قرآن را نازل نموده است، لکن گمان بد شان آنان را وا داشت تا جبرئیل را تبعاً دشمن خود بگیرند، آن گاه که نزول قرآن سبب دشمنی بوده است پس الله متعال را دشمن خود گرفتند، کسانی که گوساله را دوست خود گرفتند از آن ها چنین کاری عجیب به نظر نمی رسد. معنای که از آیت فهمیده می شود این است که: شما جبرئیل را دشمن خود گرفتید و با دروغ گفتید که وی مسول هلاکت و عذاب است، در حال که شما جبرئیل را به خاطر دشمن گرفتید که او قرآن را به دل پیامبر

---

المتأخر لفظاً، وهو في نيّة التقديم، باعتبار رُتبته؛ لأنه فاعل. وإما أن يعود إلى مذکور قبله معنی لا لفظاً، مثل "اجتهدُ يكن خيراً لك" أي يكن الاجتهاد خيراً لك، فالضمير يعود الى الاجتهاد المفهوم من "اجتهدُ"، وإما أن يعود الى غير مذکور، لا لفظاً ولا معنی، إن كان سياق الكلام يُعَيِّنُهُ، كقوله تعالى {وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ}، فالضمير يعود الى سفينة نوح المعلومة من المقام) جامع الدروس العربية 4.

ترجمه عودت ضمیر: در صورت که ضمیر غایب باشد باید مرجعی داشته باشد تا بدان ارجاع داده شود، ضمیریا به اسمی راجع خواهد شد که قبلاً لفظش مذکور گردیده باشد، مانند: الكتاب اخذته كتاب را گرفتیم، اصل همین است که اسم قبلاً ذکرش رفته باشد، یا به اسمی راجع می شود که لفظ آن متأخر اما رتبه اش مقدم باشد، مانند: اخذ كتابه زهير، زهير كتاب خود را گرفت، ضمیر ها به زهير راجع است گرچه لفظش متأخر اما رتبه اش مقدم است؛ زیرا فاعل است. یا ضمیر راجع به اسمی است که معنایش قبلاً ذکر شده نه لفظش، مانند: اجتهد يكن خيراً لك، بكوش برایت بهتر خواهد بود، اصلش چنین می شود يكن الاجتهاد خيراً لك، اجتهد یعنی كوشش برایت بهتر خواهد بود، ضمیر يكن راجع به اجتهد است که از کلمه اجتهد برداشت می شود. یا ضمیر راجع به اسمی است که نه لفظش قبلاً ذکر شده نه معنایش اما سياق کلام بدان دلالت می داشته باشد مانند: قول الله متعال که می فرماید: {سَوَّوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ}. کشتی بر کوه جودی مستقر شد.

<sup>3</sup>- سوره بقره: آیه 89.

<sup>4</sup>- سوره بقره: آیه 97.

صلی الله علیه وسلم نازل کرد پس زمانی که نزول قرآن سبب عداوت و دشمنی شما باشد دشمن تان مشخصا الله متعال قرار می گیرد، و این قول الله متعال: {مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِحَبِيبٍ} شرط و سخن دیگر: {فانه نزله علی قلبک باذن الله} تعلیل از برای جواب شرط محذوف می شود زیرا تقدیرش چنین خواهد شد: فانه عدو الله تعالی لانه الذی نزله علی قلبک باذنه. یعنی پس وی دشمن الله متعال است؛ زیرا اوست که قرآن را به اذن خود به دل تو نازل می کند.

در آیت: {فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ} به کار گرفتن عبارت قلبک یعنی نزول یافتن قرآن به دل تو اشاره به این است که قرآن کریم بر دل نازل کرده می شود تا در سینه ها حفظ و نگه داشته شود، و به سطرها اکتفا کرده نشود؛ زیرا در سطرها تصحیف و تحریف تغییر و تبدیل رو نما می گردد، اما برعکس آن چه در دل و سینه حفظ و نگه داشته می شود در امان بوده تغییر و تبدیل بدان دست نمی یابد؛ بدین جهت الله جل جلاله در سوره قیامه در ارتباط به نزول قرآن کریم و تلقی نمودن دل پیامبر، سپس حفظ و نگه داشتن دل های صحابه قرآن کریم را، می فرماید: { لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ } (5).

ترجمه: به هنگام وحی قرآن شتابگرانه زبان به خواندن آن مجانبان (و آیات را عجولانه و آزمندانه تکرار مگردان)، چرا که گردآوردن قرآن (در سینه تو) و (توانایی بخشیدن به زبان تو، برای) خواندن آن، کار ما است. پس هرگاه ما قرآن را (توسط جبرئیل بر تو) خواندیم، تو خواندن آن را (آرام و آهسته) پیگیری و پیروی کن. گذشته از اینها، (در صورتی که بعد از نزول آیات قرآن مشکلی پیدا کردی) بیان و توضیح آن بر ما است. این چنین الله جل جلاله روش نزول قرآن کریم به دل را بیان نمود تا او را حفظ نموده احراز نماید سپس یاران پیامبر او را حفظ نمایند، بعد از آن به صورت متواتر و محفوظ به نسل های بعدی روایت گردد، باوجود این باز هم قرآن کریم به امر پیامبر صلی الله علیه وسلم نوشته شده بود(6).

قرآن کریم در آیات دیگری نزول قرآن توسط جبرئیل به دل پیامبر صلی الله علیه وسلم را تصریح نموده است چنانچه الله متعال می فرماید: {نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ} (7).  
ترجمه: جبرئیل آن را فرو آورده است بر قلب تو، تا از زمره بیم دهندگان باشی.

5- سوره قیامه: آیات 16-19.

6- زهرة التفاسیر 319 / 1.

7- سوره شعراء: آیه 193.

الله متعال در وصف قرآن کریم که جبرئیل او را به اذن خود الله متعال بر دل پیامبر نازل نموده است فرموده که قرآن تصدیق کننده است. {مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ} مراد از بین یدیه (8) کتاب های اند که الله متعال پیش از بعثت محمد صلی الله علیه وسلم به پیامبران نازل نموده است، به کار بردن عبارت بین یدیه کنایه ازین است آن کتابها پیش از او است هر چیزی که پیش از انسان باشد به او تعبیر بین یدیه کرده می شود، بناء قرآن کریم همه محتوی کتاب های پیشین را که بدور از تحریف باشند و پند و نصایح شان به باد فراموشی سپرده نشده باشد تصدیق می نماید. سزوار یهود بود تا با فرشته ی که الله متعال او را روح وامین برای نزول قرآن کریم برگزیده بود دشمنی نمی کردند، لکن ایشان دایما دشمنان حق بوده با موسی علیه السلام و پروردگارش دشمنی کرده نعمت های الله را ناسپاسی کردند. الله متعال در وصف قرآن کریم می فرماید: {وهدى} یعنی قرآن کریم ذاتا به سوی حق راهنما است، این جا بشارت و مژده ی نعمت های جاویدان است به مؤمنان که هنگام آمدن حق به او ایمان داشته اذعان و یقین دارند، قرآن کریم توأم با راهنمای اش شفاعت دلها نیز است. {وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ} (9).

یعنی: (حق چگونه نیرومند و پیروز نمی گردد؟ وقتی که) ما آیاتی از قرآن را فرو می فرستیم که مایه بهبودی (دلها از بیماریهای نادانی و گمراهی، و پاک سازی درونها از کثافات هوی و هوس و تنگ چشمی و آزمندی و تباهی) و رحمت مؤمنان (به سبب در برداشتن ایمان و رهنمودهای پرخیر و برکت یزدان) است.

الله متعال بعد از بیان نمودن عداوت یهود با جبرئیل که وی روح امین و قرآن کریم را نازل نموده است این را نیز بیان نمود هرکی، دشمن الله متعال، فرشتگان، کتابهای آسمانی و پیامبران وی باشد، الله جل جلاله دشمن کافران است. درین نص کریم اثبات این است که هرکی دشمن فرشتگان یا از یکی آنان باشد، و هرکی دشمن کتب منزله غیر محرفه باشد، و یا دشمن رسولانی باشد که آنان رحمت برای بندگان خدا

8- (بین یدیه): در این جا مصنف علیه الرحمة به تحقیق لغوی پرداخته و (بین یدیه) را به معنای (امام) معنا کرده و مراد کتاب های پیشین گرفته و گفته هرچی پیش از انسان باشد بدان بین یدیه اطلاق می شود. بنابراین کلمه (بین) ظرف است، مکانیت و زمانیت آن تعلق به سیاق و سباقش می گیرد. چنانچه علامه مصطفی غلام بینی\* در کتاب خود "جامع الدروس العربیة می فرماید: ( وأصل "بَيْنَ" للمكان وقد تكون للزمان، نحو "جُنْتُ بَيْنَ الظهر والعصر" ومنه حديث "ساعة الجمعة بين خروج الإمام وانقضاء الصلاة" وإذا لحقتها الألف أو "ما" الزائدتان، اختصت بالزمان، كما تقدم). غلاینی، مصطفی بن محمد سلیم (۱۴۱۴هـ) جامع الدروس العربیة 3/1، الناشر: المكتبة العصرية صيدا - بيروت، الطبعة ۲۸.

9- سوره اسراء: آیه 82.

و مایه ی هدایت شان بودند درحقیقت وی دشمن خدا بوده و کافر است، و الله جل جلاله دشمن کافران است. الله متعال عداوت و دشمنی با الله را اول ذکر کرد و گفت: بگو ای محمد بشارت دهنده ترساننده {مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ} هرکی باشد دشمن الله، حق سبحانه و تعالی ابتدا به لفظ جلاله ( الله ) نموده لفظی که در ذاتش بزرگ، پیداکر وجود، خالق فرشتگان ، جن و انس، آفتاب و مهتاب و زمین و آسمان، ابتدا به ذکر جلاله نموده برای بیان این که هرکی با وی دشمنی نماید حقا که خود را در معرض عذاب بزرگ و گمراهی سختی قرار داده از حق بیرون شده است، بناءً الله متعال ابتدا به لفظ الله نمود برای نشان دادن بزرگترین خطری که به اساس جهل و نادانی، فساد نفس و سردرگمی افکارشان خود را در معرض آن قرار دادند.

در مرتبه دوم فرشتگان را ذکر نموده به سوی خود مضاف شان نمود، بخاطر اشاره به این که دشمنی با آنان درحقیقت دشمنی با الله متعال است، بنابراین یهود بار اول دشمن الله متعال قرار گرفتن به دشمنی نمودن ذات بلند و بالا ، و بار دوم نیز دشمن الله متعال گشتن به سبب دشمنی نمودن با فرشتگان وی که آنان را آفرید طوری که امر پروردگار خود را نافرمانی نکرده و چیزی را انجام می دهند که بدان مأمور اند در حال که ذات ملکوتی دارند.

و در مرتبه سوم کتابهای خود را ذکر نمود کتاب های که نازل شده اند تا مایه ی هدایت و رحمت برای مردم باشند، و شفابخش بیماری های گروه ها، الله متعال این کتب را به خود مضاف نمود برای بیان این که عداوت با این کتب درحقیقت عداوت با الله متعال است؛ زیرا دشمنی با این کتب منجر به ترک کلام الله، ورد نمودن رسالت وی می شود، آیا گناهی بزرگتری از دشمنی با رسالت های الله متعال است رسالت های که مشرف با ارسال، دربرگیرنده دلایل آشکارا و اندرز های باهره اند.

بعد از آن الله متعال دشمنی با فرستاده گان معزز خود را ذکر نمود، و نشان خاطر کرد که دشمنی با ایشان درحقیقت دشمنی با ذاتی است که آنان را فرستاده، بناء هرکی دشمن رسول باشد حقا که او با کسی دشمنی کرده که او را فرستاده در حال که وی بشارت دهنده، بیم دهنده، دعوت گر به سوی الله و چراغ روشن گری است. الله متعال دشمنی با جبرئیل و میکائیل را بیان نمود و آن دورا به طور خاص ذکر نمود در حال که در عموم ملائکه داخل اند؛ زیرا آن دو را با دیگر فرشتگان شرف و برتری داده بدین جهت آن دو را بطور خاص ذکر نمود و الله متعال هرکی را خواست به رحمت خود اختصاص می دهد و او دارای فضل بزرگی است، و نیز جبرئیل روح پاک و امین است کسی که بواسطه آن رسالت های الله جل جلاله برای رسولان نازل شده تا بشارت دهنده و بیم دهنده باشند، و نیز یهود چنانکه از ایشان حکایت شده میان این دوفرشته به برتری قایل بودند یکی را به دیگرش برتر می دانستند، با جبرئیل دشمن بودند؛ زیرا او قرآن را نازل می نمود، و با میکائیل دوست بودند؛ زیرا او مسول رحمت و باران است، پس الله متعال اشاره به این نمود که

دشمنی بایکی آن دو دشمنی با دیگرش است، و هرکی دشمن جبرئیل باشد او دشمن میکائیل نیز است؛ زیرا هر دو مکلف و مأمور به امر الله متعال اند.

این است فعل شرط (10) که در بر گیرنده دشمنی الله متعال، فرشتگان، کتابها و پیامبران وی و جبرئیل و میکائیل می باشد، و جواب شرط این قول الله متعال است: {فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ} پس جزای این دشمنی ظالمانه، کراهیت عادلانه است که سزای بس شدیدی را در پی دارد. این جا دو نکته بیانی قابل تذکر است:

اول: کتابها بر رسولان مقدم ذکر گردیده اند در حال که سیاق تقاضای تقدیم رسولان بر کتاب ها را می کند؛ زیرا آن ها اند که کتاب ها آورده و بر آن ها نازل شده اند، پس چرا کتاب ها مقدم ذکر گردیدند؟ جواب این است که کتاب ها موضوع رسالت و لب آن اند، مشتمل به امر ونهی الله جل جلاله بوده خطاب الله متعال به بندگانش می باشند، بنابراین مقدم شدند، درست مانند نامه ی که به رسولی می نویسی و او را مقدم ذکر می کنی حالا که او را حمل می نماید. دوم: الله متعال به عوض اسم ضمیر اسم ظاهر (11) را ذکر نموده {فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ} و نگفته {فان الله عدو لهم} برای بیان این که ایشان به سبب این دشمنی کافر شدند

---

10- {مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيْلَ ...} در این آیت مصنف علیه الرحمة به شرط ، جواب شرط و علت جواب شرط اشاره می کند. جمله متذکره جمله شرطیه است؛ زیرا من برای شرط است، در جمله شرطیه دو چیز باید باشد یکی شرط دوم جواب شرط. درین آیت جمله {من کان عدوا لجبرئیل} شرط و جمله "فان الله عدو" جواب شرط است. چنانچه احمد بن محمد الخراط در کتاب خویش به این موضوع اشاره نموده است. الخراط ، أحمد بن محمد (بی تا) مُشْكِلُ إعراب القرآن ۱/۱۵. مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، بدون طبع.

11- الاظهار فی موضع الاضمار: امام ابوزهره در این جا به موضوع بلاغی اشاره نموده است، و او عبارت از آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر است، اگرچه افصح این است که بعد از اسم ظاهر باید ضمیر آورده شود اما بعضاً به عوض اسم ظاهر ضمیر آورده می شود، قرآن کریم از این اسلوب بیانی در موارد متعددی استفاده نموده است ، زیرا اظهار در مقام اضمار از لحاظ علم معانی از خود فوائد ، اهداف و اغراض بزرگ دارد ، بعضاً بخاطر بزرگ نشان دادن حالت یک امر و یک قضیه مانند این آیت: أَوْلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُدْئِي اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ، بعد از آن الله رب العالمین به جای ضمیر اسم ظاهر را استفاده می کند می فرماید: ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ {العنکبوت: ۲۰-۱۹}. در این جا هم مقصد اظهار در مقام اضمار بزرگ نشان دادن دشمنی و عداوت است. و گاهی اظهار به سبیل انکار و غضب می باشد مانند این آیت: {ص وَالْقُرْآنَ ذِي الذِّكْرِ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا} بعد از آن الله سبحانه و تعالی بخاطر انکار از اسم ظاهر استفاده نموده می فرماید: {وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ} {ص: ۱-۳}. و ده ها اهداف و اغراض دیگر استفاده می شود. الموثید بالله . يحيى بن حمزه ( 1323هـ) الطراز لأسرار البلاغة و علوم حقائق الإعجاز ۲/۷۹ ، ناشر: المكتبة العنصرية – بيروت، الطبعة: الأولى.

و جزای کفر عذاب درد ناکی است بنابراین در اظهار، صفتی بیان می شود که سبب عقاب و سزا قرار می گیرد که او کفر است. در صحیح بخاری در حدیث قدسی از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند متعال می فرماید: «مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ، وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ: كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَإِنْ سَأَلَنِي لِأَعْطِيَتْهُ، وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لِأُعِيذَنَّهُ»<sup>(12)</sup>. " هر کس، با دوستان من دشمنی کند، من با او اعلام جنگ می نمایم. و بنده ام با هیچ چیز محبوبی نزد من به اندازه ی انجام آنچه که بر او فرض قرار داده ام، به من نزدیک نمی شود. و همچنان با انجام نوافل به من تقرب می جوید تا اینکه محبوب من قرار می گیرد. پس هنگامی که مورد محبت ام قرار گرفت، من گوش، چشم، دست و پایش می شوم که بوسیله ی آنها می شنود و می بیند و می گیرد و راه می رود. و اگر از من طلب کند، به او عطا می کنم و اگر پناه بخواهد، او را پناه می دهم.

---

12- بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۲۲ ه ق) صحیح البخاری، کتاب الرقاق، باب التواضع، حدیث شماره (6502)، ناشر: دار طوق النجاة، طبع اول.

## مقطع دوم

### اخلاق بنی اسرائیل از دیروز تا به امروز

#### ترجمه، تخریج و تحقیق آیات 99 الی 101 سورة البقره

{وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ۖ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ۖ أَوَكَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۖ وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ \* كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ }.

ترجمه: بی گمان ما آیه های روشنی را به وسیله جبرئیل بر تو فرستادیم ( که جویندگان راه حق، در برابر آنها سرتعظیم فرود می آورند ) و جز بیرون روندگان ( از دائره قانون فطرت و دشمنان حق و حقیقت ) کسی بدانها کفر نمی ورزد، (ایشان همان گونه که در امر عقیده و ایمان متزلزل می باشند، در عهدهایی که می بندند نیز متزلزل هستند ) مگر هر بار که عهدهای ( با خدا و پیغمبر و مسلمانان ) بستند ، جمعی از آنان آن را نشکستند و دور نیفکندند؟ ( و با آن مخالفت نورزیدند ؟ ). این بدان سبب است که بیشتر آنان ( به حرمت عهد و قداست پیمان ) ایمان ندارند، و هنگامی که فرستاده ای ( محمد نام ) از جانب خدا به سراغ آنان آمد ، گرچه ( اوصافش با نشانه هایی که در کتابهایشان بود و ) با آنچه با خود داشتند ، مطابقت داشت ، جمعی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند ( و اوصاف محمد را از کتابهای خود زدودند . انگار در کتابهایشان چیزی درباره او نیامده است و ) گویی آنان ( چیزی از اوصاف چنین پیغمبری ) نمی دانند.

#### متن زهرة التفاسیر در آیات این مقطع

متن وقوله تعالى: { وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ } . إشارة إلى أن هذه البينات وحدها فيها الدلالة على صدق ما جاء به محمد - صلى الله عليه وسلم - ، وهي المعجزة الكبرى التي تحدى بها عباده أجمعين، الجن والإنس والأجيال كلها { قُلْ لئن اجتمعت الإنس والجن على أن يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا } . وقد جاءت على يدي النبي - صلى الله عليه وسلم - خوارق للعادة حسية كثيرة، ولكنه لم يتحد المشركين وغيرهم أن يأتوا بمثله إلا بالقرآن، وقد قال - صلى الله عليه وسلم - ما من نبي إلا أوتي ما مثله آمن عليه البشر، وإنما كان الذي أوتيته وحيا أوحى إليّ، وإني لأرجو أن أكون أكثرهم تابعا يوم القيامة).

وكانت المعجزة من هذا النوع؛ لأن رسالة محمد خاتمة الرسائل الإلهية، وهو خاتم النبيين، فكانت من نوع الكلام الذي يبقى متحديا الأجيال كلها حجة قائمة إلى يوم القيامة

ولقد أكد الله تعالى نزول القرآن باللام وقد، فقال تعالى: {وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلَكِنْ كَفَرُوا وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ}. أي المتمردون في الكفر الخارجون عن كل حد، إذ إنها آيات واضحة شاهدة بصدق ما جاء بها الرسول - صلى الله عليه وسلم -، فالفاسق الكافر المتمرد الخارج عن كل حد، وقد قال الحسن البصري: إذا استعمل الفسق في نوع من المعاصي، وقع على أعظم أفراد ذلك النوع من كفر أو غيره، فالفاسق الكافر أشد أنواع الكفر؛ لأنه تمرد على كل معقول.

وقوله تعالى: {وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ}. نفي وإثبات للدلالة على أن الكفر بهذه الآيات البينات لا يمكن أن يقع من إنسان فيه الفطرة الإنسانية، بل لا يقع فيه إلا المتمرد على الفطرة وعلى كل ما يتقاضاه العقل المدرك، واللام في {الْفَاسِقُونَ} للجنس، وليس المراد بها قوما معهودين، وإن كان أشد من ينطبق عليه الأمثال اليهود الذين كفروا بها. وإن اليهود إذا كانوا فسقوا، وكفروا بالقرآن الكريم معجزة النبي - صلى الله عليه وسلم -، فهم قد نقضوا العهد الذي عاهدوا الله تعالى عليه في الميثاق الذي أخذ عليهم، وناقضوا أنفسهم، إذ كانوا يستفتحون على الذين كفروا، فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به.

فإذا كانوا قد كفروا بالكتاب الذي جاء به محمد صلى الله تعالى عليه وسلم، فقد نقضوا عهدا أخذ عليهم مرارا، نقضوا الميثاق الذي أوجب تعالى عليهم أن يؤمنوا برسله، ونقضوا العهد الذي أخذه على أنفسهم إذ كانوا يستفتحون على الذين كفروا، ولما عقد النبي - صلى الله عليه وسلم - الميثاق بينهم وبينه عندما هاجر نقضوه جميعا؛ فنقضه بنو قينقاع وبنو قريظة وبنو النضير وأوى الناقضون إلى خيبر، وشنوها حربا مشبوبة على المؤمنين وقد بين الله تعالى أن ذلك شأنهم، فقال: {أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ}. الهمزة للاستفهام الإنكاري لإنكار الواقع، وهو ما يقع منهم من نقض العهد، ونبذ للمواثيق، والواو عاطفة وهي مؤخره عن تقديم، لأن الاستفهام له الصدارة دائما، والمعنى أنكروا الكتاب والنبي الذي عرفوه كما يعرفون أبناءهم ونقضوا الميثاق، وكلما عاهدوا عهدا نبذه فريق منهم إلى آخر الآية، وتأخير العاطف عن الاستفهام كثير في القرآن من مثل قوله تعالى: {أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ}. وقوله تعالى: {أَنْتُمْ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلَانَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ}. وهكذا مثل ذلك كثير في القرآن المبين.

{أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا...}. تدل على نقض العهد بين طرفين، وأكثر ما تكون عهود اليهود بين رب العالمين وبينهم، والعهد الذي يكون بين طرفين لا ينقض إلا بتراضيهم، ولكنهم لا يلتزمون بذلك، بل ينفردون بالنقض. أو بعبارة أدق لا يعرفون معهودهم، وقال تعالى: {نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ}. النبذ الطرح والرمي، ومعناه في العهود،

نبذ الوفاء وطرحه، من غير موجب ولا مراعاة ذمام، ولم يجز القرآن النبذ إلا عند الخيانة، كما قال تعالى: { وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ }.

ونسب سبحانه وتعالى النبذ إلى فريق منهم ولم ينسبه إلى جميعهم، لأن الله العدل الحكيم لا يقرر إلا ما هو عدل حكيم، وقد سكت سبحانه عن موقف الفريق الآخر فهل مالأه؟ الظاهر أنه إن لم يمالئ فلم يستنكر، ولم يمنع وهو قادر على المنع؛ ولذا يصح أن ينسب إلى جميعهم إذ كانوا لا يتناهون عن منكر فعلوه، لبئس ما كانوا يفعلون، ولقد حكم الله تعالى عليهم بقوله { بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ } بل هنا للإضراب ودفع معنى يتوهم من قبل، وهو أن أكثرهم فاضل، ومانع لهم من الشر، وذلك لقوله تعالى: { بَدَأَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ }، فبين سبحانه أن كثرتهم لا يؤمن بالحق فقال تعالى: { أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ } . فنفى سبحانه وتعالى عنهم أصل الإيمان بشيء من الفضيلة أو الخلق فبعضهم يمعن في الشر إمعانا والآخرين يسكتون ولا يتحركون لأن الأكثر لا يؤمنون، فكل من كان على مثل حال هؤلاء اليهود كان كل كلامه وأفعاله لا يصدر عن قلب مؤمن مذعن للحق. وإذا كانوا لا يؤمنون بكتاب الله تعالى الذي أنزل منجها، إلى محمد - صلى الله عليه وسلم -، فإنهم أيضا لا يؤمنون بمحمد - صلى الله عليه وسلم -، مع ما كان منهم قبل أن يبعث - صلى الله عليه وسلم -، وينبذون كتابه ولذا قال الله تعالى التعبير بـ لما دليل على أنهم كانوا يتوقعون مجيئه، وقد كانوا يتوقعون ذلك ويعرفونه ويستفتحون على الذين كفروا، وعبر سبحانه رسول من عند الله للإشارة إلى أنه من عند الله ذي الجلال الذي أنعم عليهم بالنعم المتوالية، ورسول" التتكير فيها للتعظيم، أي رسول بالغ أقصى درجات الفضل وقد اختاره الله تعالى.

وقد وصفه الله تعالى بأنه مصدق لما معهم، وتصديقه لما معهم من ناحيتين الناحية الأولى أنه قد جاء بالتكليفات الكثيرة التي جاءت في المواثيق التي أخذها الله تعالى عليهم، والناحية الثانية أنه تصديق للبشارات التي جاءت بها كتبهم، وقد بشرت به في عدة نصوص منها، كما أشار القرآن الكريم في مثل قوله تعالى: { الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ }.

ومثل قوله تعالى: { وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا... } . هذا هو معنى التصديق، وليس التصديق الإقرار بصدق ما حرفوا وبدلوا حتى يقول ذلك الذين لا يفهمون، فإن القرآن يفهم بعضه ببعض، وقد كفرهم، وسجل التحريف عليهم ولا يزالون يغيرون ويبدلون.

ولما جاءهم محمد - رسول الله - نبذ فريق من الذين أوتوا الكتاب كتاب الله أي طرحوه، وهو يدل على أنهم لم يأخذوا به، ونبذوا تعاليمه، وراءهم ظهريا، وعبر الله تعالى بالذين أوتوا الكتاب توبيخا لهم، وتنديدا بفعلهم فإنهم كانوا جديرين بأن يكونوا أول من يأخذ بالكتاب لا أن ينبذوه ويجعلوه وراء ظهورهم، ودبر

آذانهم. والكتاب الذي نبذوا تعاليمه وجعلوه وراء ظهورهم كما هو السياق يدل على أنه القرآن؛ لأنه هو الذي جاء به الرسول الكريم، الذي جاء به مصدقا لما معهم.

وقال بعض المفسرين إن المراد بكتاب الله التوراة، أي أنهم نبذوا بشاراته بمحمد - صلى الله عليه وسلم - وراء ظهورهم، ونرى أن ذلك بعيد، ولم نجد ذكراً للتوراة في هذا المقام، ولأن الكلام في محمد - صلى الله عليه وسلم -، وما جاء به

وقوله تعالى: {وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ}. مثل لمن يستغني عن شيء، فإنه يرميه وراء ظهره، ولا يعني به، أو يقبل عليه بوجهه، مثل قول العرب اجعل هذا خلف ظهرك، ودبرا منك وتحت قدمك. فهذه أمثال للاستخفاف، وقوله تعالى: {وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ}. معناه أنهم لم يقرءوه؛ لأن ما وراء الظهر لا يقرأ، وإنما يقرأ ما يكون أمامك، وتقبل عليه وقد صور الله سبحانه وتعالى حالهم فقال: {أَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ}. كأنهم لا يعلمون أمر النبوة ورسائل الله تعالى إلى رسله وهم أهل الكتاب، أو المعنى كأنهم لا يدركون ولا يفرقون بين علم نازل من قبل الله تعالى وأهوائهم، والله عزيز حكيم.

### ترجمه زهرة التفاسير در آیات این مقطع

قرآن کریم اخلاق گذشته ی پیشینیان بنی اسرائیل را برای حاضرین شان بیان می کند؛ زیرا حاضرین اوصافی را با خود دارند که گذشتگان نیز بدان متصف بودند که عبارت است از انکار ورزیدن از هرآن چیزی که پیامبران علیهم السلام آورده بودند، الله متعال چیزی را بیان می دار که توسط آن آیات واضح که به پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده بود فرا گرفتند. مراد از آیات بینات، قرآن کریم است، برخی آیات را به نشانه های کونی تفسیر نموده اند که بعید از حقیقت است؛ زیرا توصیف شدن آیات به بینات خود دلیل برین است که مراد از آن آیات متلوه است که واضح و آشکارند؛ چون قرآن کریم در ذات خود واضح است، و بر رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم دلالت روشنی دارد. آیت: {أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ} اشاره بیانی دارد براین که قرآن کریم معجزه پیامبر صلی الله علیه وسلم است، به این شرح که: نزول متعدی به الی شده است نه بر علی (13) قرار که در دیگر آیات متعدی به علی شده مثل: {نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ}

13- {وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ} مصنف علیه الرحمة درین آیت متعدی شدن فعل انزل را به الی بیان می دارد که انزل به الی متعدی شده نه به علی برای این که نزول متوجه پیامبر صلی الله علیه وسلم شده تا از وی اتباع صورت گیرد. زیرا درین جا فعل نزل از قسم فعل متعدی توسط ادوات تعدی است که به دو شیوه متعدی می شود: توسط الی

جبرئیل آن را فرو آورده است، بر تو، تا از زمره بیم دهندگان باشی" تعدیه الی دلالت برین دارد که نزول و رسالت، متوجه پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده، بنابراین این نبی امی مقصود به رسالت است، بر مبنای بشارت تورات و انجیل سزاوار یهود و نصاری بود تا از وی اتباع می نمودند. این قول الله متعال: { وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ } اشاره به این است که آیات بینات به تنهای خود مصدق آن چی بوده که پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده و همواره معجزه ی برزگوییست که خداوند جلت عظمته توسط آن جمله بنده گان خود را در همه از منہ اعم از جن و انس به تحدی پرداخته است، چنانچه می فرماید: { قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا } (14).

ترجمه: بگو: اگر همه مردمان و جملگی پریان گرد آیند و متفق شوند بر این که همچون این قرآن را (با این شیوه های دلربا و معانی زیبا بسازند و بیاورند، نمی توانند مانند آن را بیاورند و ارائه دهند، هر چند هم برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند. چرا که قرآن کلام یزدان و معجزه جاویدان آفریدگار است و هرگز از معلومات محدود آفریدگان چنین چیزی ساخته نیست).

به دست پیامبر صلی الله علیه وسلم معجزه های حسی زیادی، به وقوع پیوسته بود، اما مشرکین و غیر مشرکین را تحدی نمی کند که مانند آن بیاورند جز به قرآن کریم، نبی صلی الله علیه وسلم می فرماید « ما من نبي إلا أوتي ما مثله آمن عليه البشر، وإنما كان الذي أوتيته وحيا أوحى إليّ، وإني لأرجو أن أكون أكثرهم تابعا يوم القيامة » (15).

---

مانند: { وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ } . توسط علی مانند: { نزل به الروح الامين على قلبك } حمید محمدی می گوید: فعل له لحاظ نیاز و عدم نیاز به مفعول بر دو قسم است: لازم و متعدی. لازم، فعلی است که فقط به فاعل نیاز دارد؛ مانند: ذهب علی (علی رفت) متعدی، فعلی است که افزون بر فاعل، مفعول نیز می طلبد؛ مانند: نصر سعید زیدا (سعید، زید را یاری کرد). صرف متوسط ص 28.

14- سوره اسراء: ۸۸.

۱۴- این حدیث را ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وسلم با الفاظ ذیل روایت کرده اند: « ما من الأنبياء نبي إلا أعطى ما مثله آمن عليه البشر، وإنما كان الذي أوتيته وحيا أوحاه الله إليّ، فأرجو أن أكون أكثرهم تابعا يوم القيامة » بخاری ، محمدبن اسماعیل (1422 هـ) ، صحیح البخاری، کتاب فضائل القرآن ، باب کیف نزول الوحي وأول ما نزل، 182/6 حدیث شماره (4981) ناشر: دار طوق النجاة، ط، 1. و نیشاپوری ، مسلم بن الحجاج (بی تا) ، صحیح مسلم ، کتاب الإیمان ، باب الإیمان بالوحي، 134/1 حدیث شماره (239) ناشر: دار إحياء التراث العربي – بيروت، بدون طبع.

ترجمه: به هر يك از پیامبران، معجزه اي عطا شده است که مردم به آن، ایمان بیاورند. و آنچه به من عنایت شده است، وحی است که خداوند بسوی من فرستاده است. پس امیدوارم که روز قیامت، از سایر پیامبران، پیروان بیشتری داشته باشم.

معجزه پیامبر صلی الله علیه وسلم از همین قبیل بوده است (یعنی وحی)؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم آخرین، پیامبران و رسالتش نیز آخرین رسالت های الهی است، پس سزاوارست تا معجزه وی کلامی باشد که تمام سده ها را به تحدی صدا زده حجت و برهانی محکمی بوده باشد. خداوند جلت عظمته نزول قرآن کریم را به لام وقد مؤکد ساخته فرموده: {وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ۚ} (16).

ترجمه: حقا که به تو آیات واضح را فرستادیم، اما کافر شدند.

{وَمَا يَكْفُرُ بِهِآ إِلَّا الْفٰسِقُونَ} از آیات واضح انکار نمی کنند مگر فاسقان، یعنی آنان که در کفرشان متمرد و سرکش، و از حد خارج شونده استند؛ زیرا این ها آیتی اند که روشن، و آنچه را پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده است تصدیق کننده اند (17).

حسن بصری رحمه الله می فرماید: "هر گاه فسق برگناهی اطلاق شود، کلانترین فرد آن نوع گناه مراد گرفته می شود کفر باشد یا غیر. بنابراین فاسق کلانترین کافر است" (18) زیرا وی از هر معقولی تمرد نموده است. در این قول الله متعال: {وَمَا يَكْفُرُ بِهِآ إِلَّا الْفٰسِقُونَ} اول نفی سپس اثبات نموده است؛ برای این که کفرورزیدن به این آیات واضح و روشن، از انسان که فطرت انسانیت داشته باشد صورت نمی گیرد، مگر از کسی که بر فطرت سلیمه، و بر هر آن چیزی که عقل سالم تقاضا مندش است تمرد و سرکشی نماید. لام {الفاسقون} برای جنس است (19)، مراد از آن قوم خاصی نیست، اگرچه یهود سزوارترین کسانی اند که

16- سوره البقره: آیه 99.

17- {وَمَا يَكْفُرُ بِهِآ إِلَّا الْفٰسِقُونَ} امام ابوزهره رحمه الله (17) در این آیت معنای فسق را بیان داشته می گوید: فاسق به معنای کافر سرکش و بیرون شونده از حد و حدود بن فارس می گوید: (الفاء والسين والقاف كلمة واحدة، وهي الفسق، وهو الخروج عن الطاعة. تقول العرب: فسقت الرطوبة عن قشرها: إذا خرجت). فاء، سين وقاف كلمة واحدة است که اصلش فسق می شود به معنای بیرون شدن از طاعت، چنانچه عرب ها می گویند: فسقت الرطوبة عن قشرها: یعنی خرمای تازه از پوستش بیرون شد. ابن فارس، أحمد بن فارس (1399هـ) معجم مقاییس اللغة 4/ 401 ماده فسق. الناشر: دار الفكر - بيروت. بدون طبع.

18- بعد از تتبع و تلاش فراوان نتوانستم به قول حسن بصری رحمه دست یابم .

19- {وَمَا يَكْفُرُ بِهِآ إِلَّا الْفٰسِقُونَ} مصنف علیه الرحمة در این آیت الف لام فاسقون را بیان داشته می گوید: ال در این کلمه برای جنس است نه برای عهد. ابن عقیل می فرماید: (والألّف واللام المعرفة تكون للعهد كقولك لقيت

آیت بالایشان تطبیق گردد؛ زیرا آن ها بودند که به آن آیات کفر ورزیدند. یهود آن گاه که فسق کردند، و به قرآن کریم معجزه پیامبر صلی الله علیه وسلم کافر شدند، عهدی را که با الله متعال بسته بودند نقض کردند، و نیز سخن خود را نقض کردند، آن گاه که به توسط پیامبر صلی الله علیه وسلم که ( تاهنوز مبعوث نشده بود) علیه کافران پیروزی می خواستند اما هنگام که آمد وی را شناخته به او کفر ورزیدند.

یهود با این کفرشان به کتابی که محمد صلی الله علیه وسلم آورده پیمانی را نقض کردند که بارها از ایشان گرفته شده بود، عهد و پیمانی را که الله بالای شان فرض گردانیده بود تا به رسولانش ایمان بیاورند نقض کردند، عهد خود را نیز شکستند عهدی که همواره علیه کفار به توسط پیامبر صلی الله علیه وسلم فتح و پیروزی می بستن ( اما هنگام بعثت وی را شناخته کافر شدند)، پیامبر صلی الله علیه وسلم هنگام ورودش به مدینه پیمانی را میان خود و یهود بسته نمود اورا هم شکستند، نقض پیمان کردند، ناقضین پیمان به خیبر پناه بردن و از آن جا آتش جنگ را علیه مؤمنین گرم می کردند. خداوند جلت عظمت عادت ایشان را بیان نموده می فرماید: {أَوْكَلَّمَا عَاهِدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ} هرگاه پیمانی می بستن عده ی از ایشان او را نقض می کردند" همزه، استفهام انکاری است<sup>(20)</sup> برای انکار واقعه آمده، واقعه نقض و شکستن عهد

---

رجلا فأكرمت الرجل وقوله تعالى: {كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ} ولاستغراق الجنس نحو إن الإنسان لفي خسر وعلامتها أن يصلح موضعها كل ولتعريف الحقيقة نحو الرجل خير من المرأة أي هذه الحقيقة خير من هذه الحقيقة) الف لام تعريف گاهی برای عهد می آید مانند: لقيت رجلا فأكرمته الرجل، بامردی روبرو شدم پس اکرام کردم مرد را، و مانند این قول الله متعال: { كما ارسلنا الى فرعون رسولا فعصى فرعون الرسول}. وگاهی هم برای استغراق جنس می آید، مانند: {إن الإنسان لفي خسر} حتما همه انسان ها در زیان اند، نشانه ی الف لام استغراق این است که به عوض لفظ کل بیاید، وگاهی هم برای حقیقت یک شیئی می آید مانند: الرجل خير من المرأة یعنی حقیقت مرد از حقیقت زن بهتر است. البته این تقسیمات در ذات خود تقسیمات دیگری نیز دارند که می توان به کتب نحو مراجعه نمود. در این آیت الف لام الفاسقون برای جنس است قرار که مصنف علیه الرحمة فرمودند. ابن عقیل، عبدالله بن عبدالرحمن ( ۱۴۰۰هـ) شرح ابن عقیل 1/ 178، الناشر: دار التراث – القاهرة، ط ۲۰۰.

20- {أَوْكَلَّمَا عَاهِدُوا} در این آیت مصنف علیه الرحمة معنای همزه را بیان می دارد که همزه برای استفهام انکاری است یعنی برای انکار واقعه. اصل قاعده این است که همزه برای استفهام می آید برای طلب حصول شی در ذهن، اما گاهی از معنای اصلی خود عدول نموده معنای دیگری را با خود می گیرد که از سیاق و سباق معلوم می شود. چنانچه عبدالرحمن میدانی می فرماید: (وقد أحصى البلاغيون معاني كثيرة خرج إليه الاستفهام عن حقيقته، إذ تَنَبَّهُوا إليها لدى دراسة مُخْتَلَفِ النصوص، وهي ما يلي: 1- الإنكار...). دانشمندان بلاغت برای

ومواثیق شان، و او برای عطف است بعد همزه آمده؛ زیرا استفهام صدارت کلام را خواهان است(21). معنای آیت چنین می شود: یهود قرآن کریم و پیامبری که مانند فرزندان شان وی را می شناختن انکار نموده، عهد و پیمان را نقض کردند، هرگاه عهده می بستن گروه از ایشان اورا می شکست.

آمدن حروف عاطفه بعد از همزه استفهام در قرآن کریم زیاد استعمال شده است مانند: {أَفَحُكْمَ الْجَابِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ} (22).

ترجمه: آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می کنند و جویای حکم جاهلیت (ناشی از هوی و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می کند؟

و نیز قول دیگر الله متعال: {إِنَّكُمْ إِذَا مَا وَقَعَ امْنُكُمْ بِهِ اللَّيْنُ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ} (23).

ترجمه: آیا بعدها، پس از آن که واقع شد بدان ایمان می آورید؟ (آن وقت که به شما می گویند: اکنون؟! تازه چه فائده! ایمان کنونی سودی ندارد) در حالی که (قبلاً در دنیا آن را به بازی می گرفتید و دائماً برای فرا رسیدن آن شتاب می ورزیدید". ازین قبیل در قرآن کریم زیاد است.

{أَوْكَلَّمَا غَدَقُوا عَهْدًا} این آیت دلالت بر نقض عهد جانبین می نماید(24)، پیمان یهود بیشتر میان خداوند جل جلاله و خود شان می بود، عهده که بین طرفین صورت گیرد نقض نمی شود مگر به تراضی جانبین، اما یهود به این قاعده، خود را ملزم ندانسته یک جانبه نقض عهد می کردند.

---

استفهام معنا های دیگری را نیز استخراج نمودند که از معنای اصلیش بیرون گردیده است، من جمله انکار. الميدانی ، عبدالرحمن بن حسن (۱۴۱۶هـ) البلاغة العربية اسسها و علومها ومعانيها وفنونها / 208، الناشر: دار القلم - دمشق، ط، ۱.

21- {أَوْكَلَّمَا غَدَقُوا عَهْدًا} در این آیت مصنف علیه الرحمة در ارتباط با حرف و او و صدارت استفهام سخن زده می گوید: و او برای عطف است جایش قبل از همزه بود اما بعد از همزه ذکر شده است زیرا استفهام صدر کلام را می خواهد. چنانچه زمخشری می فرماید: (وللإستفهام صدر الكلام لا يجوز تقدم شيء مما في حيزه عليه) حرف استفهام جایش آغاز کلام است بناء روا نیست تا در داخل کلام بیاید. زمخشری ، محمود بن عمرو (۱۴۰۷هـ) المفصل في صناعة الاعراب / 62، الناشر: المكتبة الهلال ، بيروت ، ط، ۱.

۲۱ - سوره مائده: آیه 50.

۲۲ - سوره یونس: آیه 51.

24- {أَوْكَلَّمَا غَدَقُوا} درین آیت مصنف علیه الرحمة اشاره به یک نکته صرفی می کند وی می گوید: "این آیت دال بر این است که نقض عهد دو طرف می شود، بیشتر عهد و پیمان یهود با الله رب العزت بوده است، پیمانی دو

{نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ} نبذ به معنای انداختن، و در عهد و پیمان، به معنای شکستن وفای عهد بدون موجب و بدون رعایت عهد و پیمان<sup>(25)</sup> قرآن کریم شکستن پیمان را جواز نداشته مگر هنگام خیانت، چنانچه خداوند جل جلاله می فرماید: {وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَتَهُ فَأَنْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ} (26).

ترجمه: هرگاه (با ظهور نشانه هائی) از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را بشکنند و حمله غافلگیرانه کنند، تو آنان را آگاه کن و) همچون ایشان پیمانشان را لغو کن (و بدون اطلاع بدانان حمله مکن، چرا که این کار خلاف مروت و شریعت است و خیانت بشمار است و) بیگمان خداوند خیانتکاران را دوست نمی دارد.

خداوند جل جلاله شکستن عهد و پیمان را به عده ی یهود نسبت داده نه به سوی همه؛ زیرا الله عادل و حکیم جز عدالت و سخن حکیمانه نمی گوید، الله متعال از موقف گروه دیگر چیزی نگفته که آیا با گروه اولی یاری نموده اند یا خیر؟ ظاهراً ایشان اگر یاری هم نکرده باشند انکار نیز نکرده مانع شان نشده اند در حال که توان ممانعت را داشتند؛ بنابراین درست خواهد بود تا به همه نسبت داده شود؛ زیرا آنان از اعمال زشتی که انجام می دادند دست نمی کشیدند و همدیگر را از زشتکاریها نهی نمی کردند و پند نمی دادند، و چه کار بدی می کردند. الله متعال می گوید اکثر ایشان ایمان ندارند، {بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ} بل برای اضراب

---

طرفه به تراضی جانبین نقض می شود اما یهود به این شرط اعتنای نکرده خود شان یکطرفه نقض عهد می کردند گویا طرف مقابل خود را اصلاً نمی شناختن" در این آیت فعل عاهدوا به کار رفته است یعنی فعل از باب مفاعله است که شراکت را نشان می دهد؛ زیرا یکی ایز و ویژگیهای باب مفاعله شراکت است. چنانچه احمد حملوی می فرماید: {فَاعِلٌ، يَكْتُرُ استعماله فی معنیین: أحدهما: التشارِكُ بین اثنتين فأكثر، وهو أن يفعل أحدهما بصاحبه فعلاً، فيقابله الآخر بمثله} فاعل، يكثر در دو معنی به کار می رود: یکی آن دو مشارکت بین دوچند نفر است، و او عبارت است از این که یکی آن دو کاری را انجام دهد که طرفش نیز مانند آن انجام دهد. حملوی، احمد بن محمد (بی تا) شذالعرف فی فن الصرف /25، الناشر: مكتبة الرشد الرياض، بدون طبع.

25- {نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ} مصنف علیه الرحمة در این آیت کلمه نبذ را معنا کرده می گوید: نبذ به معنای افگندن و دور انداختن، و در عهد ها پیمان شکنی را گفته می شود. کلمه نبذ ینبذ نبذا به معنای انداختن می آید. ابن فارس می گوید: (النون والباء والذال أصلٌ صحيح يدلُّ على طرح وإلقاء. وتَبَذْتُ الشَّيْءَ أَنْبَذُهُ نَبْذًا: أَلْقَيْتُهُ مِنْ يَدِي. وَالنَّبِيدُ: التَّمْرُ يُلْقَى فِي الْإِنْيَةِ وَيُصَبُّ عَلَيْهِ الْمَاءُ). نون، با و ذال اصل صحیحی است که دلالت به افگندن و انداختن می کند، نبذت الشیء انبذه نبذا به معنای او را از دست خود انداختم، نبیذ به معنای خرما ی که در ظرف انداخته شده سپس بالایش آب ریزانده می شود. معجم مقاییس اللغة /5 /303 ماده نبذه

25- سوره انفال: آیه 58.

است (27) و معنای احتمالی جمله قبلی را که گمان می رفت اکثر ایشان نیک باشند و مانع کار بد شان شده باشند دفع می نماید، چنانکه می فرماید: {نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ} {عده ی ایشان نقض پیمان کردند، خداوند واضح ساخت که اکثر آنان به حق ایمان ندارند: {بل اکثر هم لایؤمنون} بلکه بیشترشان ایمان ندارند.

یهود به کتاب الله متعال که به محمد صلی الله علیه وسلم نازل گردیده است ایمان نداشته او را پس یازدند، به خود محمد صلی الله علیه وسلم نیز ایمان ندارند با وجود این که ایشان قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم طور دیگری بوند، بدین خاطر الله متعال می فرماید: {وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ \* كِتَابَ اللَّهِ وَرَأَوْا ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ} (28).

ترجمه: و هنگامی که فرستاده ای از جانب خدا به سراغ آنان آمد ، گرچه با آنچه با خود داشتند، مطابقت داشت ، جمعی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند، گویی آنان نمی دانند.

{وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ} به کارگیری لما به دلیل این است که ایشان توقع آمدن پیامبر را داشتن، یهود می دانستند پیامبری می آید و وی را درست می شناختن، و توسط او علیه دشمنان خود فتح و پیروزی می جستند.

تعبیر {رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ} اشاره به این است که پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب پروردگار عالم مبعوث شده است ذاتی که نعمات پیاپی به ایشان ارزانی فرموده بود، تنکیر رسول برای تعظیم است (29)،

---

27- {بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ} درین آیت مصنف علیه الرحمة معنای بل را بیان فرمودند می گوید: بل برای اضراب می آید تا معنای که از جمله قبلی احتمالش می رفت دفع نموده دور نماید. بل برای اضراب و برای دفع احتمال جمله سابق می آید، یعنی معنا و مفهومی که از جمله قبلی احتمالش می رود بل آمده مفهوم را دفع می نماید که معنای جمله قبلی چنین نیست چیزی دیگری است. ابن یعش میگوید: و "بل" للإضراب عن الأول منفيًا أو موجبًا، كقولك: جاءني زيد بل عمرو "حرف بل برای اضراب است، به گونه ایجابی باشد یا سلبی ولی درکل احتمال جمله ماقبل را دفع می کند مثلاً میگویند: زيد آمد نخير بلکه عمر آمده است. ابن يعش، يعش بن علي (1422 هـ) شرح المفصل للزمخشري 5/25، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى.

28- سوره البقره: آیه 101.

29- {رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ} مصنف علیه الرحمة درین جمله آیت می گوید: " نکره آمدن رسول برای تعظیم است. چنانچه محمد علی صابونی رحمه الله می فرماید: (رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ التَّنْكِيرُ لِلتَّفْخِيمِ، ووصف الرسول بأنه أت من عند الله، لإفادة مزيد التعظيم والتكريم لشأن الرسول). تنکیر رسول برای تفخیم و تعظیم است، توصیف رسول به این که از جانب الله است، برای تعظیم و تکریم بیشتری رسول الله صلی الله علیه وسلم است. صابونی ، محمد علی (1417هـ) صفوة التفاسير 1/49، دار الصابونی للطباعة والنشر والتوزيع - القاهرة ، ط. 1.

یعنی رسولی که به درجات فضل، و برتری بالای نایل آمده است؛ چون وی را الله متعال برگزیده است. درین آیت الله متعال وصف پیامبر را بیان می دارد که وی تصدیق کنندگی آنچه است که نزد ایشان بود. تصدیق پیامبر صلی الله علیه وسلم دو پهلو دارد:

اول- پیامبر صلی الله علیه وسلم ارشاداتی را با خود آورد که در پیمان های عهد شده میان الله و یهود موجود بود.

دوم- پیامبر صلی الله علیه وسلم بشارت های که در کتاب های شان بود تصدیق نمود، نصوص چندی بشارت های کتب پیشین را بیان می دارد مانند: {الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ } (30).

ترجمه: (به ویژه رحمت خود را اختصاص می دهد به ) کسانی که پیروی می کنند از فرستاده ( خدا محمد مصطفی ) پیغمبر امی که ( خواندن و نوشتن نمی داند و وصف او را ) در تورات و انجیل نگاشته می یابند. او آنان را به کار نیک دستور می دهد و از کار زشت باز می دارد ، و پاکیزه ها را برایشان حلال می نماید و ناپاکها را بر آنان حرام می سازد و فرو می اندازد بند و زنجیر ( احکام طاقت فرسای همچون قطع مکان نجاست به منظور طهارت ، و خودکشی به عنوان توبه ) را از (دست و پا و گردن) ایشان به در می آورد (واز غل استعمار و استثمارشان می رهند). پس کسانی که به او ایمان بیاورند و از او حمایت کنند و وی را یاری دهند ، و از نوری پیروی کنند که (قرآن نام است و همسان نور مایه هدایت مردمان است و) به همراه او نازل شده است ، بیگمان آنان رستگارانند.

و مانند این قول خداوند جل جلاله: {وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْخِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا} (31).

ترجمه: ایشان پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم به توسط وی علیه کافران پیروزی می طلبیدند. معنای تصدیق نمودن قرآن کریم همین است، نه اقرار به تحریف و تبدیل شان تا مبدا کسانی که نمی دانند بگویند قرآن تحریف یهود را تصدیق می نماید، در حالی که آیات قرآن کریم به وسیله آیات دیگرش فهم می شوند؛ زیرا خود قرآن آنان را تکفیر نموده تحریف شان را ثبت نیز نموده است، و همیشه به چنین تحریفاتی می پردازند. آن گاه که محمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمد جماعتی از اهل کتاب نقض

---

29- سوره اعراف: آیه 15.

30- سوره بقره: آیه 89.

پیمان نموده کتاب خدا را پس پا گذاشتند، این عمل ایشان دلیل بود به این که آنان کتاب خدا را نپذیرند. به کار بردن جمله {الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ} توبیخ و تشنّعی است به کرده شان؛ زیرا به ایشان مناسب بود تا اولین کسانی می بودند که کتاب خدا را می پذیرفتن و به او ایمان می آوردن نه این که او را طرد نموده پس پا بگذارند و گوش از آن دوردهند، کتابی را که فرامینش را طرد کرده پس پا گذاشتن چنانی که سیاق قرآن بدان دلالت دارد او قرآن کریم است؛ زیرا او کتابی است که رسول کریم صلی الله علیه وسلم او را آورده داشته های شان را تصدیق می کند.

برخی مفسران بدین نظر اند که مراد از کتاب الله تورات است که آنان بشارت های که به محمد صلی الله علیه وسلم داشت طرد نموده پس پا زدند، ما این تفسیر را بعید از حقیقت می بینیم، و ذکر از تورات درینجا نمی یابیم، همواره سخن از محمد صلی الله علیه وسلم و قرآن است. این قول الله متعال: {وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ} مثالی است برای کسی که از چیزی بی نیاز می شود<sup>(32)</sup> و او را در عقبش می اندازد پس پا می اندازد، به او توجه نمی کند، از او روی می گرداند، این جمله آیت: {وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ} معنایش این است که ایشان قرآن را نخواندن؛ زیرا آنچه پشت سر باشد خوانده نمی شود، چیزی قابل خواندن است که پیش رویت باشد و تو او را ببینی.

الله متعال حالت ایشان را تصویر کرده می گوید: {كَانَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ} با وجود اهل کتاب بودن شان گویا امر نبوت و رسالت های الهی را که به پیامبران فرستاده بود نمی دانند، یا معنایش این است: گویا آنان بین علم منزل من عند الله و خواہشات شان فرقی نکرده درک نمی کردند، و خداوند غالب و دارای حکمتی است.

### مقطع سوم

32- {وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ} در این جمله ی آیت مصنف رحمه الله می گوید: استعمال هم چو جمله کنایه از عدم توجه و بی نیاز بودن از چیزی است کسی که به چیزی نیازی نداشته باشد عرب ها چنین جملاتی را به کار می بردند "چنانچه محمد امین هرری می گوید: " التمثیل فی قوله: {وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ} للتمثیل لانه تمثیل لتركهم واعراضهم عن كتاب الله بالكلية، حيث رموه بالعناد، ولم يعملوا به بما يرمى به وراء الظهر استغناء عنه، وقلة التفات اليه". این جمله آیت تمثیل است از برای ترک کلی واعراض شان از کتاب خداوند جل جلاله، او را از روی عناد و دشمنی انداختن و بدان عمل ننمودند؛ زیرا خود را از آن بی نیاز دانسته و کم تر توجهی هم بدان نکردند. الهروی، محمد الامین (۱۴۲۱هـ) حدائق الروح والريحان 2/ 186، الناشر: دار طوق النجاة - لبنان، ط، ۱.

## سحر و جادو

### ترجمه ، تخریح و تحقیق آیت 102سوره بقره

﴿ وَاتَّبِعُوا مَا نَزَّلْنَا عَلَى الشَّيْطَانِ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ ۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيْطَانَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ ۚ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ۗ فَيَعَلِّمُونَ مِنْهَا مَا يَفْرِقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ۗ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۗ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ ۗ وَلَقَدْ عَلَّمُوا لَمَانَ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ ۗ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۗ ﴾ .

( گروهی از احبار یهود ) به آنچه شیاطین صفتان و گناه پیشگانشان درباره سلطنت سلیمان ( به هم می بافتند و بر مردم ) می خواندند، باور داشتند و از آن پیروی نمودند. ( چه گمان می بردند که سلیمان پیغمبر نبوده و بلکه جادوگر بوده است و با نیروی سحر، پریها و پرندگان و باها را به زیر فرمان خویش در آورده است و لذا شاه جادوگر کافری بیش نبوده است). و حال آن که سلیمان هرگز ( دست به سحر نیالوده و ) کفر نورزیده است، و بلکه ( این ) شیاطین صفتان گناه پیشه ، کفر ورزیده اند. ( زیرا چنین سخنانی را به هم بافته و به پیغمبر خدا سلیمان افتراء بسته و به جای دستورات آسمانی، به مردم ) جادو و (خرافات و از آثار بجا مانده ) آنچه در بابل بر دو فرشته هاروت و ماروت نازل گردیده بود می آموزند. ( دو فرشته ای که طریق سحرکردن را برای آشنائی به طرز ابطال آن به مردم یاد می دادند) و به هیچ کس چیزی نمی آموختند، مگر این که پیشاپیش بدو می گفتند: ما وسیله آزمایش هستیم کافر نشو) و آنچه به تو می آموزیم، به آشوب و کفر منتهی می گردد. آن را بشناس و خوشتن را از آن به دور دار. لیکن مردم نصیحت نپذیرفتند و از آموخته هایشان سوء استفاده کردند ). از ایشان چیزهایی آموختند ( و در راهی از آن استفاده کردند ) که با آن میان مرد و همسرش جدائی می افکندند. ( آری این شیطان صفتان گناه پیشه، کفر ورزیدند، چون این گونه یاوه گوئیها و افسانه سرائیهای گذشتگان را بهم بافتند و آن را وسیله آموزش جادو به یهودیان کردند) و حال آن که با چنین جادوی (خویش ) نمی توانند به کسی زیان برسانند مگر این که با اجازه و خواست خدا باشد. و آنان قسمتهائی را فرا می گرفتند که برایشان ( از لحاظ دنیا و آخرت ) زیان داشت و بدیشان سودی نمی رساند. و مسلما می دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد، بهره ای در آخرت نخواهد داشت، و چه زشت و ناپسند است آنچه خود را بدان فروخته ( و آن را پیشه خوشتن ساخته اند ) اگر می دانستند ( و علم و دانشی می داشتند).

## متن زهره التفاسير در آيه اين مقطع

جاءت آيات الله بينات داعيات إلى الحق فنبدوها، وجاءهم رسول الله تعالى بكتاب مصدق للحق الذي معهم، فنبدوه وراءهم ظهريا. تركوا الحق الذي ظهر نوره، وكان من دأبهم أن يتركوا النور، ويتبعوا الظلام، لتعشعش فيه أوهامهم، ولذلك مع تباعد العهد بينهم وبين نبي الله سليمان عليه السلام الذي سخر الله له الطير والحيوان أخذوا يتبعون أوهاما كانوا قد حرفوا بها التوراة، لقد زادوا في التوراة قصة ما أنزل الله بها من سلطان، لأنهم كانوا يكتبون بأيديهم ويقولون هو من عند الله، وما هو من عند الله. لقد جاء في الإصحاح الحادي عشر من سفر الملوك أن السحرة هم الذين أقاموا ملك سليمان، وأن سليمان ارتد وكفر، فأخذوا يذكرون هذا السحر!! وذلك لأن الذين يضلون دائما عن الحق يتبعون أوهامًا لا أساس لها من المنطق ولا من العقل.

ترك اليهود كتاب الله تعالى الذي يتلى بينا هاديا مرشدا إلى الحق، واتبعوا كلام السحر المكذوب، وراحوا يرددونه في مدراسهم، ومواضع عبادتهم، ولذا قال تعالى: {وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ}. اتبعوا ذلك القول، وصغت قلوبهم العامرة الممتلئة بهذا العطن من الأقوال الفاسدة، والشياطين هنا هم أهل الشر من الإنس، كما قال تعالى: {وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ}، والشياطين يكونون من الإنس، كما يكونون من الجن كقوله تعالى {وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا...}.

فالظاهر في هذه الآية أن الشياطين هنا من الإنس، وقوله تعالى: {وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ}، أنهم يتبعونها مصغين إليها متتبعين لها، كما يتبع الكلام القيم؛ ولذا عبر بتتلو لأن التلاوة قراءة واضحة بيينة تتوالى كلماتها، فعبر بذلك للإشارة إلى أن الشياطين يحسنون تنسيق الكلمات ويلقونها بنغمات معينة كسجع الكهان، وأولئك اليهود يستمعون إليها بعناية مصدقين، مع أنها كاذبة، ولكن أوهامهم يثبت لهم صدقها، فسمعوها محافظين على السماع.

والله سبحانه وتعالى رد عليهم أوهامهم التي سجلوها في التوراة على أنها من عند الله، وما هي عند الله فقال تعالى: {وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا...}.

ما هو هذا الكفر الذي نفاه الله عن نبيه سليمان عليه السلام، أهو ما ادعته الكذبة التي ألحقت بالتوراة - بتوراتهم - وما هي منها؟ وهو أنه ارتد وكفر، فنفى الله تعالى عنه ذلك الكفر، وتلك الردة، وأن شياطينهم الذين قالوا ذلك هم الذين كفروا بدعواهم على سليمان الكفر. وافترائهم عليه وادعائهم السحر، والتمويه على الناس به، فكل هذا كفر.

هذا هو ظاهر القول، إذ كان اليهود قد اتبعوا هذه القصة المكذوبة التي وضعت في التوراة افتراء على الله تعالى. ونظر بعض المفسرين نظرة أخرى فقالوا: إن الكفر هو السحر، فما كفر سليمان بادعائهم أنه استعان بالسحر على تثبيت ملكه. وما كفر سليمان باتخاذ السحر واعتقاد أن فيه قوة ولا وقع منه ذلك، ولكن الشياطين الذين كانوا يتلونه على ملك سليمان، هم الذين كفروا باتخاذهم السحر وهو كفر.

وقوله تعالى: {مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ}، أي على تثبيت ملك سليمان في زعمهم، وقال بعض علماء اللغة إن على تجيء بمعنى في، والمعنى ما تتلو الشياطين في ملك سليمان، وعندني أن على في موضعها من حيث إنها تعويذات، والتعويذات تقع على موضوعها، وموضوعها هو ملك سليمان في زعمهم الفاسد، وكما كذب ما في توراتهم. وقد بين سبحانه أن أولئك الشياطين لا يقتصرون على ذكر ما ادعوه على ملك سليمان، وافتروه عليه، وهو النبي الذي سخر الله تعالى له بعض الرياح تجري بأمره رخاء حيث أصاب، بل يتجاوزون ذلك إلى تعليم الناس السحر فقال تعالى {يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَاوُوتَ وَمَاوُوتَ}. هؤلاء الذين يسيطر عليهم الوهم، وتخيل الناس، فيتصورون أمورًا واقعة، وما هي بواقعة. ولكن حال السحر أهو حقيقة ثابتة أم هو تخيل وتصوير للأمر بغير صورتها فيخيل إليه أنه يرى؟.

ونقول في الجواب عن ذلك: جاء السحر في القرآن ووصف بأوصاف، نتعرف حقيقته من هذه الأوصاف. أول وصف جاء في أخبار موسى عليه السلام مع فرعون، فقد قال تعالى في سحر آل فرعون: {قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ}، {قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْتَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ}، ونرى أنه يتصف بأنه سحر أعين الناس، أي أنهم لم يجعلوا الحبال أفاعي، بل إن تأثيره أنه كان في الأعين لا في الوقائع، فتأثيرهم في الرؤية لافى تغيير الحقيقة وتحويلها من حبال إلى ثعابين، وفي سورة طه قال الله تعالى حكاية عنهم عندما التقوا يوم الزينة: {قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى}، {قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى}.

ونرى أن السحر تأثير في الأعين المبصرة، وليس تغيير للحقائق الواقعة فلا يكون تغييرا، ولكن يكون تأثيرا في العيون، ولكنه تأثير نفسي قبل أن يؤثر في العين؛ ولذا قال تعالى فيما تلونا من سورة الأعراف (استترهؤهم) أي اتجهوا إلى إلقاء الرهبة في قلوبهم؛ ولذا جاء في سحر بابل أرض السحر أنه لا يؤثر في النفوس إلا بما يسبق إليها من تصديقه.

ولنذكر ما عرف من سحر بابل فقد جاء ذكره في الآية التي نتعرف معناها الكريم، فقد قال تعالى: {يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ}، إن تأثيره مثل له أبو بكر الرازي بمن يركب جارية تجري في الماء، فإن ضلال الأعين يجعل الناظر إلى الأشجار يحس أنها تسير لا الباخرة.

وربط أهل بابل الذين كانوا يعبدون الكواكب تأثير سحرهم بالكواكب، وكانوا يقولون الرقى والتمايم والعقد والنفث باسمها ويوهمون العوام، والضعفاء صدقها ويشترطون في القيام بأفعالهم الساحرة أن ينالوا أولاً ثقة من يريدون التأثير فيهم، ويعقد مجالس سرية لذلك، ولقد جاء في أحكام القرآن لأبي بكر الرازي ما نصه " وكانوا يدعون عوام الناس وجهالهم سرا، كما يفعل الساعة أي في أيامهم كثير ممن يدعي ذلك مع النساء والأحداث الأغمار، والجهال الحشو، وكانوا يدعون من يعملون له ذلك إلى تصديق قولهم، والاعتراف بصحته. هذه إشارة إلى السحر، وما يعمل السحرة، وننتهي من ذلك إلى أن في السحر ثلاث صفات:

أولها - أنه يسبقه الثقة بالساحر ليستطيع أن يؤثر تأثيره في النفوس.

ثانيها - أنه يكون فيه إلقاء الرهبة في النفوس، وتحويلها إلى الرهبة من الساحر، كما قال تعالى:

{وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ}.

الثالثة - أن السحر في أعلى صورته وأدناه يؤثر في النظر، فيجعل الرائي يتخيل غير ما يرى، ولا يمكن أن يعرف الحقائق، فالحبال حبال، وإن بدت ثعابين.

وإن هذه الأوصاف تتفق الآن مع الاستهواء الذي يفعله بعض الناس بالتأثير في غيرهم وتوجيه مشاعرهم وأهوائهم، والسيطرة على خواتمهم، ويمسحون أفكارهم، وهو ما يسمى بالتنويم المغناطيسي الذي يفعله كبار المجرمين الآن، ولا حول ولا قوة إلا بالله.

هذا هو السحر فيما نعلم، وقد مهر فيه أهل بابل، حتى ضلوا به، وكان السحرة علماء، وكان اليهود يعلمون الناس السحر: {وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَكِينَ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ}. فاليهود كانوا يعلمون ما أنزل على الملكين ببابل هاروت وماروت، فهل هما ملكان حقيقيان نزلا لتعليم الناس السحر، أو طرق الوقاية منه، ولا يمكن أن نعرف طرق الوقاية إلا بمعرفة طريقة التأثير.

الظاهر أنهما ملكان؛ لأن الله تعالى سماهما ملكين، ولأن الله تعالى سمى ما كانا يقومان به أنزله تعالى عليهما، ولم يبين المدة التي أقاماها في بابل، لتعليم الوقاية منه وإنذار الناس منه، كما قال إمام الهدى علي بن أبي طالب رضي الله عنه وكرم الله وجهه، وإن نزول الملك للتعليم كما ثبت بنزول جبريل في حديث الإيمان الذي رويناه آنفاً.

وإننا نسير فيما نكتب في فقه الإسلام، وعلم القرآن على أساس أننا لا نعدل عن الظاهر إلا إذا تعذر تحقيق الظاهر، ولا ننتقل منه إلى غيره إلا مهتدين بنص، ولذا نرى أنهما ملكان نزلا لبيان السحر في ذاته والتضليل به وطريق الوقاية منه فهما منذران كما قال الإمام علي. ورأى بعض الكتاب المتأخرين في التفسير أن من سما الملكين كانا رجلين متظاهرين بالصالح والتقوى في بابل وهي مدينة على نهر الفرات، ونالوا ثقة

الناس حتى ظنوا أنهما ملكان نزلا من السماء، وبلغ مكر هذين الرجلين أنهما كانا يقولان: إنما نحن فتنة فلا تكفر.

واحتج الذين قالوا هذا القول من مفسري هذا القرن بأن الملك لا ينزل إلى الأرض معلما منذرا، لأن المشركين طلبوا أن ينزل ملك، فقال الله تعالى: {وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ}، وكان المشركون يقولون: {مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا}.

وقالوا: إن نزول الملك مستحيل، لأنه لو كان ممكنا لأرسل إليهم ملكا مؤيدا للرسول.

ونحن نقول إن نزوله ليس مستحيلا، والله لم يرد عليهم بأنه مستحيل، ولكن علم أنهم متعنتون، وقد طلبوا غير ذلك، وقالوا في طلبهم آيات أخرى: {وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتِ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَنَا بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تُرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى نُنزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا}.

فهم طلبوا هذه الآيات الحسية الكونية كما طلبوا أن ينزل ملك بقرطاس من السماء، وذلك كله كفر بالقرآن الذي تحداهم فعجزوا، فهل هذا كله مستحيل أن يأتي الله به، أم أن الله تعالى لا يريد أن يأتيهم [بآيات أخرى وهو يعلم أنهم لن يؤمنوا؛ ولهذا نقول إنه لا يوجد دليل أن ينزل الله تعالى ملكا إلى الأرض، وقد نزل جبريل عليه السلام في صورة رجل للنبي - صلى الله عليه وسلم - في حديث الإيمان الذي رواه البخاري.

لهذا نحن نرى كما ذكرنا أنهما ملكان؛ لأن الله تعالى ذكر أنهما ملكان، وسماهما وذكر أنه أنزل عليهما، وأنهما كانا يحتاطان في بيان السحر، ويقولان {إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ}.

كان هذان الملكان غير مضلين للناس، إنما جاءا لإنقاذ الناس من فتنة السحر إذ كانا يعلمان الحيل والتمويهات، وطرق الاستهواء التي أشرنا إليها من قبل آخدين لها من القرآن أدلة، كانا يعلمان الناس ذلك حتى لا يضلوا بالسحر، وقد اشتد ظلامه، وطم سيله (وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ)، أي إن ما نعلمه فتنة يختبر الناس به (فَلَا تَكْفُرْ)، أي فلا تأخذ به لأنه كفر، وإنما علمناك هذا لتتخذ منه وقاية، ولتحذره، وليكون ذلك إنذارًا حتى لا تصدقه بعد ذلك، ولتعلم أنه يضل السحر والساحر.

اتبع اليهود ما تتلو الشياطين على ملك سليمان وتعلموا السحر، وأخذوا يعلمونه، وجاء الملكان لبيينا زيفه وطرق التمويه فبدل أن يحذروه تعلموه منهما. وهكذا هم دائما يأخذون من كل شيء ما يضر ويتركون ما ينفع، فهم دائما يأخذون من التحذير طريق الوقوع في المحذور، كما أخذ إخوة يوسف من قول أبيهم يعقوب: {وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الدِّئْبُ}. فقالوا عندما ألقوه في غيابة الجب: أكله الدئب.

علم الملكان أهل بابل التمويه الذي يكون في السحر ليقوته، فأخذ اليهود ذلك، واتخذوه سبيلا؛ ولذا قال الله تعالى: {فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ}، هذه صورة من أقبح الصور، ذكرها مثال لغيرها، كاستهواء النفوس بمسح تفكيرها، وأن يستبد بما فيها تفكيراً، ويسمون ذلك في هذه الأيام وقال تعالى: {فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا}، ولم يقل فيعلمانهم، لأن الملكين ما كانا بصدد تعليمه، بل كانا بصدد بيان زيفه ولكن هؤلاء تعلموه ليكون نقيض ما أراد الملكان كفقيه يبين الحيل الفقهية الباطلة، فيتخذها الفاسق سبيلا للتحايل على شرع الله سبحانه، وكرجل يجمع الأحاديث الموضوعية لكيلا تتخذ للاستشهاد فيجاء فسقة الناس وينشرونها، وهكذا شأن الفاسدين يتبعون الشواذ فيقولونه.

وما يفرقون به بين المرء وزوجه هو طريق الاستهواء بأن يعملوا بالطريق الذي يسمونه التنويم المغناطيسي، وهو من أشد أنواع السحر، ينزع شعور المحبة من أحد الزوجين لزوجهم فيكون التفريق بينهما، والسحرة الآن لا يفرقون بين المرء وزوجها بل يفرقون بين المؤمن ودينه، والناس عنهم غافلون، ألا يستيقظ المسلمون وذلك كله فسوق عن أمر الله تعالى ونهيه. وليس ذلك الكفر خارجاً عن إرادة الله، ولذا قال تعالى: {وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ}، ويطلق إذن الله تعالى تارة بمعنى الترخيص في فعل، كقوله تعالى: {أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ}. ويطلق إذن الله تعالى تارة أخرى بمعنى تسخيرها، ككون السم يؤثر في الجسم، والسحر يؤثر في النفس، والترياق في إزالة السم فعل هذا بإذن الله تعالى، كذلك السحر ما كان ليؤثر تأثيره في النفوس إلا بالأوهام الفاسدة إلا بتسخير من الله تعالى، أو إذن منه سبحانه وتعالى.

فتأثير السحر في النفوس إنما هو بتسخير الله تعالى اختباراً للنفوس القوية التي تقاوم النفوس الشريرة والتأثير الفاسدة، وقد يسأل سائل: لماذا كان السحر، وهو على هذا النحو من الإفساد للنفوس وتخليق الأوهام؟ ونقول في الجواب عن ذلك، كما خلق الأفاعي والجرذ؛ فإنها خلق الله تعالى، خلقها لاختبار عباده، وقد يكون لها فوائد يعلمها الله تعالى، وإنه هو الفاعل، لا يُسأل عما يفعل، وهم يسألون.

ولقد بين سبحانه وتعالى أن اليهود الذين اختاروا السحر على علم الكتاب يتعلمون ما يضرهم ولا نفع فيه فقال تعالى: {وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ}. والضرر في السحر واضح لأنه يفسد العقول، فالساحر الدائب على السحر، ينتهي أمره بفساد عقله، فيضطرب وتسارع إليه الوسواس، فلا يكون عنده ميزان عقلي سليم، يدرك به الحق من الباطل، ويكون في وسواس مستمر، ويضر المجتمع؛ إذ به تفسد القلوب وتضطرب الأفهام، ولا يكون حق واضح، ولقد كان لنا صديق كان يتخذ السحر والتنويم المغناطيسي، وكان عالماً رياضياً منظم العقل مستقيم الفكر، فلما أكثر من هذا التنويم الذي هو السحر، اضطربت موازين تقديره، وصار يصدق ما لا يقبل التصديق ويقبل من القول ما لا يصدقه.

وآخر كان مؤمناً أشد الإيمان، وأكثر من هذا التنويم الذي هو السحر حتى فسد التقدير عنده، وصار يهرف بقول لا يصدر عن مؤمن عاقل، فيفضل الرسول على رب العالمين. وذلك لأن السحر أفسد عقله المؤمن، وتفكيره السليم، ونفى الله النفع منه، فقال تعالى: {وَلَا يَنْفَعُهُمْ}. أي لا ينفع متخذه بأي صورة من صور النفع. وليس لعاقل أن يقوم بعمل مؤكد الضرر، ولا نفع فيه بأي صورة من النفع؛ ولذا قال تعالى: {وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ}.

أكد الله سبحانه وتعالى أن من اتخذ هذا النوع؛ أي أن من اشترى السحر، ودفع نفسه وعقله وإحساساته - ليس له نصيب في الآخرة، فالخلاق هو النصيب.

وأكد ذلك باللام الأولى الداخلة على قد، وبقد وباللام الثانية والجملة في معنى المجاز بتشبيه المشتري للسحر بتقديم نفسه العاقلة الطاهرة بحال من يشتري شيئاً تافهاً، ويدفع فيه شيئاً قيماً ويبيع آخرته، فلا يكون له نصيب فيها.

ولقد أكد سبحانه وتعالى هذا المعنى، فقال تعالت كلماته: {وَلَيْبَسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ}. في هذه الجملة السامية تأكيد الذم للسحر وأكده باللام،

وبئس فعل دال على الذم، أي بئس هذا السحر الذي باعوا به أنفسهم، أي أن السحر فوق مضراته الواضحة المفسدة للنفس وللجماعة هو في ذاته أمر مذموم لا يصح أن يطلب في ذاته، ولكنهم يدفعون فيه أغلى الأثمان إذ يدفعون أنفسهم، وعقلهم وإحساسهم وقلوبهم، وقوله تعالى: {شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ}، أي باعوا؛ لأن شروا بمعنى باعوا، ولكنهم في عمياء من أمورهم؛ ولذا قال تعالى: لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (أي نوع من العلم، فلا يقدم عليه من عنده ذرة من العلم. وإن الفقهاء أجمعين يقررون أنه من ثبت أنه يتخذ السحر عملاً يقتل لحماية الناس من إفساده للنفوس، وتفريقه للأخيار، والله تعالى بكل شيء محيط.

### ترجمه زهره التفاسير در آیه این مقطع

آیات روشنی آمد که به سوی حق فرامی می خواندند اما نپذیرفتن، فرستاده ی خداوند متعال کتابی را آورد که حقیقت های دست داشته شان را تصدیق می نمود اما او را نیز پسی پازده پشت سر گذاشتن. حقی درخشان را گذاشتند، ترک نور وروشنایی، واتباع تاریکی از عادت دیرینه ایشان بود، بدین وجه باوجود تباعد زمانی میان ایشان ونبی خدا سلیمان علیه السلام کسی که خداوند جلت عظمته پرندگان و حیوانات را دراختیارش قرار داده بود، اوهامی را اتباع می نمودند که توسط آن ها در تورات تحریفاتی را مرتکب شدند، در تورات داستان های را اضافه نمودند که عاری از حجت وبرهان بودند؛ زیرا به دست خود نوشته به الله متعال نسبتشان می دادند در حال که از نزد الله نبودند.

جادوگران پادشاهی سلیمان علیه السلام را اداره می نمودند، و سلیمان مرتد و کافر شد، و این جادو را نقل مجالس می نمودند!! قاعده کلی چنین است: آنانی که همیشه از راه حق منحرف گردیده اند، دنبال اوهای می روند که از دید منطق و عقل اساسی ندارند. یهود، کتاب خداوند را که راهنما و مرشد به سوی حق بود، ترک نموده جادوی دروغین را اتباع نمودند، و او را نقل مدارس و عبادت گاه های خود می کردند، این جا بود که الله متعال فرمود: {وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ}.

همان سخن دروغین را اتباع نمودند، و دل های شان که در اثر طعن و تشنیع مملوء از سخنان پوچ و بیجا بود، منحرف شد، منظور از شیاطین انسان های شریر است.

چنانکه الله متعال فرموده: {وَ إِذَا لَفُوا الصَّالِينَ امَّنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَاوَا إِلَىٰ شَيْطَانِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ} (33).

ترجمه: وقتی که (منافقان) با مؤمنان روبرو می گردند، می گویند: ما هم ایمان آورده ایم. و هنگامی که با رؤسای شیطان صفت خود به خلوت می نشینند، می گویند: ما با شما هستیم و (مؤمنان را) مسخره می نمایم.

شیاطین چنانی که جنی اند انسی نیز می باشند به دلیل این قول الله متعال:

ترجمه: همان گونه (که اینان که در صدد هدایت ایشان هستی با تو دشمنی و ستیزه می ورزند) دشمنانی از انسانهای متمدن و جنیان سرکش را در برابر هر پیغمبری علم کرده ایم. گروهی از آنها سخنان فریبنده بی اساسی را نهانی به گروه دیگری پیام می داده اند تا ایشان را (با یاهو سرانهای رنگین و سوسه های دروغین) بفریبند.

{وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ}.

یعنی: یهود چیزی را که شیاطین در زمان سلطنت سلیمان علیه السلام تلاوت می نمودند پیروی نموده با تتبع کامل گوش فرا می دادند. مانند سخن با ارزشی که با تتبع کامل گوش فرا داده می شود، بدین جهت به لفظ تَتْلُوا تعبیر نموده است؛ زیرا تلاوت، قرائت واضحی است که با کلمات پی هم، آراسته شده باشد، تعبیر به لفظ تلاوت اشاره به این است که شیاطین کلماتی منظم و منسجمی را با نغمات مشخصی، درست مانند کلمات مسجع کاهنان ارائه می دادند، و یهود با اهتمام و عنایت خاصی به عنوان مصدقین به آن گوش فرا می دادند، در حال که او دروغ بیش نبود، متأسفانه او هم ایشان سخنان دروغین را، راست جلوه داده به سماع آن محافظت می نمودند.

الله رب العزت و همیاتی را که در تورات سجل نموده بودند و همواره می گفتند از جانب خداوند اند حالانکه چنین نبود، رد نموده می فرماید: {مَا كَفَرَ سُلَيْمٌ وَلَكِنَّ الشَّيْطَانَ كَفَرُوا}.

ترجمه: سلیمان علیه السلام کفر نکرد بلکه شیاطین داشتند کفر می ورزیدند.

کفری که الله متعال از سلیمان علیه السلام نفی نمود کدام کفر است آیا آن دروغی بود که یهود در تورات گنجانیدند در حال که جزی تورات نبود؟، مبنی بر این که سلیمان علیه السلام مرتد گردیده کافر شد، سپس الله متعال این کفر و ارتداد را از وی نفی نمود، شیاطین که به سلیمان علیه السلام کفر و ارتداد و سحر را نسبت داده به مردم افتراءات بیشی را می رساندند، خود کافر گردیدند. ظاهراً سخن قابل تأیید همین است؛ زیرا یهود این قصه دروغین را در تورات وضع نموده به الله جلت عظمت افترا بستند.

برخی مفسرین دیدگاه دیگری دارند می گویند: مراد از کفر جادو است، بنابراین سلیمان علیه السلام برای تثبیت پادشاهی اش از سحر استعانت نگرفته کفر نکرد، او نیز جادوگر نبوده اعتقادی به او نداشت و قوتی را در او نمی دید، لکن شیاطین که در سلطنت و شاهی سلیمان علیه السلام سحر را تلاوت می نمودند خود به جهت جادوگری شان کفر ورزیدند.

{مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ}.

یعنی: به زعم خود جادو را برای تثبیت ملک سلیمان تلاوت می نمودند.

برخی علمای لغت می گویند: علی گاهی به معنای فی می آید بنابراین معنای آیت چنین می شود: ماتلوا الشیاطین فی ملک سلیمان، تلاوت می نمودند در سلطنت سلیمان، به نظر من علی در جای خودش استعمال گردیده است<sup>(34)</sup> به دلیل این که چیزهای را که تلاوت می نمودند به زعم باطل خود شان تعویذات است و تعویذات در جای خودش استعمال می گردد که او همان ملک سلیمان است، درست مانند دروغ شان در تورات<sup>(35)</sup>.

---

34- {عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ} مصنف علی الرحمة تحت این آیت در ارتباط با (علی) می فرماید: برخی علمای

لغت علی را به معنای (فی) گرفتند پس معنای آیت چنین می شود: شیاطین در پادشاهی سلیمان تلاوت نمودند. امام ابوزهره رحمه الله درین آیت علی را به معنای فی نمی گیرد بلکه می فرماید علی به معنای خودش استعمال گردیده است و دلیل خود را نیز داشت، چنانچه در تفسیر آیت بیان نمودیم. چنانچه امام شوکانی رحمه الله در مورد جمله علی ملک سلیمان دو قول را نقل می کند یکی این که علی به معنای خودش است دیگری به معنای فی اما قول اول را ترجیح می دهد چنانچه می گوید: (تصلح «علی»، و فی «فی» هذا الموضع). فتح القدير 1/ 149.

35 - فراهیدی، الخلیل بن أحمد (بی تا) کتاب العین، 43/، الناشر: دار ومکتبة الهلال، بدون طبع.

الله متعال بیان می دارد که شیاطین به ادعاهای پوج و هرزه و افتراءات شان علیه پیامبری که خداوند باد را در خدمتش گذاشته بود به امر وی هرجای که می خواست می وزید، بسنده نکرده بلکه ازین هم پا فراتر گذاشته به مردم جادو می آموختانند. چنانچه الله متعال می فرماید: {يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ بَارُوتَ وَمَارُوتَ ط}

ترجمه: به مردم جادو و آنچی به دو فرشته هاروت و ماروت در بابل پایین کرده شد می آموزانیدند.

آن ها کسانی بودند که وهم، و مردم را در خیالات واقع کردن، دامن گیر شان شده بود، چیزهای را حقیقت تصور می نمودند حالانکه واقعیت نداشتند. جادو حقیقت دارد یا این که تخیل و چیزی را بغیر صورتش به تصویر کشیدن است طوری که خیال می کند چیزی را دیده است؟ در جواب باید گفت: جادو در قرآن کریم به اوصافی متعددی آمده است که می توان به حقیقت آن از خلال اوصافش پی برد. اولین وصفی که در قرآن کریم آمده ماجرای موسی علیه السلام با فرعون است الله متعال در ارتباط به جادوی آل فرعون می فرماید: {قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ، قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرَهُبُوهُمْ وَ جَاؤُ بِسِحْرِ عَظِيمٍ} (36).

درین جا جادو را توصیف می نماید که چشمان مردم را جادو نمود، یعنی ایشان ریسمان ها را ازدها نساختند بلکه جادو در چشمانشان اثر گذاشت نه در واقع، اثر گذاری جادوگران در رؤیت بوده نه در تغییر حقیقت و تبدیلی ریسمان ها به مارها.

والله متعال در سوره طه می فرماید: {قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعَصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى} (37).

درین آیات می بینیم که جادو در چشم بیننده اثر می گذارد حقیقت و واقعیت ها را تغییر نمی دهد بنابراین جادو تغییر دهنده نیست بلکه تأثیر دهنده چشم است، لکن تأثیرش نفسی است پیش ازینکه در چشمها تأثیر بگذارد، ازین خاطر است که الله جلّت عظمته در سوره اعراف می فرماید: {استرهبوهم} مردم را به انداختن خوف و ترس در دلهای شان متوجه ساختند، این جاست که در جادوی بابل سرزمین جادو آمده که جادو بذات خود در دل ها تأثیر نمی گذارد مگر این که تصدیق شود.

الآن جادوی بابل را شناسایی می کنیم که ذکرش در آیتی که معنایش را فهمیدیم آمده الله متعال می فرماید: {يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ}

35- سوره اعراف: آیه 115- 116.

36 - سوره طه: آیه 65- 66.

ابوبکر رازی (38) تأثیر جادو را به کشتی سواری تشبیه می دهد که در کشتی سوار است و به روی آب می رود، درین حالت آنگاه که به سوی درختان می نگرند فکر می کند درختان در حرکت اند نه کشتی(39).

اهل بابل که ستاره پرست بودند تأثیر جادوی خود را به ستاره ها ربط داده می گفتند: این دم ها، تعویذات، تمایم و گره های که انجام داده می شود همه به نام های ستارگان صورت می گیرد تا باشد که ازین طریق عوام وسست باورها را دچار وهم نموده فریب دهند، و پیش از انجام کار ساحرانه خود، شرط می گذاشتند که اول باید به جادو گر اعتماد نمود تا کاهاریش قابل تأثیر باشد، و به خاطر این کار خود مجالس سریی برگزار می نمودند، در کتاب احکام القرآن ابوبکر رازی آمده است: عوام الناس و مردم نادان را به طور خفیه دعوت می دادند چنانی که امروز بسیاری از مدعیان جادو با زنان، نوجوانان بی خرد و جاهلان فرومایه انجام می دهند، آنان از ایشان می خواهند تا سخنانشان را باور نموده به صحت آن معترف شوند. سرانجام نتیجه می گیریم که در جادو سه صفت وجود دارد:

اول- پیش از سحر باید به جادوگر اعتماد شود تا بتواند در نفوس مردم تأثیری به جا گذارد.  
دوم- جادو گران در جادوی خود ترس و رهبت را در نفوس مردم می اندازند. الله متعال می فرماید: {واسترهبوهم وجاءو بحسر عظیم} (40).

---

۳۷- احمد بن علی ابوبکر رازی ملقب به جصاص یکی از دانشمندان مشهور و معروف جهان اسلام است به عمر بیست و پنج سالگی وارد بغداد گردیده علم فقه را نزد ابوحسن کرخی فراگرفت بعد از وفات کرخی ایشان در بغداد مشغول به درس و تدریس بودند عده ی کثیری از دانشمندان نزد وی علم دین خاصه علم فقه را فراگرفتند از جمله ابو بکر أحمد بن موسی خوارزمی، و ابو عبد الله محمد بن یحیی جرجانی و غیره، ایشان تا وقت وفات در بغداد به تدریس پرداختند که سرمدار فقه مذهب احناف در وقت خود در بغداد بودند از جمله تصنیفات ایشان: احکام القرآن، شرح مختصر کرخی، شرح مختصر طحاوی و اصول فقه و غیره، سرانجام ایشان روز یکشنبه هفتم ذوالحجه سال 370 هـ ق به عمر 65 سالگی جهان فانی را وداع گفتند. التمیمی . تقی الدین بن عبدالقادر ( بی تا) الطبقات السنیه فی تراجم الحنفیه تقی غزی 1/ 122-123.

۳۸- الجصاص ، أحمد بن علي ( ۱۴۰۵هـ) احکام القرآن 1/ 109، الناشر: دار إحياء التراث العربي – بيروت، بدون طبع.

۳۹- سوره اعراف: آیه 116.

سوم- جادو چه بزرگ باشد چه کوچک در انظار مردم تأثیر می گذارد بیننده چیزی را که می بیند خیال میکند چیزی دیگری است، امکان ندارد تا حقایق را تغییر دهد، بنابراین ریسمان ها، همانند که اند گرچه تبدیل به مارها گردیده باشند.

اوصاف جادو، درین ایام درست مانند الهام یا وحی مغناطیسی می ماند که برخی ها توسط آن بالای دیگران تأثیر گذاشته شعور و هواس شان را متوجه خود می سازند، و بالای خاطرهای شان سیطره پیدا کرده فکر و اندیشه آنان را شستشو می نمایند که امروز بنام تنویم مغناطیسی یاد می شود که کلان کلان مجرمین امروز آن را انجام می دهند. این بود جادوی که شناختیم، اهالی بابل دران درست مهارت پیدا نموده گمراه شدند، جادوگران دانشمندان بودند، یهودی ها مردم را جادو یاد می دادند، {وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكِینَ بِبَابِلَ بَارُوتَ وَمَارُوتَ} . یهود به مردم چیزی را می آموختند که در بابل به دوفرشته هاروت و ماروت پایین کرده شده بود.

آیا هاروت و ماروت دو فرشته ی بودند که نازل شدند تا جادو یا راه های پیش گیری از جادو را به مردم بیاموزانند( یا چیزی دیگری بودند)، مسلم است که شناخت راه های وقایوی منوط به شناخت طرز تأثیر آن است. ظاهراً آن دو فرشته بودند به دلیل که خداوند از ایشان به عنوان ملکین یاد نموده، و از وظیفه ی که به عهده داشتند به عبارت انزل تعبیر نموده است، اما مدت اقامه شان در بابل را که برای وقایه و انذار مردم از جادو بود تشخیص نداده اند.

علی بن ابی طالب رضی الله عنه می گوید: نزول ملک برای تعلیم می باشد. چنانی که جبریل علیه السلام برای تعلیم در حدیث ایمان نزول کرده بود. اساس و روشی که در فقه اسلامی و علوم قرآنی اختیار نمودیم این است که از ظاهر عبارت عدول نمی نماییم مگر این که تحقق ظاهر، متعذر و یا هم نصی موجود باشد، بدین جهت نظر من این است که آن دو فرشته بودند برای بیان جادو، راه پیشگیری از آن و نشان دادن این که بوسیله آن برخی ها را می توان گمراه کرد نازل شده بودند، چنانی که علی بن ابی طالب می گوید برای انذار از جادو آمده بودند.

برخی مفسرین متأخر بدین باورند که آنان دو مرد بودند، در شهر بابل(41) تظاهر به صلاح و تقوی نموده اعتماد مردم را بدست آوردند تا این که مردم فکر نمودند فرشته ی اند که از آسمان نازل شده اند،

---

41- بابل: بابلاستان خطه ای قدیمی است در قسمت جنوبی جزیره و یک قسمت از عراق عرب را در بر داشته و از جوار بغداد و کربلا تا خلیج بصره امتداد می یافته ، این خطه مسکن کلدانیها بوده که یکی از قدیمترین اقوام سامی بشمار میرفته اند و نظر به روایت کتب بنی اسرائیل ناحیه مزبور قدیمترین موطن نوع بشر است .

مکروفریب آن دو به حدی رسید که گفتند: ما باعث فتنه ایم کافر مشوید. مفسرینی که به بشر بودن آن دو قایل اند دلیل می گیرند که فرشته معلم و منذر به زمین نخواهد آمد؛ زیرا آن گاه که مشرکین مکه ( برای تأیید نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم) خواستند تا فرشته ی پایین شود الله متعال فرمود: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ﴾ (42).

و نیز مشرکین می گفتند: ﴿مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا﴾ (43).

دلیل دیگری مشرکین این است که می گویند: نزول ملک ناممکن است؛ زیرا اگر ممکن می بود خداوند جل جلاله ملک را در تأیید رسولش می فرستاد.

ولی در حقیقت نزول ملک ناممکن نیست خداوند جل جلاله در رد آنان نگفت که آمدن فرشته ناممکن است بلکه می دانست آنان متعنت و سرکش اند چیزهای دیگری را نیز طلبان بودند، در خواسته های خود نشانه های دیگری نیز طلبان شده بودند طور مثال: ﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَجِيلٍ وَعَنْبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارَ خَلَالَهَا تَفْجِيرًا أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتِ عَلَيْنَا كَيْفًا أَوْ تَأْتِي بَالِهِ الْمَلَائِكَةُ قَبِيلًا أَوْ يُكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْفَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُفَيْكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾ (44).

---

کلدانیها مدت درازی در آن سرزمین فرمانروائی کردند. قدیمترین فرمانروایان آنان نامرده بودند و سلاطین بسیار از نسل این ملوک ظهور کردند تا در سال ۱۲۷۰ ق. م. آشوریان که با آنها قرابت نژادی داشتند بابل را ضبط و تا ۵۳۶ ق. م. فرمانروائی کردند و بابل را مرکز حکومت خویش قرار دادند. بخت نصر از حکمرانان و جهانگیران بسیار مشهور از آن قوم بود. وی سلوکیه، جزیره، سوریه، فلسطین و نواحی فنیقی را هم ضبط و مصریان را مغلوب کرد، و در خلال حکومت آشوری، کلدانیها با آشوریهها اختلاط و امتزاج یافتند و بمنزله قوم واحدی شدند. بعدها بابل بدست ایرانیان و پس از اسکندر بچنگ مقدونیهها افتاد سپس باز به تابعیت ایرانیان درآمد و در خلال این احوال اعراب بنواحی فرات و دجله آمدند و با تصرف دجله و انتشار در آن ناحیه نفوذ بسیار یافتند، و گروهی اندک از کلدانیها باقی مانده بود که اعراب «کلمه نبط» را بر آنها اطلاق میکردند و سرانجام در موقع انتشار عقاید اسلامی اینان نیز آن آیین را پذیرفته و رفته رفته بزبان عربی تکلم کردند. رجوع به کلدانی و عراق شود. (قاموس الاعلام ترکی 123/2).

۴۱- سوره انعام: آیه 9.

۴۲- سوره فرقان: آیه 7.

۴۳- سوره اسرا: آیه 90-93.

ترجمه: مشرکین مکه خواهان این آیات حسی کونی شدند چنانی که خواستند تا از آسمان فرشته ی با قرطاسی پایین شود، این همه به قرآن کریم کفر ورزیدن است قرآنی که از ایشان خواسته شد تا مانند آن بیاورند اما در تحدی عاجز آمدند. آیا این همه برای الله نا ممکن است تا بیاوردشان یا این که الله نمی خواهد بیاورد؛ زیرا می داند که آنان ایمان نمی آورند؛ بنابراین می گوئیم دلیلی بر ممانعت نزول ملک در زمین وجود ندارد، جبریل نیز فرشته ی است که به شکل مرد در حدیث ایمان که بخاری روایت نموده، نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است(45).

بناء چنانی که ذکر نمودیم آن دو فرشته بودند به دلیل این که خود خداوند آن دو را ملک خوانده، نام گذاری شان کرده و برای آنان چیزی نازل نموده است، وایشان در بیان جادو، راه احتیاط را در پیش گرفته می گفتند: {إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ط}. ترجمه: مایان برای آزمایش آمده ایم پس کافر مشوید. آن دو فرشته مردم را بی راه، ننموده بلکه برای نجات آنان از شر جادو آمده بودند، برای مردم حيله ها و راه های پیشگیری از فریب جادو را به استناد از دلایلی قرآنی یاد می دادند، مردم را می آموزانیدند تا به وسیله جادو گمراه نشوند، جادوی که تاریکیش او ج گرفته موج سیلابش شدت گرفته بود.

{ وَمَا يُعَلِّمَنَّ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ط }

یعنی جادو را می آموزانیم تا به وسیله آن مردم را بیازماییم که او را فر نگیرید چون کفر است، تو را می آموزانیم تا خود را از او وقایه نموده خود داری نمایی، و برایت اندازی باشد تا دیگر او را تصدیق ننمایی، و بدانی که جادو مردم و جادو گر ( هر دو ) را گمراه می کند.

یهود آن چی شیاطین بر تخت سلیمان علیه السلام می خواندند پیروی نموده جادو را فرا گرفتند، و مردم را می آموزانیدند، درین حال آن دو فرشته آمدند تا نارسا بودن جادو و راه های پیشگیری از نیرنگ او را توضیح دهند، به عوض این که مردم اجتناب نمایند برعکس او را فرا گرفتند. به همین منوال عادت یهود بوده است آنان از هر چیزی مضرتش را گرفته اما منفعتش را ترک می کردند، ایشان مدام از تحذیر، راه

---

۴۴- این حدیث به حدیث جبرئیل مشهور است و از طریق ابوزرعه از ابوهریره رضی الله عنه و از رسول الله صلی الله علیه وسلم در بخاری به تفصیل روایت شده است «... هَذَا جِبْرِيلُ جَاءَ لِيُعَلِّمَ النَّاسَ دِينَهُمْ» بخاری . محمد بن اسماعیل ( ۵۱۴۰۷ )، صحیح البخاری ، کتاب التفسیر ، باب { إنه الله عنده علم الساعة 115/6 حدیث شماره (4777) الناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت ، ط، ۳.

وقوع در محذور را انتخاب می نمودند، چنانی که برادران یوسف علیه السلام سخن پدرشان یعقوب علیه السلام را دلیلی برای انجام کار محذورشان گرفتند. {وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّنْبُ} (46).

خوف دارم که او را گرگ بخورد. زمانی که یوسف را در چاه انداختند گفتند: او را گرگ خورد. فرشتگان به اهالی بابل نیرنگ و فریب جادو را یاد دادند تا از او خود رانگه دارند اما یهود تعلیم جادو را راهی برای رسیدن به اهداف خود دانسته او را فرا گرفتند؛ ازین خاطر است. که خداوند می فرماید: {فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَرَوْحِهِ}.

از فرشتگان چیزی فرا گرفتند که به وسیله آن میان مرد و خانمش جدایی می انداختند، هم چو شکلی از اشکال قبیحی است که دامن گیر افرادی می شود، و راهی برای انجام کار سوء است، مانند فریفتن نفس ها که افکار درونی او را شستشو نموده جایش را افکار دیگری پر می نمایند که امروز بنام مخ یا هم شستشوی مغزی یاد می شود.

الله متعال می فرماید: {فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا}. از فرشتگان می آموختند، نه گفته فیعلمانهم فرشتگان مردم را می آموزانیدند؛ زیرا آن دو فرشته در صدد آموزانیدن نبودند، بلکه نارسایی جادو را بیان داشتند، اما این مردم بودند که از ایشان جادو فرا می گرفتند برخلاف اراده آنان را بیان می نماید اما شخص فاسفی آمده ان هارا راه حيله سازی در شرع الله می پندارد، و مانند مردی که احادیث موضوعی را جمع می نماید تا مبادا کسی به طور دلیل و استتهاد از آن ها استناد نماید اما انسان های فاسق و فاجر آمده آن ها را نشر و پخش می نمایند، عادت اشخاص فاسد همین است که دنبال اقوال و افعال شاذ و نادر می روند. جادو گران امروزی میان زن و شوهر نه بلکه میان مسلمان و دینش تفرقه می اندازند، در حال که از حالشان خبری ندارند آیا وقت بیداری مسلمانان نرسیده. این همه سرکشی از امر ونهی خدای متعال است.

کفری را که جادو گران مرتکب شدند خارج از اراده الله رب العزت نبود؛ بدین خاطر خداوند گفت: { وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ } . ترجمه: به وسیله جادو احدی را ضرر نمی رساندند مگر به اذن الله.

اذن خداوند گاهی به ترخیص ( رخصت دادن) اطلاقش می شود، مانند این قول وی: {أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتُلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلُمًا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ} (47).

---

۴۵- سوره یوسف: آیه 13.

۴۶- سوره حج: آیه 39.

ترجمه: وگاهی هم به تسخیر، مانند این که زهر در جسم تأثیر گذار است و سحر در نفس، و تریاک به اذن الله متعال در ازاله زهر تأثیر گذار است، جادو نیز در نفوس تأثیر نمی گذارد مگر به تسخیر یا اذن خداوند جلت عظمته. اثر گذاری جادو در نفوس به تسخیر خداوند است تا امتحانی باشد برای نفس های قوی که مقاومت در برابر نفس های شریر و تأثیرات فاسده می نمایند.

خداوند بیان نمود که یهود تعلیم جادو را بر تعلیم کتاب خدا ترجیح دادند، چیزی را فرا می گرفتند که در آن جز ضرر نفعی برای شان نداشت چنانچه می فرماید: {وَيَعْلَمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ}.

ترجمه: ضرر جادو نمایان است که عقل انسان را فاسد می سازد. جادوگری که مدام کارش جادو باشد به فساد عقلش می انجامد، حالتش دگرگون شده و ساوس دامن گیرش می شود، میزان عقلش سالم نمانده حق را از باطل تفکیک کرده نمی تواند، مدام دچار وسوسه ها ست، جامعه را متضرر می سازد؛ زیرا جادو باعث فساد قلب، اضطراب فهم و مانع ظهور و وضوح حق می گردد. بناء سرانجام جادو این است که عقل مؤمن را فاسد ساخته فکر سلیم وی را از هم می پاشد، و خدای منان منفعت را از او نفی نموده می فرماید: {وَلَا يَنْفَعُهُمْ}. یعنی جادو، به فراگیرندگان هیچ نوع نفعی نمی رساند. عقلمند را نسزد تا دست به کاری زند که ضرر همه جانبه داشته به هیچ صورت نفعی در آن نباشد؛ الله متعال به جا فرموده: {وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ}. خداوند با تأکید بیان داشته که هرکی دست به جادو می زند یعنی کسی جادو را خریده در عوض نفس، عقل و احساسات خود را می دهد در آخرت بهره ی ندارد(48). خلاق: بهره و حصه معنا می دهد(49). الله متعال این جمله آیت را با تأکیدات چندی بیان می دارد: لام تأکید

---

48- {وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ}: مصنف علیه الرحمة در این آیت تأکیدات چندی را بیان داشته می فرماید: خداوند منان در این جمله آیت قد، لام اول بالای قد و لام دوم را به طور تأکید بیان نموده می فرماید کسی که نفس، عقل و احساسات خود را فروخته جادو را می خرد فردای قیامت بهره ی از خیر ندارد. ادوات متذکره همه برای تأکید اند و مذمت جادو و جادوگر را بیان می دارند چون کسی نفس و عقل را خود را داده جادو و جادوگری را می خرد او قابل مذمت است و خیری برایش در دنیا و آخرت میسر نخواهد شد. علی جارم می فرماید: (لتوكيد الخبر ادوات كثيرة منها: إن، أن، والقسم، ولام الابتداء، ونون التوكيد، واحرف التنبيه، والحروف الزائدة، وقد، واما الشرطية). جارم . علي (بي تا) البلاغة الواضحة ص 156. بدون ناشر و طبع.

ترجمه: ادوات تأکید خبر زیاد است از آن جمله: إن، أن، قسم، لام ابتداء، نون های تأکید، حروف تنبيه، حروف زیادت، قد، و امای شرطیه.

49- {خَلَقٍ}: مصنف رحمه الله خلاق را به معنای نصیب و بهره معنا نموده است. جوهری می فرماید: (والخلاق: النصيب؛ يقال: لا خلاق له في الآخرة) خلاق به معنای بهره، چنانچه گفته می شود: لا خلاق له فی

بالای قد تأکید و لام دوم تأکید، جمله به طور مجاز بیان شده است<sup>(50)</sup>، شخصی را که جادو را خریده به عوض نفس زیرک و پاک خود را می دهد به شخصی تشبیه داده که شیئی هرزه را خریده به عوض شیئی قیمتی را می دهد، به این ترتیب آخرتش را می فروشد که برایش در آن روز بهره ی نیست.

خداوند جلت عظمت این معنا را اکیدا بیان داشته می فرماید: {وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِمِ أَنْفُسِهِمْ<sup>ط</sup> لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ}.

درین جمله مؤکد خداوند مذمت جادو را بیان می دارد، بئس فعلی است دال برای ذم<sup>(51)</sup>، یعنی چی بدست این جادوی که به وسیله آن جان های شیرین خود را فروختند، علاوه آن که جادو ضررهای واضح نفسانی و اجتماعی دارد در ذات خود امر مذمومی هم است درست نخواهد بود تا فرا گرفته شود. اما یهود ثمن های با ارزشی چون: جان، عقل، دل و احساسات شان را پرداخت نموده در عوض جادو را بدست

---

الآخرة. در آخرت بهره ی ندارد. الرازی، محمد بن ابی بکر ( ۱۴۲۰ هـ ) مختار الصحاح 95 /1 الناشر: المكتبة العصرية ، بيروت ، ط. ۵.

50- {لَمَنْ اشْتَرَى}: مصنف رحمه الله می فرماید: در این جمله مجاز استعاره است کسی که نفس گران بهای خود را داده در عوض جادوی ناچیز را خریده او را به کسی تشبیه داده که یک شیئی با ارزش را داده در بدل آن، شیئی هرزه را می خرد که ارزشی نداشته باشد. در جمله لمن اشتراه مجاز مستعار طوری است که عاریة لفظ اشتراء را به عوض استبدال بکار برده است و استبدال را تشبیه داده به اشتراء، بوجه علاقه تشبیه به اساس قرینه حالیه، چون ضمیر اشتراه راجع به سحر است و سحر خریده نمی شود بناء معلوم گردید که این جا استعاره است، سپس استبدال را حذف و اشتراء را صراحة بیان داشته یعنی مشبه حذف و مشبه به تصریح گردیده که این را بنام استعاره تصریحیه یاد می کنند. التفتازانی ، سعدالدین (۱۴۱۱هـ) مختصر المعانی ص ۲۷۴- ۲۷۶ ، الناشر: دار الفكر، ط. ۱.

51- {وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِمِ}: مصنف می گوید بئس فعل ذم است که بر مذمت دلالت می نماید. علامه مصطفی غلابینی می فرماید: (أفعال المدح هي "نعم وحب وحبذا"، وأفعال الذم هي "بئس وساء ولا حبذا". وهي أفعال لإنشاء المدح أو الذم فجملة إنشائية غير طلبية، لا خبرية، ولا بُدُّ لها من مخصوصٍ بالمدح أو الذم). أفعال مدح نعم حب وحبذا وافعال ذم بئس، ساء ولاحبذا اند، این ها افعالی اند که برای انشای مدح و ذم وضع شده اند؛ بنابراین مدخول این ها جمله انشائیه غیر طلبیه اند نه خبریه، و برای این افعال مخصوص به مدح و ذم در کار است. بنابراین مخصوص به ذم بئس، سحر است که تقدیرش قراری که ابوزهره رحمه الله فرمودند چنین می شود: بئس هذا السحر الذي باعوا به انفسهم. بدست جادوی که به وسیله آن جان های خویش را فروختند. جامع الدروس العربیة . ۱۵/۱.

آوردند. {شَرَوْا بِهٖ اَنْفُسَهُمْ} یعنی فروختند؛ زیرا شروا (درینجا) به معنای باعوا آمده است<sup>(52)</sup>، اما بینش کاری در کارهای شان دیده نمی شود؛ بدین جهت الله متعال فرموده: {لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ}. کاش می دانستند، یعنی نوعی از دانش را میداشتند، بنابراین کسی که ذره ی دانش داشته باشد به جادو روی نمی آورد.

---

52- {شَرَوْا بِهٖ اَنْفُسَهُمْ}: مصنف رحمه الله درین جمله آیت، شروا را به معنای باعوا معنا نموده است یعنی شراء را به معنای فروختن معنا کرده است. در لغت عربی واژهای بیع و شراء از جمله کلماتی اند که به جای یکدیگر استعمال می شوند، اما شراء بیشتر به معنای فروختن و اشتراء به معنای خریدن، و نیز بیع بیشتر به معنای فروختن و ابتیاع هم بیشتر به معنای خریدن بکار می رود. اما ازهری می گوید: (وللعرب في شروا واشتراو مذهبان: فالأكثر منهما: أن "شَرَوْا" ، باعوا، و "اشتراو" ابتاعوا؛ وربما جعلوهما بمعنی باعوا) عرب ها در کاربرد شروا و اشتروا دو مذهب شدند: بیشتر آنان به این نظر اند که شروا به معنای فروختن، و اشتروا به معنای خریدن می آید، وگاهی هم هر دو را به معنای فروختن معنا می کنند. ازهری ،محمد بن أحمد (2001م) تهذیب اللغة ۱۱۸/۴، ناشر: دار إحياء التراث العربي – بيروت، ط ، 1.

## مقطع چهارم شرپسندی یهود

### ترجمه ، تخریج و تحقیق سوره البقرة آیه 103-105

{ وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّو كَانُوا يَعْلَمُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا  
انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ  
خَيْرٍ مِّنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ }

ترجمه : و اگر آنان ایمان می آوردند و پرهیزگاری می کردند ( پروردگار پاداش نیکی بدانان می داد و چنین ) پاداشتی که نزد خدا ( محفوظ ) است بهتر ( از افسانه ها و بد نهادیها ) است، اگر ( علم و دانشی می داشتند و ) می دانستند. ای کسانی که ایمان آورده اید ! ( هنگامی که از پیغمبر تقاضای مراعات و توجه بیشتر خود ، برای حفظ و دریافت آیات قرآن می کنید ) مگوئید: راعنا ( رعایتمان کن و ما را بیای ! بلکه واژه های هم معنی دیگری را به کار برید تا یهودیان و مشرکان نتوانند از آن سوءاستفاده کنند و در مفهوم زشت و دشنام آمیز به کارش ببرند ) و بگوئید : « انظرنا » ( بر ما نظر انداز ، در ما نگر ، رعایتمان کن . و خوب بدانچه پیغمبر بر شما فرو می خواند و می گوید ) گوش فرا دهید و بشنوید و برای مشرکان ( ریشخند کننده ای چون ایشان ) عذاب دردناکی است. کافران اهل کتاب و همچنین مشرکان ، دوست نمی دارند خیر و برکتی از جانب خدایتان بر شما نازل گردد و به شما دست دهد ، در حالی که خداوند ( به خواست و آرزوی ایشان توجهی نمی کند و ) به هرکس که بخواهد رحمت خویش را اختصاص می دهد ، و خدا دارای فضل سترگ و بخشش بزرگ است.

### متن زهرة التفاسیر در آیات این مقطع

{ وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ } . لم يقل سبحانه آمنوا بمحمد. والضمير يعود إلى اليهود، بل قال سبحانه: { وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا } . وذلك لأنهم لا إيمان عندهم بشيء، بل هم في اضطراب لا قرار في قلوبهم بشيء، والإيمان إذعان للحقائق، وجعلها مستقرة في القلوب مصدقة للحق فالمعنى: لو ثبت أنهم آمنوا وأذعنوا وصدقوا بالحق واتقوا غضب الله تعالى وطلبوا رضاه، واتجهوا إلى السير في الطريق السوي لكان ذلك خيرا بدل الاعوجاج الذي اختاروه لأنفسهم، فساروا في طريق عوج، لو فعلوا ذلك لكان لهم ثواب، ولذا قال تعالى

في جواب الشرط المقدر من لو {أَمْثُوبَةٌ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ}، أي لو ثبت أنهم آمنوا وأذعنوا وسكن ذلك قلوبهم، واتفقوا أي اتقوا غضب الله بعمل صالح ينفعهم وينفع الناس، ويكونون به مصدر خير لخلطائهم من الناس - لكان لهم الثواب الدائم، فالمثوبة هي الثواب الدائم المستمر، وذكر سبحانه وتعالى أن ذلك خير لهم مما هم فيه من اضطراب مستمر وفساد قلب، وقوله تعالى: { خَيْرٌ }، إما عطف بيان، دما ما خبر لمبتدأ محذوف تقديره هو خير وقد أكد الله تعالى المثوبة باللام المؤكدة الواقعة في جواب فعل لو المحذوف، وبين سبحانه وتعالى بعد علمهم بهذه الأمور التي يكون علمها والأخذ بها خيرا لهم، ولذا قال سبحانه: {لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ}، وعلماء النحو يقولون في لو أنها حرف امتناع لامتناع أي يمنع جوابها لا امتناع شرطها، والمعنى أنه يمتنع علمهم بذلك فيمتنع إيمانهم، فهم في ضلال مبين.

وإن اليهود دائما عشراء سوء، فكانوا يغمزون في القول دائما بالنسبة للنبي - صلى الله عليه وسلم - كان المؤمنون يتوجهون إلى النبي - صلى الله عليه وسلم - طالبين إرشاده وتوجيهه ودعاه فكانوا يقولون رَاعِنَا ... وأصل راعنا مفاعلة من رعى يرعى، ومعنى المفاعلة راعنا بالقول الموجه المرشد نرعى بالاستماع والإنصات، فإنك هادينا ومرشدنا وقد تفيد معنى اتجه إلينا، ولقد روي عن ابن عباس في تفسير كلمة {رَاعِنَا} أنه قال: " كان المسلمون يقولون للنبي - صلى الله عليه وسلم - راعنا على جهة الطلب والرغبة من المراعاة أي التفت إلينا، وكان هذا بلسان اليهود سبًا أي اسمع لا سمعت فانتهزها اليهود وقالوا: كنا نسبه سرًا فالآن نسبه جهرا كانوا يخاطبون بها النبي - صلى الله عليه وسلم ويضحكون فيما بينهم فسمعها سعد بن معاذ وكان يعرف لغتهم فقال لليهود عليكم لعنة الله لئن سمعتها من رجل منكم يقولها للنبي - صلى الله عليه وسلم - لأضربن عنقه، فقالوا أولستم تقولونها فنزل قوله {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا}. نهاهم الله تعالى عن قول راعنا لأن اليهود فسروها بما يدل على السب كما قال ابن عباس رضي الله تعالى عنه ولووا بها ألسنتهم بما يدل على أن معناها رعونة من القائل والمخاطب الكريم، ولقد صرح سبحانه وتعالى في موضع آخر بلى ألسنتهم فقال تعالت كلماته: {مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِالْأَسْنَتِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعُ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا}.

كانوا يقولون: {رَاعِنَا}، يقصدون الرعونة، بمعنى عدم الاستقرار الفعلي والفكري فأمر الله المؤمنين أن يتوقوا هذه الكلمة وأن يقولوا انظرونا بمعنى اشمنا بنظرتك وإرشادك وتوجيهك، وأمرهم مع ذلك بأن يسمعوا للرسول إرشاده وتوجيهه وإن ذلك يفيد أمرين:

أحدهما - إرشاد المؤمنين بأن يتخيروا العبارات التي لا تثير حولها المرتابين إلى ما يتعدى مقاصدهم، وما يحرفونها عن مقصودها، وأن يتخيروا جميل الألفاظ التي لا يؤدي جرسها الأسماع.

الأمر الثاني - أنه يجب الأخذ بسد ذرائع فساد الفهم، وما يؤدي إلى الغمز في القول، وإخراج الكلام عن معناه، وتعدى مقصده.

بل إن بعض المشتغلين بالفقه قال: إنها دليل على الأخذ بمبدأ سد الذرائع الذي يقوم على أن الذرائع أو الوسائل تأخذ حكم ما تؤدي إليه، فما يؤدي إلى المطلوب يكون مطلوباً، وما يؤدي إلى المنوع يكون ممنوعاً وإن لذلك وجهاً من القول، فإن نهى الله تعالى عن أن يقولوا: {رَاعِنَا}، سد لفساد اليهود الذين يغمزون في القول، ويتهكمون بهذا على المؤمنين، وعلى مقام النبوة السامي الجليل ولقد ذيل الله سبحانه وتعالى الآية بقوله تعالى: {وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ}، والمراد من الكافرين اليهود الذين لووا ألسنتهم غمزا واستهزاء، وقد أظهر في موضع الإضمار لتسجيل الكفر عليهم ولبيان السبب في عذابهم فهم كافرون بما كان منهم، وجحودهم للنبوة المحمدية وإنكارهم للقرآن الكريم ونبذهم له وراءهم ظهرياً، والكافر له عذاب أليم، وأليم بمعنى مؤلم، وتنكيره للدلالة على أنه عذاب أليم لا يدرون كنهه، ولا حقيقته وإن المشركين عبدة الأوثان لم ينزل عليهم كتاب بعد إبراهيم عليه السلام، واليهود أهل كتاب فنزل عليهم كتاب سماوي ثم حرفوه من بعده، ونسوا حظاً منه وزادوا عليه أوهاماً من عندهم، وكنتموا جزءاً كبيراً مما بأيديهم إن هؤلاء المشركين واليهود جمعهم أمراً نأحدهما الكفر، والثاني بغض محمد - صلى الله عليه وسلم -، أو بغض ما جاء به، فإذا فرقه العلم بكتاب سماوي، فقد جمعهم كفر وبغض لما جاء به محمد - صلى الله عليه وسلم -؛ ولذا قال تعالى {مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ...}.

يود هنا معناها يحب، وإن الود يجيء بمعنى محبة الشيء، وبمعنى تمنيه، وهي هنا بمعنى المحبة فقط، وما هو بمعنى التمني قوله تعالى: {وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ}، وقوله تعالى: {وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ...}، وهنا تكون بمعنى المحبة، أي ما يحب الذين كفروا من أهل الكتاب والمشركين أن ينزل عليكم من خير من ربكم، ونفي المحبة يومئذ إلى الكراهية، أي يكرهون أن ينزل الله تعالى عليكم أي خير من ربكم، ومن في قوله تعالى: {مَنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ}، لاستغراق النفي ومعناها أي خير من ربكم، وأعظم الخير من الله تعالى هو أن يكون رسولا من رب العالمين، وربكم الذي رباكم وصنعكم على عينه.

وقدم سبحانه وتعالى أهل الكتاب على المشركين، لأنَّ الكلام كان في أهل الكتاب؛ ولأنهم أشد جحوداً وإعناتاً؛ ولأن الجحود منهم وهم أهل كتاب أشد من جحود غيرهم الذين لم يؤتوا كتاباً، فالجهل قد يكون عذراً أحياناً، وإن لم يكن هنا عذراً. وإن سبب كراهية أن ينزل عليكم خير من ربكم يختلف عند المشركين عنه عند اليهود، فهو عند المشركين كفر للوحدانية، وخوف الرياسة، والتنافس بين العشائر، وأما عند اليهود، فهو كراهية أن تكون الرسل في ولد إسماعيل، وهم في طبيعتهم الحسد، يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله.

وموضع الكراهية أن ينزل عليهم أي خير من ربهم، وتنزيل الخير من رب الوجود هو الرسالة، كان المشركون الذين عاندوا النبي - صلى الله عليه وسلم - ينفسون على عشيرته بني هاشم، ولقد قال عمرو بن هشام أبو الحكم الذي لقبه الإسلام بأبي جهل في سبب كفره: تنازعنا وبني عبد مناف الشرف: أطعموا فأطعمنا، وسقوا فسقينا، حتى تجاثينا على الركب، وصرنا كفرسي رهان، قالوا منا نبى فأنى يكون ذلك؟ والله لا نؤمن به.

واليهود قد علمنا أنهم كانوا يستفتحون به، فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به، فلعنة الله على الكافرين ولقد رد الله تعالى كراهيتهم، وأنه سبحانه وتعالى يسير في اختيار نبيه على مقتضى حكمته وإرادته فقال تعال: {وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ}، والله ذو الجلال والإكرام، والفاعل المختار يختص برحمته من يشاء وهي رحمة الرسالة التي ترحم الناس أجمعين، كما قال تعالى: {وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ}. ورحمة القرآن الذي جاء هدى وشفاء ورحمة للمؤمنين فمعنى يختص برحمته، أي يختص بحمل رسالته وقرآنه من يشاء، أي من يختاره بحكمته والله أعلم حيث يجعل رسالته، وإن ذلك من فضله؛ ولذلك قال تعالى: {وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ}، أي صاحب الفضل العظيم الذي يلازمه سبحانه وتعالى، فلا يكون منه إلا فضل عظيم يعم الناس أجمعين.

### ترجمه زهرة التفاسير در آیات این مقطع

خداوند یهود را در بدل باطل به حق رهنمایی میکند، زیرا آنها از (حق) رو گردانی نموده وخواهان سحر بودند، و آیات آشکاری را که به حق وراه مستقیم دعوت مینمودند ترک کردند، و این به سبب تزلزل درک ونبود ایمان ایشان بود، مانند شخصی که گمان و اوهام بالای وی حاکم بوده و تحت تسلط خواهشات نفسانی شده باشد. از همین جهت الله متعال می فرماید. (ولو أنهم آمنوا واتقوا لمثوبه من عندالله خیر) الله سبحانه وتعالی نمیگوید که ایمان به محمد صلی علیه وسلم آوردند، ضمیر(هم) بر میگردد به یهود، بلکه الله سبحانه وتعالی فرمود: (ولو أنهم آمنوا) (خداوند از این جهت چنین فرموده است که) ایشان (یهود) به هیچ چیز ایمان ندارند. بلکه آنها مضطرب اند و در قلب های شان هیچ چیز قرار نمیگیرد، (اطمینان قلبی نداشته و مشکوک اند). ایمان اعتراف به حقایقی است که در قلب های تصدیق کننده گان حق استقرار میابد. (بناء معنای آیه چنین است:) اگر ثابت شود که آنها (یهود) ایمان آورده وحق را اعتراف و تصدیق نموده و از غضب الله ترسیده و رضایت او را خواسته اند، و کوشش به رفتن در راه راست نموده اند، این برای شان خیر بود نسبت به کج روی که نفسای شان به آنها انتخاب نموده و به همان راه رفتند، اگرچنین میکردند (ایمان می آوردند) برای شان ثواب (پاداش و خیر) بود.

از همین جهت الله متعال در جواب شرط مقدر (لو) فرموده است: {لمثوبه من عندالله خیر} یعنی اگر ثابت میشد که آنها ایمان آورده و اعتراف کرده اند و در قلب های شان (به جای اضطراب) آرامش و سکون ایجاد شده است (این برایشان خیر بود).

(واتقوا) یعنی از غضب الله ترسیدن، توسط انجام دادن اعمال نیکویی که به خود شما و به همه مردم نفع رسانده و شما را مصدر خیر به شرکای مردمی تان میسازد، این برای شما پاداش دائم است. زیرا مثوبه به معنای ثواب دائم و مستمر است.

والله متعال ذکر کرده است که این برای شان بهتر بود از آنچه که در آن گرفتار بوده اند که شک دائمی و فساد قلب بود. و این سخن الله متعال که فرموده است: (خیر) یا این که عطف بیان است، و یا خبر از برای مبتدای محذوف است که تقدیرش چنین میشود (هو خیر).

والله متعال (المثوبه) را به (حرف) لام تأکید مؤکد نموده است زیرا جواب فعل محذوف (لو) است. خداوند جلت عظمت بعد از آگاهی ایشان در مورد امور متذکره که دانستن آن ها و چنگ زدن به آن ها مایه خیر برایشان بود می فرماید: (لو کائوا یعلمون) کاش می دانستن (اما ندانستن). دانشمندان علم نحو در مورد (لو) می گویند: لو حرف امتناع برای امتناع است<sup>(53)</sup>: یعنی حرفی است که مانع جوابش می شود به دلیل عدم تحقق شرطش، بنابراین معنای آیت چنین می شود: آنگاه که علم ایشان به چیزهای متذکره منتفی شد ایمانشان نیز نفی گردید، پس سراسر در گمراهی آشکاری قرار دارند.

بدون شک یهودیان همنشیان بدی اند، دائما پیامبر صلی الله علیه وسلم را با سخنان طعنه آمیز شان می رنجاندند، اما مؤمنان همیشه به نبی علیه السلام توجه داشته طالب راهنمایی ها، توجیهاات و دعای ایشان بودند و برای پیامبر صلی الله علیه وسلم می گفتند: (راعنا) کلمه راعنا خود از باب مفاعله و مجرد آن (رعی یرعی) می باشد، معنای مفاعله (چنین است)<sup>(54)</sup>: مراعات مارا به سخنان گهربار راهنما بخشش

---

53- (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) دانشمندان نحو حرف (لو) را از جمله حروف امتناع می دانند به این مفهوم است که برای امتناع جواب می آید نه برای امتناع شرط، پس مفهوم جمله چنین می شود، علم شان به این چیز ها آنها را از ایمان آوردن شان منع می کند در نتیجه در گمراهی آشکارا به سر می برند. ابن الاثیر، المبارک بن محمد (هـ ۱۳۲۰) البديع في علم العربية ۴۳۰/۲، الناشر: جامعة أم القرى، مكة المكرمة - المملكة العربية السعودية، الطبعة: الأولى.

54- راعنا: مصنف علیه الرحمة می فرماید: راعنا از باب مفاعله است معنایش می شود: به سخنان گهربار رعایت مارا بنما و ما به خاموشی و گوش به فرمانت خواهیم بود یعنی رعایت تو را به انصاف و استماع خواهیم نمود. واژه راعنا از باب مفاعله راعی یراعی مراعاة و رعایة به معنای رعایت و حفاظت و مراقبت نمودن می آید

بنما، و مراعات تو را به گوش فرا دادن و خاموشی می نمایم، چون تو رهنما و مرشد ما هستی، و گاهی معنای (به ما توجه کن) را نیز افاده می کند.

از عبدالله بن عباس رضی الله تعالی عنهما در تفسیر کلمه (راعنا) روایت شده است که او میگوید: مسلمانان واژه راعنا را به خاطر مطالبه و رغبتی که به پیامبر صلی الله علیه وسلم داشتند برای ایشان به کار می برند، این کلمه از واژه مراعات اشتقاق شده به معنای به ما توجه بنما به کار می رود، ناگفته نباید گذاشت که واژه راعنا در زبان یهود دشنام بود یعنی بشنو ای ناشنوا بناء آنها فرصت را غنیمت شمرده گفتند: پیش ازین وی را در خفا دشنام می دادیم اکنون آشکارا دشنامش می دهیم. یهودیان رسول الله صلی الله علیه وسلم را به همان لفظ (راعنا) خطاب کرده و با هم می خندیدند، و سعد بن معاذ آواز آنها را شنید زیرا سعد زبانشان را میدانست و به آنها گفت: لعنت الله بر شما باد اگر مردی از شما را شنیدم که به پیامبر چنین بگوید گردنش را خواهم زد، آنها گفتند: مگر خود شما چنین نمی گوئید؟ همین بود که این آیه نازل شد: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا}.

الله متعال مسلمانان را از گفتن کلمه راعنا منع نمود، زیرا یهود این کلمه را به شکل تفسیر می نمودند که معنای دشنام را با خود می گرفت، چنانچه عبدالله بن عباس رضی الله تعالی عنهما فرموده است: که

---

یعنی تو به سخنان ارشاد آمیزت ما را رعایت و مراقبت نما و ما به استماع و انصاف به سخنانت گوش فرا می دهیم و سخنانت را رعایت نموده حفاظت می نمایم. درین صورت مجردش رعای رعیا می آید. علامه صالح عثیمین می فرماید: (و {راعنا} من المراجعة؛ وهي العناية بالشيء، والمحافظة عليه؛ وكان الصحابة إذا أرادوا أن يتكلموا مع الرسول صلى الله عليه وسلم قالوا: "يا رسول الله، راعنا"؛ وكان اليهود يقولون: "يا محمد، راعنا"؛ لكن اليهود يريدون بها معنى سيئاً؛ يريدون "راعنا" اسم فاعل من الرعونة؛ يعني أن الرسول صلى الله عليه وسلم راعن؛ ومعنى "الرعونة" الحمق، والهوج؛ لكن لما كان اللفظ واحداً وهو محتمل للمعنيين نهى الله عز وجل المؤمنين أن يقولوه تادباً، وابتعاداً عن سوء الظن). واژه راعنا از مراعاة گرفته شده است به معنای به چیزی عنایت و اهتمام داشتند و بر او محافظت نمودند، صحابه کرام زمانی می خواستند با پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم صحبت نمایند می گفتند: یا رسول الله راعنا مراعات ما را بکنید، یهود نیز چنین می گفتند اما معنای بدی مراد می گرفتند یعنی راعنا را اسم فاعل از رعونة گرفته هدفشان نسبت حماقت به رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود معنای رعونة حماقت و نادان می آید، چون لفظ واحد احتمال هر دو معنا را داشت ازین خاطر اصحاب کرام از بکار گیری لفظ مذکور منع شدند تا در برابر پیامبر ادب را مراعات نموده از سوء ظن دوری جویند. ابن عثیمین . صالح بن محمد (۱۴۲۳هـ) تفسیر ابن عثیمین 3/ 252، الناشر: دار ابن الجوزی ، المملكة العربية السعودية، ط، ۱.

یهودیان هنگام تلفظ کلمه راعنا زبان های خویش را میچرخاندند تا معنای آن رعونه از جانب گوینده به مخاطب مکرم را شود، چنانچه الله متعال به صراحت در آیات دیگر قرآن کریم این عمل آنها را بیان کرده است .

الله سبحانه و تعالی می فرماید: (مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعُ وَأَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا<sup>(55)</sup>). رخی از یهودیان سخنان را از جاهای خود منحرف می گردانند ( و کلام را از معانی اصلی به دور می دارند و وارونه و چندقونه و چند پهلو صحبت می کنند ) و می گویند : شنیدیم ( سخن تو را و به کار نگرفتیم ! ) و فرمان نبردییم ( و جز عصیان نیفزودیم ! ) بشنو ( سخنان ناروا و کاش نشنوی جز ) ناشنیدنی را . و ( می گفتند : ) ما را بپای ( ولی ) زبان را پیچ می دادند ( و به جای : راعنا ، راعینا ، یعنی چوپان ما ، یا راعنا ، یعنی : نازیبا ، می گفتند . . . ) و ( هدفشان ) ریشخند دین بود ( و نفرین رسول ! ) ولی اگر آنان ( به جای این همه سخنان ناروا و کارهای نازیبا ) می گفتند : شنیدیم و اطاعت کردیم و ( سخنان ما را ) بشنو و به ما مهلت بده ( تا حقائق را درک کنیم ) به نفع و صلاح ایشان بود و ( با واقعیت سازگارتر و ) درست تر ، ولیکن خداوند آنان را به سبب کفرشان نفرین نموده است ( و از رحمت خود مطرود و محروم فرموده است ) و لذا جز شمار اندکی ایمان نمی آورند ( و داعی حق را لبیک نمی گویند ) .

یهودیان ( راعنا ) را به قصد ( رعونت ) میگفتند که به معنای عدم استقرار فعلی و فکری میباشد. الله متعال مؤمنین را امر به پرهیز از این کلمه و گفتن کلمه ( انظرنا ) نمود، که به معنای ( نظریات ، رهنمایی ها و توجیهات خویش را شامل حال ما بگردان ) میباشد، و به مسلمین امر نمود تا به رهنمایی ها و توجیهات رسول الله صلی علیه و سلم گوش فرا دهند. این قضیه ( منع استفاده کلمه راعنا ) دوفایده دارد.

اول: رهنمایی مؤمنین به اختیار نمودن عباراتی که قلب های مریض و شکاک نتوانند با سوء استفاده و تحریف مقصد اصلی آن کلمات به هدف سوء خود برسند، الفاظ زیبایی را انتخاب کنند که شنیدنش به گوش ها آزاردهنده نباشد.

دوم: از باب سد ذرائع<sup>(56)</sup> واجب است که جلو فساد فهم گرفته شده و آنچه که سبب بدی سخن شده و کلام را از معنای آن خارج میسازد و از مقصد کلمه تجاوز میکند ممنوع قرار داده شود. بعضی از مشتغلین فقه گفته اند: این دلیل به مبدأ سد ذرائع است، زیرا ذرائع و وسایل همان حکمی را میگیرند که به آن منتهی میشوند، بناء چیزی که به مطلوب منتهی شود مطلوب است، و چیزی که به ممنوع منتهی شود ممنوع است. بناء الله متعال گفتن کلمه (راعنا) را جهت بند کردن فساد یهودیانی که در سخن گفتن چشمک زده و بالای مؤمنین و مقام والا و با عظمت نبوت تمسخر میکردند منع نموده است. الله متعال در این سخن خود به آنها اشاره کرده است. {وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ} که مراد از کافرین یهودیانی اند که زبان های خود را به قصد تمسخر و استهزاء می چرخاندند.

در اینجا به عوض ضمیر (لهم) کلمه ظاهر (کافرین) را جهت ثبوت کفرشان و بیان سبب عذاب آنها آورده است بناء آنها به سبب ضدیت به نبوت محمد صلی الله علیه وسلم، انکار، ترک، و روی گردانی از قرآن کریم کافر بوده و برای کفار عذاب الیم (درد ناک) است، الیم به معنی مؤلم بوده و جهت درک نشدن کنه و حقیقتش نکره آمده است. مشرکین بتها را عبادت می نمودند و بعد از ابراهیم علیه السلام کتابی به آنها نازل نشده بود، اما یهودیان اهل کتاب بودند و به آنها کتاب آسمانی نازل شده بود که بعد از نزول تحریفش نموده و بخشی از آنرا فراموش کرده و به آن اوهامی را افزودند، و بخش بزرگ آنرا پنهان کردند. مشرکین و یهودیان را دوجیز باهم جمع کرده بود. که یکی از آن کفر و دوم بغض با رسول الله صلی الله علیه وسلم و آنچه که به وی آمده بود (قرآن) میباشد. پس علم به کتاب آسمانی فرق بین مشرکین و یهود بود، اما بغض و کفر به رسول الله صلی الله علیه وسلم و آنچه که با خود آورده بود (قرآن) این دو گروه (مشرکین و یهود) را باهم جمع کرده بود.

بناء الله متعال فرمود: {مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِمَّنْ رَزَقَكُمْ} (57) کلمه (یود) (58) در این جا به معنی یحب است، کلمه (الود) به معنی محبت و آرزوی چیزی می

56- سدالذرائع: یکی از اصول دوازدهگانه استنباط احکام فقهی از کتاب و سنت می باشد، که چهار اصل آن اتفاقی و هست اصل آن اختلافی است و سدالذرائع از جمله اصول اختلافی در باب استنباط احکام فقهی می باشد. القرافی، احمد بن ادريس ( ۱۳۹۳هـ ) شرح تنقيح الفصول ۴۵۵/۱، الناشر: شركة الطباعة الفنية المتحدة، الطبعة: الأولى.

57- سوره بقره: آیه 105.

58- (یود): مصنف رحمه الله در تفسیر خود می گوید: و د به دو معنا می آید: به معنای محبت و به معنای تمنا و آرزوی چیزی را نمودن. چنانچه جوهری می گوید: (أَوْدٌ وَدًا وَوَدًا وَوَدَادَةٌ، وَوَدَادًا أَي تَمَنِّيْتُ. وَوَدَدْتُ الرَّجُلَ أَوْدَةً وَدًا إِذَا أَحْبَبْتَهُ. وَالْوُدُّ وَالْوُدُّ وَالْوُدُّ: الْمَوَدَّةُ). هرگاه چیزی را آرزو نمودی بدان گفته می شود اود ( یعنی تمنی کردم)

آید، اما در اینجا تنها به معنی محبت آمده است، در آیات ذیل به معنای آرزو و تمنی به کار رفته است چنانچه خداوند فرموده است: {وَدُولُو تَدَهْن فَيَدْهِنُونُ} (59) و فرموده است: {وَدُوا مَا عَنْتُمْ} (60).

اما در اینجا به معنی محبت است، یعنی کفار اهل کتاب و مشرکین دوست ندارند که بر شما خیری از جانب پروردگارتان نازل شود، نفی نمودن محبت بیان گر کراهیت است، یعنی نمی خواهند که الله متعال به شما هیچ خیری از جانب خود بفرستد. لفظ (من) درین سخن پروردگار: {مِنْ خَيْرٍ مِّنْ رَبِّكُمْ} برای نفی استغراق است که چنین معنا می شود هر خیری از جانب الله را به شما نمیخواهند، و بزرگترین خیر از جانب خداوند جل مجده این است که فرستاده ای از جانب پروردگار عالمیان برایتان فرستاد، و پروردگار تان است که شمار را پرورش داده تحت نظر خویش تربیت نموده است. الله سبحانه و تعالی اهل کتاب را بر مشرکین مقدم کرده است بنا بر دلایل ذیل:

چون کلام در مورد اهل کتاب است. یهود سرستخرترین مردمان لجباز و ناسپاس بودند. انکار ایشان که اهل کتاب اند نسبت به انکار کسانی که کتابی برایشان داده نشده است سنگین تر بود. جهل بعضی اوقات عذر پنداشته میشود، اما اینجا عذر نیست، و سبب کریه دانستن نزول خیر بالای شما نزد مشرکین و یهود مختلف بود، نزد مشرکین کفر به وحدانیت، ترس ریاست، و رقابت بین قبیلها بود، و نزد یهود بد بینی این که رسالت به فرزندان اسماعیل علیه السلام قرار گرفت، زیرا یهودیان طبیعتاً حاسدانند، با مردم بخاطر فضل و مرحمتی عطا نموده است حسد می نمایند. موضع بد بینی نزول هر خیری از جانب پروردگار بود، خیری که از جانب خداوند منان برای شان داده شده بود همانا رسالت بود، مشرکین با نبی صلی الله علیه و سلم دشمنی کرده و با قبیله بنی هاشم رقابت میکردند، عمرو بن هشام ابو الحکم شخصی که به سبب کفرش اسلام لقب ابوجهل را برایش داد میگفت: ما و بنی عبدالمناف در شرف و بزرگی منازعه داشتیم، آنها مردم را طعام میدادند ما هم طعام میدادیم، آنها مردم را آب میدادند و ما هم آب میدادیم، تا اینکه به

---

که مصدرش (ود) به فتح واو و (ود) به ضم و مصادر دیگری نیز مانند وداة و وداد می آید، و آن گاه که چیزی یا کسی را دوست داشتنی گفته می شود: وددت الرجل اوده مرد را دوست می دارم مصدرش ود می آید الفاظ چون: (ود) به ضم واو (ود) به فتح واو و (ود) به کسر واو به معنای مودت می آیند. جوهری، اسماعیل بن حماد (1407 هـ - 1987 م) الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية ۲۷۱/۱، ناشر: دار العلم للملايين بیروت، ط، 4.

59- سوره القلم: ایه 9

60- آل عمران ایه 118.

زمین زانو زدیم و مساوی شدیم، اکنون میگویند پیامبرازما است، این از کجا شود؟ قسم به الله که به او (محمد صلی الله علیه وسلم) ایمان نمی آوریم.

ما میدانیم که یهود طلب فتح (پیروزی) را با او (پیامبر) میکردند، ولی هرگاه پیامبر برای شان آمد و خوب میدانستند که همان پیامبر موعود است به او کفر کردند، لعنت الله باد بر کافران. الله متعال کراهیت آنها را رد کرده و نظر به مقتضای اراده و حکمت خویش پیامبرش را اختیار نموده و فرمود: { وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ }<sup>(61)</sup>. الله صاحب عظمت و کرم و فاعل مختار کسی را که بخواهد به رحمت خویش خاص میگرداند، و آن رحمت رسالتی است که بالای همه مردم رحم نموده است.

چنانچه الله متعال فرموده است: { وما ارسلناك الا رحمة للعالمين }<sup>(62)</sup>. و رحمت قرآنی که جهت هدایت و شفا و رحمت به مؤمنین آمده است.

معنای یختص برحمته چنین است یعنی الله خاص میسازد به حمل رسالت و قرآن خویش، کسی را که بخواهد، هرکی را که خواست نظر به حکمتش انتخاب می نماید و او خوب میداند کجا رسالتش را انتخاب کند، و این (انتخاب رسول) از فضل الله متعال است از همین جهت می فرماید: { وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ } یعنی صاحب فضل بزرگی ی که لازمه او است، و الله متعال فضل و احسانی دارد که کافه مردم را فرا می گیرد.

---

<sup>61</sup>- سوره بقره: آیه 105.

<sup>62</sup>- سوره انبیا: آیه 107.

## مقطع پنجم

### بیان احکام نسخ

#### ترجمه ، تخریج و تحقیق سوره البقرة آیات 106-108

{ مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ }.

ترجمه: هر آیه ای را که رها سازیم ( و به دست فراموشی سپاریم )، و یا این که ( اثر معجزه ای را از آئینه دل مردمان بزدایم و ) فراموشش گردانیم ، بهتر از آن یا همسان آن را می آوریم و جایگزینش می سازیم . مگر نمی دانی که خداوند بر هر چیزی توانا است؟ آیا نمی دانی که ملک و فرمانروائی آسمانها و زمین از آن او است؟ (و حق دارد هرگونه تغییر و تبدیلی در آیات و معجزات خود بدهد) و جز خدا سرپرست و یآوری برای شما نیست. شاید می خواهید از پیغمبر خود ( همان تقاضاهای نامعقول و نابجا و معجزات معین و ناروایی را ) درخواست کنید که پیش از این، ( از جانب بنی اسرائیل برای آزمایش و عناد ) از موسی خواسته می شد. ( در پشت سر چنین درخواستی ، بهانه جوئی و کفرگرائی نهفته است ) و هر که ایمان را با کفر معاوضه کند ، راه راست را گم کرده است ( و از صراط مستقیم خدانشناسی منحرف گشته است).

### متن زهرة التفاسیر در آیات این مقطع

{ مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا }، فإنها الآية القرآنية المشتملة على أحكام تكليفية بإلغاء تكليف ووضع تكليف آخر في موضعه كنسخ تحريم بإباحة، أو إباحة بتحريم، ولكن يلاحظ أن نسخ القرآن بالسنة لا يستقيم مع النص الكريم؛ لأن النسخ يوجب أن يأتي بخير من المنسوخة أو مثلها، ولا يمكن أن تكون السنة خيرا من القرآن أو مثله ولكن هل الآية تدل على وقوع النسخ، أو تدل فقط على جوازه على فرض تفسير الآية بالآية القرآنية ولنا في ذلك نظر نقول إن الآية تدل على الإمكان لا على الوقوع؛ لأن النص السامي بشرط وجواب هذا الشرط - إذ إن ما من أسماء الشرط جزم به ننسخ وجوابه: { نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا }، فهي دالة على الإمكان لا على الوقوع بالفعل، والوقوع بالفعل يجيء من تتبع الأحكام الشرعية الناسخ

منها والمنسوخة كما ادّعي في الآيات التي ذكرنا، والأحكام التي تكلم فيها الفقهاء مدعين فيها نسخ آيات بآيات فالآية لا تدل على وقوع النسخ، ولا على لزومه.

وقبل أن ننتقل بتفسير الآية إلى معنى آخر نتكلم في معنى {نُسبها}، وعلى هذه القراءة يكون نوسها من قلوب الناس لأنها من أنساها - من قلوب الناس، أي أنه أنساها للناس، وربما يتفق هذا على قول الذين يقولون إن ثمة آيات نسخت تلاوتها، وبقيت أحكامها، كما ادعى في الرجم وهناك قراءة {نَسَّأها}، بفتحين وهمزة، وبمعنى نؤجلها من النساء بمعنى التأجيل، وخرج بعض اللغويين القراءة الأولى {أَوْ نُسبها}، على هذا المعنى، فقال إن الهمزة قلبت ياء إذ أصلها نَسَّأها فسهلت الهمزة فعولت الياء معاملة حرف العلة فحذف في حال الجزم، وعلى هذا المعنى تتلاقى القراءتان على معنى التأجيل، ويكون المعنى لا نزيل حكم آية أو نؤجل حكمها، إلا أننا بخير منها أو مثلها ثم قال تعالى مؤكدا جواب الشرط بقوله تعالت كلماته {أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ}، والمعنى تعلم علماً يقينياً مؤكداً أن الله تعالى على كل شيء قدير. وقدم قوله على كل شيء لاختصاصه تعالى بكمال القدرة وعمومها، {أَلَمْ}، استفهام للنفي مع التنبيه ونفي النفي إثبات مع التنبيه وتأكيد العلم وهذا القول كله على تفسير الآية بمعنى الآية القرآنية وأولئك كما ذكرنا يقررون النسخ في القرآن، وقرره الشافعي، وغيره من الفقهاء الكبار، وعلى رأسهم شيخهم أبو حنيفة وإمام دار الهجرة مالك وإمام السنة أحمد بن حنبل وحجة قولهم هذه الآية، وما جاء عن الصحابة من نسخ بعض آيات لأخرى وإن كانوا يسمونه التخصيص كما أثر عن ابن مسعود أنه قال في قوله تعالى: {وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مِنكُم مِّنْ أَرْوَاجٍ يُتْرَبْنَ بِأُنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا...}، وقوله تعالى في سورة الطلاق: {وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجْلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ...}، وفيها ظاهر التفارق في التوفى عنها زوجها الحامل، فقرر ابن مسعود أنها تعتد بوضع الحمل، وهذا تخصيص للآية الأولى بأنها لغير الحامل، فقال رضي الله عنه أشهد أن سورة النساء الصغرى، أي الطلاق نسخت الكبرى. وهي قد خصصتها، ولكن كان السلف يعتبرون التخصيص نسخاً، ولا مُشاحة في الاصطلاح وإن النسخ في ذاته لا في القرآن بالذات لا ينكره أحد؛ لأن النبي - صلى الله عليه وسلم - كان يربي المؤمنين، ويدع الدين الحق في قلوبهم، وقد مكث بينهم ثلاثة وعشرين عاماً يرببهم، ويخرجهم من الظلمات إلى النور، وما كانوا ليقبلوا ذلك التهذيب الكامل الذي ينقلهم من الجاهلية إلى العلم والتفكير، والعمل التقى الطاهر دفعة واحدة؛ بل لا بد أن يأخذهم في رفق وأناة يقر أموراً على رجاء التغيير، حتى تشرب قلوبهم حب الإسلام، وحب آدابه، ولقد روي عن النبي - صلى الله عليه وسلم - ما من نبوة إلا تناسخت أي حولت النفوس بالتدريج، وترك أمور في مرتبة العفو حتى تتشرب النفوس الحقائق الإسلامية، وليس معنى ذلك أن الله تعالى كان يجهل الحقائق ثم علم وهو ما يسمى بالبداء، والله تعالى منزّه عنه تبارك وتعالى، وإنما معناه أن الله عالم بكل شيء، ولكن نبيه كان كالمربي الذي يندرج بتعليمه حتى يشب ويعلو فكره، فتتكامل الشريعة نزولاً إذ

تكامل عقله إدراكا وبيانا لذلك كان النسخ وكانت الأحكام التي تجيء في السنة موضع التناسخ الثابت بالحديث ولكن هل يجيء النسخ في القرآن، قال جمهور العلماء ذلك مستدلين بقوله تعالى: {مَا نُنسخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا}، ولكن نقول: إن الآية الكريمة كما في بيان الشرط وجوابه، وتدل على الإمكان لا على الوقوع فعلاً، وإن هذا على أساس تفسير الآية بمعنى الآية القرآنية المشتملة على حكم تكليفي، ولكن كلمة الآية تدل معانيها على الآية الكونية، والمعجزات الكونية والحسية التي يجيء بها الرسل كإحياء عيسى عليه السلام الموتى بإذن الله تعالى، وإحياء الموتى من قبورهم، وتصويره كهيئة الطير فينفخ فيه فتكون طيرا بإذن الله تعالى، وكعصا موسى عليه السلام التي فلق البحر وفجرت الماء من الحجر، وكإرسال الجراد والقمل والضفادع والدم آيات مفصلات وإن المشركين طلبوا من النبي - صلى الله عليه وسلم - آيات أي معجزات دالة على رسالته كمعجزات عيسى وموسى ويظهر أن اليهود طلبوا مثلها، فرد الله تعالى عليهم بقوله: {مَا نُنسخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا}، أي ما نزل آية لنبي أو رسول أو نؤجلها إلا أتينا بخير منها أو مثلها، وفي ذلك إشارة إلى أن معجزة القرآن خير من المعجزات التي سبقت كمعجزة موسى وعيسى، لأن معجزاتهم حوادث تنقضي، وتنتهي بانتهاء وقتها ولا تؤثر إلا في نفوس من عاينوا، وشاهدوا، أما معجزة القرآن، فإنها باقية خالدة تتحدى الأجيال كلها إلى يوم القيامة وإنما نميل إلى تفسير الآية بالمعجزة، وذلك للأمور الآتية:

أولا تعقيب النسخ والتغيير بقوله تعالى: {أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ}، فإن ذلك يتناسب بوضوح مع الآية بمعنى المعجزة القاهرة التي تدل على قدرة الله وصدق رسوله، والمعجزة الكونية، ولا تظهر مناسبة مع آية التكليف

وثانياً بقوله تعالى: {أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...}، فذكر هذا النص السامي يدل قياساً أن النسخ أو الترك يكون لآلهة كونية بخير منها، تكون أبقى وأعظم أثراً  
ثالثاً - أنه كان لوم على طلب آية أخرى، فقد قال تعالى: {أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ}، هذه الآيات كلها جاءت تالية لآية النسخ وهي في تواليها تناسب أن تكون الآية المنسوخة معجزة من معجزات الرسالة الإلهية، ومعجزات النبيين.

ورابعاً - أن النسخ يقتضي ألا يمكن الجمع بين النسخ والمنسوخ، وليس في القرآن آيات تتعارض، ولا يمكن التوفيق بينها، والله سبحانه وتعالى أعلم بمراده وإن الله تعالى إذا أنزل معجزة لنبي، وبذل بها معجزة فذلك من كمال قدرته وليس لمؤمن أن ينكر معجزة، ولا يطلب معجزة معينة، وألا يقال إن الرسول الذي جاء بالمعجزة القاطعة مغتر، فقد قال تعالى: {وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ}، فإن الله العليم الحكيم هو الذي يختار من الآيات الدالة على رسالة أنبيائه ما يراه أقوى دلالة، وأكثر بقاء، فهو الذي يعلم الآيات كلها، وهو الذي يدبر كل شيء بحكمته، وإرادته، وإن الله أعلم حيث

يجعل رسالته، وهو أعلم بمكان آيته، ولقد قال تعالى في ذلك: ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، الهمة للاستفهام الإنكاري بمعنى النفي أي إنكار الوقوع، فما بعدها يكون منفيًا بها، ولم نافية لما بعدها، فيكون نفي النفي، ونفي النفي إثبات، كما يقر علماء البيان، والنفي على طريقة الاستفهام فيه تنبيه بليغ، لأن الاستفهام في ذاته فيه إثارة للانتباه، والمعنى: تعلم أيها الرسول، أن الله تعالى له السلطان الكامل في السماوات والأرض، فله التدبير المطلق الذي لا قيد يقيده لا يسأل عما يفعل وهم يسألون فإذا اختار آية دالة على رسالة نبي مرسل، فله أن يختار آية أخرى لنبي آخر، فإذا اختار تسع آيات لموسى، واختار مثلها لعيسى، فله أن يختار لمحمد - صلى الله عليه وسلم - غيرها أبقى وأدوم، وأقوى دليلاً، وتحدياً للأجيال كلها الإنس والجن وإن الله سبحانه وتعالى ببيان هذا العلم الشامل الواسع يشير سبحانه وتعالى إلى بيان القدرة على عقاب من يكذب وينكر، ويجحد بآيات الله تعالى ويقول حيث وضح الحق وقام، إنما أنت مفتر؛ ولذلك قال تعالى من بعد بيان شمول علم الله تعالى: ﴿وَمَا لَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾، وهذا أنفى لهم عند العذاب النازل بهم من أن يكون لهم ولي، أي صديق، أو ذو ولاية عليهم يحميهم بولايته، ويكلوهم بمحبته أو نصير ينصرهم والشدائد نازلة بهم يوم القيامة وقد أكد الله تعالى نفي الولي والنصير، بمن التي تدل على استعراق النفي، أي ليس للمعاندين لآيات الله تعالى ولي أي ولي كان، ولا نصير أي نصير كان قويا أو ضعيفا، وأكد سبحانه النفي بتكرار لا. وإن ذلك النفي المؤكد يفيد أنهم يجيئون إلى الله تعالى فرادى كما خلقهم أول مرة، وهو سبحانه مالك يوم الدين أشرنا إلى أننا اخترنا أن يكون النسخ في هذه الآيات الكريمات هو نسخ الآيات الدالة على رسالة النبي - صلى الله عليه وسلم -، وأن تغيير آية يأتي الله تعالى بخير منها أو مثلها، وإن قدرة الله على ذلك ثابتة وله فيما يفعل حكم ظاهرة قد نعلمها بإدراكنا الناقص، وقد تعلو على إدراكنا ولذا قال تعالى موجه الخطاب لأمة محمد - صلى الله عليه وسلم - ملتفتا إليهم، وهم يشملون الوثنيين واليهود فهم جميعا أمة محمد فقد أرسل إلى الناس كما قال تعالى: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ﴾، أم للإضراب عن الكلام السابق إضرابا لفظيا، مؤداه علمتم أن الله على كل شيء قدير، وعلمتم أن الله تعالى له ملك السماوات والأرض، وأنه يصرف الآيات لرسوله الكرام فيختار لكل رسول آية، ولا يستبعد أن تكون تلك الآيات كلها على نسق هذه الآية لمن يجيء بعده، والله يصرف دلائله وآياته أتريدون يا من تخاطبون برسالة محمد أن تسألوا رسولكم آية دالة على رسالته، كما سأل اليهود موسى من قبل، أي أتريدون أن تختاروا معجزة دالة على نبوة محمد - صلى الله عليه وسلم -، كما سئل موسى من قبل.

والاستفهام هنا لإنكار الوقوع، أي أنه كان ممن خاطبهم محمد - صلى الله عليه وسلم -، ممن سأل النبي - صلى الله عليه وسلم - أن ينزل عليهم كتابا من السماء يحمله ملك، ومنهم من سأل أن يكون المبعوث ملكا ولا

يكون رجلا يمشي في الأسواق، كان ذلك من المشركين، ومن أهل الكتاب، وقد قال تعالى في سؤال أهل الكتاب: {يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَأَتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُبِينًا}، والمخاطبون في قوله تعالى: {أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ}، هم الذين خوطبوا برسالة محمد - صلى الله عليه وسلم -، وهم الناس جميعا، مشركوهم وأهل الكتاب فمיהم، فقد بعث النبي - صلى الله عليه وسلم - للأحمر والأسود والذين طلبوا تغيير المعجزة المحمدية بغيرها من المعجزات الحسية كان منهم المشركون واليهود فهم أخص من بعث إليهم بالخطاب وقوله تعالى: {أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ}، إلى آخره فيه الاستفهام متجه إلى إرادة السؤال لا إلى السؤال نفسه، وإذا كان الاستنكار للإرادة فهو للسؤال أشد لأنه إذا استنكرت ذات الإرادة، فالأولى يكون للفعل، وإنهم ما أرادوا المشابهة بين فعلهم وفعل بني إسرائيل من قبل، إنما نبههم الله تعالى إلى المماثلة بقوله: {كَمَا سئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ}، أي مثل ما سئل موسى من قبل وإن ذلك انحراف عن السبيل، وترك للحق، وانصراف عما يوجبه الدليل، إلى سؤال عن دليل آخر مع سلامة هذا الدليل الذي يعترضون عليه؛ ولذا قال تعالى: {وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ}، أي ومن يجعل الإيمان في مقابل الكفر فقد سار في طريق منحرف ولم يسلك السبيل المستقيم، وضل يعني بعد، ومعنى ذلك أن من يطلب الكفر يترك سواء السبيل والقصد، وفي ذلك إشارة إلى أمرين:

أولا - أنهم ضلوا القصد ولم يسلكوا سواء السبيل أي وسطه؛ لأن وسط السبيل لا يكون اعوجاجا ولا انحرافا، وأنهم إذ ضلوا سواء السبيل وبعثوا عنه سلكوا طريق الكفر، واختاروه على الإيمان  
ثانيا - أن السبب في سلوكهم طريق الغي والضلال وطلبهم معجزات يريدونها هو أنهم في أصلهم جاحدون كافرون، ومن ترك الطريق الواضح مع وضوحه وقيام برهانه فقد كفر؛ لأنه يتبدل الكفر بالإيمان.

### ترجمه متن زهرة التفاسير در آيات اين مقطع

{مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسَخْهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا}. اين آیه مشتمل بر احكام تكلیفی بوده به اینصورت كه [بارعايت مصلحت] يك حكم تكلیفی لغو وبه جای آن حكم تكلیفی دیگرى وضع میشود ، مثل تحریم بجای اباحت و اباحت بجای تحریم اما آنچه آنی كه از (اشاره النص) بر میآید نسخ حكم قرآن كريم با سنت رسول الله ه درست نمیباشد زیرا در آیت گفته شده است { نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا } كه این قسمت آیت بهتر بودن ناسخ را از منسوخ و یا مثلیت را واجب میگرداند (اینكه سنت در جایگاه دوم قرار دارد) نمی تواند بهتر از قرآن یا مثل آن باشد.

وسپس ابوزهره رحمه الله سوالی را مطرح نموده میگوید: آیا این آیت بر وقوع نسخ دلالت دارد؟ یا اینکه فقط بر جواز نسخ بر فرض اینکه یک آیت قرآن کریم به آیت دیگر تفسیر کرده شود دلالت میکند؟ سپس در جواب این سوال گفته است: نظر من در این مورد چنین است که این آیت بر امکان نسخ دلالت دارد نه بر وقوع آن، زیرا حرف "ما" از اسماء شرط است که به فعل "ننسخ" داخل شده و آن را جزم کرده است و جواب شرط {نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا} میباشد و شرط بر امکان دلالت میکند نه بر وقوع بالفعل و کسانی که احکام نسخ شده شرعی را چنانکه در این آیت اطلاع داده شده، بررسی کرده اند و فقهاء که در مورد نسخ احکام به آیات دیگر بحث نموده اند فقط منظور شان نسخ آیات قرآن کریم میباشد. و این آیت بروقوع بالفعل بر لزوم آن نیز دلالت نمی کند (بلکه در این آیت از وقوع نسخ خبر داده شده است). قبل از اینکه به تفسیر آیت به معانی دیگری متوصل شویم به توضیح معنای (نُنسِهَا) میپردازیم.

و به اساس همین قراءات معنای ننسها چنین است که تلاوت آیه نسخ شده را از اذهان مردم خارج میکنیم گویا اینکه آیه را فرود نیاورده ایم. و این توجیه بر قول کسانی صدق میکند که گفته اند برخی از آیات تلاوتش منسوخ و حکم آن باقی بوده است چنانکه در مورد حکم رجم گفته اند الفاظ که به حکم رجم دلالت داشت نسخ شده و حکم آن باقی است. و در قراءات دیگری که (نُنسأها) به فتح نون وسین و ازدیاد همزه آمده است در اینصورت این لفظ از نساء گرفته شده بمعنای تأجیل (تأخیر) میباشد و برخی تعداد از علماء لغت قراءات اولی را نیز همین گونه معنا نموده اند و گفته اند که "یا" در قراءت اولی در بدل همزه آمده است که اصل آن (ننسنها) بوده است به نسبت سهولت در تلفظ معامله حرف علت در حال جزم رعایت شده است به اساس این تعامل صرفی هر دو قراءت معنای "تأجیل" را افاده میکند پس معنای آیت چنین میشود که «حکمی را از میان نمیبرداریم یا به تأخیر نمیاندازیم» مگر اینکه بهتر از آن یا مثل آن را میآوریم<sup>(63)</sup>.

---

63- {أَوْ نُنسِهَا} در این آیه دو قرائت است، در قرائت اول به فتح نون اول و فتح سین و با ازدیاد همزه (نُنسأها) آمده است به معنای "ننسنها" نوعرها میباشد یعنی نزول آن احکام را بتأخیر میاندازیم. و در قرائت دوم {نُنسِهَا} بضم نون اول و کسر سین بدون همزه آمده است در اینصورت از نسیان گرفته شده بمعنای "ترک" میباشد یعنی ترکش میکنیم تبدیل و نسخش نمیکنیم و بنا به قراءت بدون همزه بمعنای نسیان (از یاد بردن و فراموش) کردن است. شوکانی، محمدبن علی، (1414 هـ) تفسیر فتح القدير ۱/۱۶۰، ناشر: دار ابن کثیر، - دمشق، بیروت، ط، 1.

وسپس الله متعال [برای تحقق این امر] میفرماید: {أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ} (64). یعنی تو به علم یقین و مؤکد می دانی که الله بر همه چیز قادر و توانا است زیرا قدرت کامله خاص برای الله متعال است.

(أَلَمْ) استفهام برای نفی همراه با مفهوم تنبیه میباید هرگاه استفهام برای نفی باشد و "الم" نیز برای نفی است نفی در نفی معنای اثبات را همراه با تنبیه افاده میکند که تأکید برای اثبات علم است. و این همه بنا بر تفسیری نسخ آیت به آیت قرآن است که همه ی فقهاء در رأس امام شافعی، امام ابوحنیفه، امام دار الهجره مالک بن انس و امام اهل سنت احمد بن حنبل نسخ را در قرآن کریم پذیرفته و به آن حکم کرده اند (65).

و دلیل آنها (آیه نسخ در سوره بقره) و اقوال صحابه در مورد نسخ برخی آیات قرآن کریم به آیه دیگری میباشد اگرچه فقهاء نسخ را تخصیص یک حکم به حکم دیگر نام گذاری کرده اند چنانچه در اثری از عبدالله ابن مسعود (رضی الله عنه) در مورد این فرموده الله متعال در سوره بقره: {وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا} (66). و کسانی که از شما (مردان) می میرند و همسرانی از پس خود به جای می گذارند، همسرانشان باید چهار ماه و ده شبانه روز انتظار بکشند.

و این فرموده الله متعال در سوره طلاق: {وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ...} (67). ترجمه: و عده زنان باردار، وضع حمل است. یعنی حکم آیه سوره بقره به آیه سوره طلاق نسخ شده است. که در این آیت ظاهراً در مورد عده متوفی عنها زوجها فرق دیده میشود بنا بر این عبدالله ابن مسعود عده زن را که شوهرش وفات کرده باشد وضع حمل تعیین کرده است که این تخصیص بر حکم آیه اولی میباشد (آیه اولی عام بوده زن حامله و غیر حامله را شامل می شود و سپس به این آیت خاص شده است و حکم آن در مورد زن غیر حامله باقی میباشد) (68).

شیخ ابوزهره گفته است: سلف تخصیص را نسخ تعبیر نموده اند این یک اصطلاح است و در اصطلاح مواخذه نیست. این امر را کسی انکار نمیکند زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان مؤمنان بیست سه سال را سپری نموده و در این مدت آنان را تربیت میکرد تا دین حق را در قلب هایشان راسخ سازد و

78- سوره البقره: آیه 106.

65- الجیزانی، محمد بن حسین (1427 هـ) معالم أصول الفقه عند أهل السنة والجماعة 2/124، ناشر: دار ابن

الجوزي، ط، 5.

66 - سوره بقره: آیه 234.

67 - سوره طلاق: آیه 4.

68- الطبرانی، سلیمان بن احمد (۱۹۸۳ م) المعجم الكبير 386/9، الناشر: دار إحياء التراث العربي، ط، ۲.

آنان را از تاریکی ها بسوی رشونایی بیرون نماید و تهذیب شان را کامل گرداند تا از جاهلیت بسوی علم و از غفلت بسوی تفکر و عمل انتقال شان دهد چنین نبوده که همه امور اصلاحی را از آنان یکدم وبه یک بارگی خواسته باشد بلکه به تدریج و نرمش امور دینی را به آنان تبلیغ میکرد و تغییر مثبت را توقع داشت ،تا اینکه محبت دین اسلام ،آداب و اخلاق و الای اسلامی در قلب های ایشان وارد گردید.

چنانچه در روایتی آمده است رسول الله فرمودند: ما من نبوة إلا تناسخت (69). رسول الله بسیاری از امور را در مرتبه عفو ترک می نمودند تا آنکه حقایق اسلامی را در نفس های پیروانش راسخ گرداند ،باید دانست که معنای نسخ احکام چنین نیست که الله متعال از حقایق بیخبر بوده وبعدا از آن باخبر شده است والله متعال از نسبت جهل و غفلت منزّه است بلکه معنای نسخ آن است که الله متعال به وضعیت اولی و آخری بنده ها آگاه بوده و حسب احوال آنان احکام را فرود آورده است و پیغمبرش در تعلیم امور تدرج را اختیار کرده است تا آنکه شریعتش از حیث نزول احکام به کمال رسیده است، وبه همین لحاظ نسخ به میان آمده است البته احکام که در سنت نبوی در موضع تناسخ قرار داشته است نسخ آن به سنت ثابت شده میتواند.

اما اینکه آیا در واقع در قرآن کریم نسخ صورت گرفته است؟ جمهور علما با استدلال از آیه: {مَا نُنسخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا} گفته اند از صراحت این نص بر میآید که نسخ حقیقتا در قرآن کریم واقع شده است. شیخ ابوزهره رحمه الله گفته است: آیت کریمه در بیان شرط و جواب شرط بوده است (70) بر امکان دلالت میکند نه بر وقوع واقعی نسخ ، و این به اساس تفسیر آیت قرآن کریم بمعنای آیت است که مشتمل بر حکم تکلیفی باشد، اما الفاظ این آیت و معنای آن دلالت بر نسخ آیت کونی دارد نه حکم تکلیفی یعنی مشرکین از رسول الله معجزات کونی وحسی را مثل معجزات دیگر پیامبران چون زنده کردن

---

69 - این حدیث از طریق عتبه بن غزوان به الفاظ ذیل را روایت شده است: «وَإِنَّهَا لَمْ تَكُنْ نُبُوءَةً إِلَّا تَنَاسَخَتْ» مسلم 2278/4 حدیث شماره (2967) . والبستی، محمدبن حبان (۵۱۴۰۸) صحیح ابن حبان، کتاب اخباره صلی الله علیه وسلم عن مناقب الصحابه، ذکر عتبه بن غزوان رضي الله تعالى عنه 59/16 حدیث شماره (7121) الناشر: مؤسسة الرسالة، بيروت، ط، ۱. صحیح است.

70- {نأت بخير منها أو مثلها} جمله قبلی شرط بوده و این جمله جواب شرط میباشد (حکمی را نسخ نمیکنیم مگر اینکه بهتر از آن یا مثل آن را میآوریم) و جواب شرط قرار دادن این جمله آگاهی دهنده آن است که این دو حالت یعنی نسخ و انشاء جدا از دو حالت دیگری نمیباشد و آن اینکه در وقت نسخ و انشاء حکم بهتر از آن یا مثل آن ، با تغییر حالت حکم قبلی خواهد آمد. ابن عاشور، محمد الطاهر (1984 هـ)، التحرير والتنوير ۱/۴۲۸ ، الناشر: الدار التونسية للنشر - تونس، بدون طبع.

مرد به عیسی علیه السلام، وسایر معجزات موسی علیه السلام را که بر نبوتش دلالت کند مطالبه کردند الله متعال این مطالبه آنان را به این آیه {مَا نُنَسِّخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا} پاسخ داده است، یعنی ما معجزه ی را بر هیچ نبی و پیامبری نه میفرستیم یا فرستادن آن را به تأخیر

نمیاندازیم مگر اینکه بهتر از معجزات گذشته ی چون معجزات موسی و عیسی به او میدهیم زیرا آنها حوادثی بودند که با ختم زمانه نبوت شان پایان یافته اند و تأثیری جز به کسانی نگذاشتند که آن معجزات را مشاهده کرده بودند و معجزه رسول الله ه که قرآن کریم است همیشه گی بوده و تا قیام قیامت باقی میماند. و سپس شیخ ابوزهره: میگوید من آیه نسخ را با دلایل ذیل به معجزه تفسیر نموده ام:

اول: اینکه در پایان آیه نسخ الله متعال فرموده است: {أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ} این قسمت آیه واضحا به تفسیر آیه نسخ بر معجزه مناسبت دارد زیرا معجزه بر قدرت الله متعال و صداقت پیامبرش دلالت دارد نه با آیتی که در آن احکام تکلیفی بوده باشد.

دوم: و نیز فرموده الله متعال: {أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ} قیاسا دلالت دارد بر اینکه نسخ یا ترک آیت کونی بهتر از نسخ حکم تکلیفی است که بر مالکیت الله متعال و قدرت کونی او دلالت کند. سوم: به تعقیب آن در آیه های الله متعال امت حضرت محمد ه را از مطالبه آیات دیگری ملامت نموده فرموده است: {أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ}.

این آیات تماما مقدماتی هستند برای اثبات اینکه آیه منسوخ شده یکی از معجزات رسالت رسول الله ه است.

چهارم: نسخ مقتضی آن است که جمع در میان ناسخ و منسوخ ممکن نمی باشد و در قرآن کریم آیه های وجود ندارد که با هم معارض بوده باشد و همچنان جمع در میان هر دو حکم نیز ممکن نمیباشد این خود دلیل است بر اینکه هدف از نسخ معجزه الهی برای پیغمبرش بوده باشد.

یعنی الله متعال معجزه ی را برای پیغمبرش میفرستد که به اختیار او تعالی بوده و دلیل کمال قدرتش میباشد و برای هیچ مؤمنی مجاز نیست که معجزه ی را انکار کند و یا از الله معجزه معینی را تقاضا نماید تا اینکه نتوان گفت که پیغمبری که معجزه ی را آورده در آوردن آن مجبور بوده است (اگر آوردن معجزه در اختیار پیغمبر بوده و یا به مطالبه امت مربوط باشد) در آنصورت پیغمبر اختیار تبدیلی معجزه را داشته و یا در آوردن معجزه با خواست مردم مجبور است در حالیکه چنین نیست، چنانچه الله متعال فرموده است: {وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزَّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ}.

ترجمه: هرگاه آیه ای ( از قرآن ) را به جای آیه دیگری ( از تورات و انجیل ) قرار دهیم ( و برخی از احکام قرآن را جایگزین برخی از احکام کتابهای پیشین گردانیم ) و خدا خود بهتر می داند که چه چیز را نازل می کند ( و حکمت این تعویض و تبدیل چیست ، کافران ) می گویند : تو ( ای محمد ! ) بی گمان بر زبان خدا دروغ می بندي ( و از پیش خود چیزهایی به هم می بافی و به نام خدا ارائه می دهی. اما چنین نیست که ایشان می گویند و ) بلکه بیشتر آنان نا آگاهند. و اهل علم و معرفت نیستند و از فلسفه تعویض احکام در مراحل انتقالی جامعه بی خبرند.

یعنی الله متعال در انتخاب معجزات دلالت کننده بر صداقت پیغمبرانش دانا و با حکمت است هر آنچه را به حیث معجزه انتخاب خواهد کرد که قویا بر صداقت آنان دلالت کند آنچنانی که الله میدانند که برای رسالتش چه کسی را انتخاب کند پس او جای مناسب و شیئی مناسب برای انتخاب معجزه را نیز میداند به همین مناسبت فرمود: { أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ }

همزه در این آیه برای استفهام انکاری است و بمعنای نفی میباشد (انکار واقع شدن) و مابعد آن منفی به واسطه آن بوده است و "الم" نیز برای نفی است که مابعدش را نفی میکند و نفی در نفی افاده اثبات را مینماید<sup>(71)</sup> و مطابق اصطلاح علم بیان نفی بر طریقه استفهام افاده تنبیه بلیغ را مینماید زیرا استفهام در ذات خود معنای انتباه را دارد پس معنای آیت چنین است: تو ای پیغمبر میدانی که الله دارای قدرت کامل در آسمان ها و زمین است و او دارای تدبیر مطلق میباشد پس او اختیار دارد که برای پیغمبرش آیه دیگری را انتخاب نماید آنچنانی که نه آیه و معجزه را برای موسی و مثل آن را برای عیسی علیه السلام اختیار کرده است اختیار دارد که مثل آن را برای محمد ص اختیار کند که از حیث دلیل بودن قویتر و با داورتر از معجزه قبلی باشد و پیش کشی برای انس و جن بوده باشد. یقینا الله متعال با بیان این علم شامل و فراخش به قدرت و توانش بر عقاب و مواخذه کسانی اشاره میکند که پیغمبرش را تکذیب نموده و نشانه های قدرتش را انکار و آیاتش را نپذیرد، به این فرموده اش الله متعال این قول مشرکان توضیح میدارد که گفتند {إنما أنت مفتر} و به همین دلیل در آیه بعدی آن فرمود: { وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ } و این نفی برای آن است که وقتیکه الله متعال قدرت کامل خود را بیان کرد آیا کدام اختیار دار و دوست قویتری هست که آنها را

71- { أَلَمْ تَعْلَمْ } مصنف رحمه الله علیه در این جابه يك قاعده مهم نحوی اشاره نموده است و هرگاه استفهام بر نفی داخل شود استفاده تقریری می نماید. مثل این فرموده الله متعال: { أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ } زیرا همزه استفهام انکاری است و افاده نفی را می کند و ولم هم حرف نفی و نفی در نفی افاده اثبات را می نماید. الاسترآبادی، رضی الدین (۱۹۸۷م) شرح الرضی علی الکافیة ۴/۱۸۵ جامعه قاریونس، بدون طبع.

حمایت کند و از آنها کفالت نماید و در وقت شدائد در روز قیامت آنها را نصرت و یاری رساند لذا الله متعال نفی "ولایت و نصرت" را به "من" که دلالت بر استغراغ نفی مینماید تأکید کرده است یعنی: برای معاندین به آیت الله "ولی و نصیری" که ضعیف باشد یا قوی وجود ندارد و همچنان الله متعال نفی را بتکرار "لا" نیز مؤکد ساخته است.

وسپس شیخ ابو زهره رحمه الله میگوید: چنانکه اشاره نمودم نسخ در این آیات عبارت از نسخ آیات دال بر رسالت محمد ص است، و اینکه تغییر یک آیت از طرف الله متعال برای آوردن بهتر از آن یا مثل آن است. و اینکه قدرت الله متعال بر این امر ثابت است و او در انجام کارها اختیار کلی دارد که ما به درک ناقص خود آن را میدانیم، و گاهی درک کردن آن بالاتر از فهم ما انسانها میباشد.

لذا الله متعال خطابش را مواجه امت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم ساخته است و به آنها التفات نموده است و امت محمد همه را شامل میشود زیرا محمد ص بسوی همه ی انسانها فرستاده شده است چنانچه الله متعال فرموده است: {وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ} (72).

ترجمه: ما تو را برای جملگی مردمان فرستاده ایم تا مژده رسان (مؤمنان به سعادت ابدی) و بیم دهنده (کافران به شقاوت سرمدی) باشی، ولیکن اکثر مردم (از این معنی) بی خبرند (و همگانی بودن نبوت تو را باور نمی دارند).

لذا در آیه بعد فرمود: {أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ...}

"أم" برای اضراب یعنی انصراف لفظی از کلام سابق میباشد (73) یعنی شما میدانید که الله بر هر چیز قادر و توانا است و دانستید که برای الله مالکیت آسمانها و زمین است و او به هر قسم که خواسته باشد آیاتش

72- سوره سباء: آیه 28.

73- {أم تریدون} "أم" حرف عطف و به معنای اضراب است. به واسطه "أم" یکی از دو کلمه مفرد به دیگری عطف کرده میشود که یکی از آن دو استفهام حقیقی و دیگری فرعی بوده، یا هدف از عطف حصول معنای تسویه (برابری) دو کلمه در هدف میباشد اگر هدف از عطف تسویه باشد "أم" بمعنای "او" میباشد که نحویها آن را متصله مینامند، و هرگاه "أم" در عطف یک جمله به جمله دیگر استعمال شده باشد در اینصورت "أم" بمعنای "بل" بوده و هدف از آن شمولیت کلام بعدی در استفهام میباشد و در اینصورت نحویها "أم" را منقطعه مینامند و در این آیت "أم" منقطعه است زیرا دو استفهام دیگر قبل از این تقریری بوده و در معنای خبر میباشد که این امر موقعیت استفهام به "أم" را تعیین میکند لذا استفهام به "أم" منقطعه، انکاری و تحذیری میباشد، و مناسب در این انتقال (از تقریری به انکاری) تام بوده زیرا هدف در هر دو استفهام تحذیری بوده و محذر منه

را برای پیغمبرش میفرستد ، بعید نیست که آیات بعدی ولو با خواست شما هم باشد موافق همین آیه ها بوده باشد پس آیا شما ای کسانی که امت محمدصلی الله علیه وسلم استید میخواهید که از پیغمبر تان آیت و معجزه ی را که دال بر رسالتش باشد سوال کنید ! چنانکه یهود از موسی علیه السلام سوال کرده بود. استفهام در اینجا برای انکار وقوع است یعنی: ای کسانی که شما را محمد ص مخاطب قرار داده است شما چون کسانی استید که گفتند برای ما کتابی را بیاور که ملائکه ها از آسمان برداشته برای ما بیاورد، و بعض آنها سوال کردند که پیغمبر مبعوث ملک باشد نه مردی از جنسیت آنان که نان بخورد و در بازار ها گشت گذار نماید. چنانچه الله متعال در مورد سوال اهل کتاب فرموده است: {يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَأَتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا} (74).

ترجمه: اهل کتاب از تو می خواهند که ( اگر پیغمبری ، یکجا ) کتابی را از آسمان بر آنان نازل کنی . ( البته این درخواست، استهزاء و بهانه ای بیش نیست ) چرا که از موسی چیز بزرگتر از این را خواستند و گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده . به خاطر این ستم ، صاعقه ایشان را فرا گرفت ( و نابودشان کرد. گناه بدتر و رسواکننده تر آنان این است که ) پس از آن همه دلایل روشنی ( چون : تبدیل عصا به اژدها ، و ید بیضا ، و شکافتن دریا ) که برای آنان آمد ( و خود شاهد نمودن معجزات موسی به فرعون و فرعونیهها بودند ) گوساله ( سامری ) را ( به خدائی ) گرفتند ! ولی ما از این ( گوساله پرستی پس از توبه ایشان ) درگذشتیم و به موسی حجت روشنی دادیم ( که با آن بتواند آنان را هدایت کند)

مخاطبین در این فرموده الله متعال: {أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ} کسانی اند که شامل امت دعوت حضرت محمد ص میباشند که کافه انسانها است و شامل مشرکان بت پرست و اهل کتاب میشوند زیرا رسول الله ه پیغمبر مبعوث برای سفید پوستان ، سیاه پوستان و سرخ پوستان است که تغییر معجزه را از معجزه معنوی به معجزه حسی مطالبه کرده اند پس مخاطب کسانی اند که رسول الله ه بسوی آنها فرستاده شده است لذا در این فرموده الله متعال: (أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ) متوجه اراده سوال بوده نه خود سوال هرگاه نفی از اراده سوال باشد از نفس سوال به طریق اولی میباشد و هرگاه طلب انکار از اراده بود این طلب از نفس سوال شدیدتر میباشد اگرچه اینها اراده مشابهت در فعل با بنی اسرائیل را نکرده اند اما الله

---

احوال یهود میباشد که در هردو جانب استفهام مشترک است. الانصاری ، محمد عبدالله ( ۱۹۸۶م). تخلص

الشواهد وتلخیص الفوائد ۱/۲۱۹، الناشر: دار الكتاب العربي، ط، ۱.

74 -سوره نساء: آیه 153.

متعال آنها را بر مماثلت تنبیه میکند و میفرماید: {كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ} یعنی: مثل آنچه که از موسی علیه السلام سوال شده بود.

زیرا انکار انصراف از راه معقول و ترک حق، انصراف از آنچه هست که دلیل ایجاب آن را مینماید و بر گشت به سوالی است که دلیل آن شیئی دیگر است با سلامتی دلیل قبلی لذا الله متعال فرمود: (وَمَنْ يَتَّبِدِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ) یعنی چه کسی ایمان را در مقابل کفر قرار میدهد اگر چنین کند به راه منحرف کننده ی رفته نه به راه راست (فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ) یعنی کسیکه کفر را میطلبد ورا راست را که ایمان است ترک میکند راه درست را گم کرده است در این فرموده الله متعال اشاره به دو امر اساسی میباشد:

اول – آنان در قصد خود اشتباه کرده اند و به راه راست که وسطیت است نفرته اند و معنای کجی و انحراف در آن قابل رعایت نیست بلکه آنها اصلا راه درست را گم کرده اند و به راه درست نفرته اند و راه کفر را در بدل ایمان اختیار کرده اند.

دوم- سبب در اختیار کجی و ضلالت و در مطالبه معجزه اینست که آنها در اصل از حقیقت انکار کرده اند و کسیکه راه واضح را ترک کند به تحقیق به ایمان کفر ورزیده است.

## مقطع ششم

### حسادت و کینه توزی اهل کتاب در برابر دین

#### ترجمه، تخریح و تحقیق سوره البقرة آیات 109 - 112

{وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ }

ترجمه : بسیاری از اهل کتاب، از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است ، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان بازگردانند. (به جانب کفر و به حال سابقی که داشتید!) با این که حقانیت (اسلام و درستی راهی که برگزیده اید ، از روی خود کتابهای آسمانی شان) برایشان کاملاً روشن گشته است . پس گذشت نمائید و چشم پوشی کنید تا خدا فرمان دهد (که در برابرشان چه کار کنید). بی گمان خداوند بر هر چیزی توانا است. ( پس بر شعائر دینیتان ماندگار باشید ) و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و ( بدانید ) هر کار نیکی که بیشتر برای خود بفرستید ، آن را در نزد خدا خواهید یافت ( و پاداش آن را خواهید دید ) و خدا به هر چه می کنید آگاه و بینا است . و گویند : جز کسی که یهودی یا مسیحی باشد هرگز ( کس دیگری ) به بهشت در نمی آید . این آرزو و دلخوشیهای ایشان است ( و جز مشتکی یاره و سخنان ناروا نمی باشد ) . بگو : اگر راست می گوئید دلیل خویش را بیاورید . آری ! هرکس خالصانه روبه خدا کند و نیکوکار باشد ، پاداش او در پیش خدایش محفوظ است ، و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین خواهند گردید ( و بهشت و سعادت اخروی در انحصار هیچ طائفه و نژاد خاصی نیست ) .

#### متن زهرة التفاسیر در آیات این مقطع

{وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ} وود هنا معناها تمنى، فإنها تستعمل بمعنى أحب، وبمعنى تمنى، وحيث كانت لو وما بعدها موضع الطلب كانت بمعنى تمنى؛ فإن أمنية أهل الكتاب وكذلك المشركون أن يختفي هذا الدين، ولا يكون إلا الوثنية وخصوصا الوثنيين الذين بقوا على وثنتهم من الأوس والخزرج لكيلا يكون محمد - صلى الله عليه وسلم - وصحبه مسيطرين على المدينة

ويلاحظ أمران:

أولهما - أن القرآن الكريم الذي أنزله العادل الحكيم لم يذكر أهل الكتاب جميعاً، بل ذكر الكثير منهم فقال تعالى: {وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ}، لأن بعضهم يرجى إيمانه ويسير في طريق الإيمان، ومن سار في طريق الإيمان لا يرجو زواله، ومن يريد الهداية لا يود زوالها.

الأمر الثاني - أنه ذكر أهل الكتاب دون غيرهم لأنهم كانوا أشد رغبة في تضليل المؤمنين، وكان الحق عندهم أشد بياناً، وأقوى برهاناً؛ ولأن حسدهم أوضح، فكلما كانت الحجة أقطع، كان حسدهم أوضح وأبين وعداوتهم أشد، ولجأتهم في الباطل.

ويقول سبحانه في موضع التمني وباعثه. {لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ}، تمنوا أن تعودوا إلى الكفر، بعد أن ذقتم بشاشة الإيمان، وعبر بقوله تعالى: {يَرُدُّوكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا}، للإشارة إلى أن ذلك رجعة بعد تقدم، وانتكاسة بعد استقامة وما كان الباعث على ذلك الحسد؛ وعبر عن حسدهم بأنه منبعث من نفوسهم، وذلك التعبير يشير إلى أمرين:

أولهما - أنه ليس له مبرر إلا من نفوسهم فلا وجه لأن يحسدوكم على ما أتاكم الله تعالى من فضله ثانيهما- تأكيد ما في نفوسهم من غل بقوله تعالى: {مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ...}، كما في قوله تعالى: {يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ...}، والحسد تمنى زوال نعمة غيره، سواء أعادت النعمة إليه أم لم تعد. فالحاسد لا يريد الخير لغيره، وهو بهذا يملأ قلبه بالضغن والحقد من غير أن يعود إليه شيء؛ ولذلك قيل إن الحسد مرض نفسي، لا يؤدي إلا صاحبه لأنه بمقدار ما ينال غيره من خير تتوالى آلامه، وخير الدنيا كثير فيزيد مرضه بمقدار ما يؤتى الناس من فضل، وقد يسمى بعض الناس حسداً ما ينال الناس من غبطة كقول النبي - صلى الله عليه وسلم لا حسد إلا في اثنتين: رجل آتاه الله تعالى القرآن، فهو يقوم به آناء الليل وآناء النهار، ورجل آتاه الله مالا، فهو ينفقه آناء الليل وآناء النهار.

واستعمال الحسد هنا من قبيل المجاز؛ لأن موضوع الغبطة والحسد، هو الخير بيد أن الحاسد يتمنى الزوال والغابط يتمنى الدوام والإتباع، وفي ذلك فليتنافس المتنافسون وإن حسد اليهود كان بادياً في كل معاملاتهم للنبي - صلى الله عليه وسلم -، وفي أقوالهم وأفعالهم، وحسد بعض الذين بقوا على وثنيتهم كان بادياً في نفاقهم وفي أفعالهم، وكانوا يجاهرون بالحسد قبل وقوعه إذ كانوا يجاهرون به، ولا يخفون كفرهم يروى أن النبي - صلى الله عليه وسلم - كان راكباً دابة فمر بمجلس فيه مسلمون، ويهود ومشركون من عبدة الأوثان من بقايا الأوس والخزرج الذين لم يكونوا قد دخلوا في الإسلام بعد، ولو نفاقاً، فسلم رسول الله - صلى الله عليه وسلم - من بقايا الأوس والخزرج الذين لم يكونوا قد دخلوا في الإسلام بعد، ولو نفاقاً، فسلم رسول الله - صلى الله عليه وسلم - ثم نزل عن دابته وأخذ يدعوهم إلى الإسلام، وقرأ عليهم القرآن فقال عبد الله بن أبي إن كان حقاً، فلا تؤذنا به في مجالسنا، ارجع إلى رحلك فقال عبد الله بن رواحة بلى يا رسول الله فاعش مجالسنا فإننا نحب ذلك،

فاسْتَبَّ المشركون والمسلمون واليهود، فلم يزل رسول الله - صلى الله عليه وسلم - يخفضهم حتى سكتوا، ثم ركب دابته فسار حتى دخل على سعد بن عبادَةَ فقال رسول الله - صلى الله عليه وسلم ألم تسمع إلى ما قاله أبو حباب يريد عبد الله بن أبي بن سلول فكأنه تقريبًا لنفسه قال كذا وكذا فقال: أي رسول الله بأبي أنت وأمي! اعف عنه وأصفح، فوالذي أنزل عليك الكتاب بالحق لقد جاء الله بالحق الذي أنزل عليك ولقد اصطلح أهل هذه البحيرة على أن يتوجوه ويعصّبوه بالعصابة، فلما رد الله ذلك بالحق الذي أعطاك شوق، فذلك فعل ما رأيت. والحسد هنا واضح.

ولقد قال تعالى: {فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيََ اللَّهُ بِأَمْرِهِ}، والعفو معناه، ترك المؤاخذة على الذنب والرفق في المظهر، والمعاملة الحسنة، والصفح هو إزالة كل أثر في النفس، فالعفو يتعلق بالمظهر كقوله تعالى: {خِذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ}، والصفح ألا يبقى في النفس أثر من الآلام التي أثارها الحسد والعمل على مقتضاه، وكلاهما أعلى درجة من الصبر المجرد؛ لأن الصبر معناه الضبط والتحمل مع ملاحظة ورجاء، والعفو يتضمن كالصفح معنى الصبر، مع تجمل المظهر وألا تكون آلام قط مما يصنعون وقد حد الله تعالى نهاية للعفو والصفح، وهو أن يأتي أمر الله قال تعالى: {حَتَّى يَأْتِيََ اللَّهُ بِأَمْرِهِ}، وإن ذلك يكون بأحد أمور ثلاثة: إما بالقصاص منهم، بإجلائهم أو قتالهم، وإما بنزع الحسد والحقد من قلوبهم وهدايتهم، وإما بالغلب عليهم وأن يكونوا في ظل المسلمين، ويعلموا إسلامهم وقلوبهم ليست مؤمنة وإن الأمر بالصفح والعفو كان لإرضاء قلوبهم، وإخراج الحسد من نفوسهم فإنه لا يذني القلوب إلا عفو رفيق وصفح جميل ولقد ذيل الله سبحانه وتعالى الآية بإثبات قدرة الله تعالى فقال تعالى: {إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ}، فإذا أمر الله كان قادرًا على نزع الأحقاد من القلوب، والقصاص من الظالمين، وكشف ضلال المنافقين؛ لأنه قادر على كل شيء وقد أكد قدرته سبحانه بالجملة الاسمية وإن المؤكدة، وعموم موضوع قدرته واختصاصه سبحانه وتعالى بالقدرة على كل شيء بتقديم الجار والمجرور على قدير. تعالت قدرته وعظمته وحكمته وإن العفو والصفح صفحا جميلا لا منة فيه، يحتاج إلى رياضة نفسية وطهارة روحية وإلف اجتماعي، ولذلك قرن الله تعالى الأمر بالمعروف والصفح والأمر بالصلاة والزكاة وتقديم الخير رجاء من عند الله قال الله تعالى: {وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ}. إقامة الصلاة أداؤها على الوجه الأكمل بأن يأتي بأركانها الظاهرة، وأركانها الباطنة مقومة غير معوجة طيبة خارجة من القلوب ليست النفس منفصلة عما تقوم به الجوارح، فإذا قال الله أكبر شعر بعظمة الله وأحس برقابته، وأنه دخل بالتكبير في ظل رحمته، وأنه رقيب عليه وأنه يواجهه، وأنه في حضرة منشي هذا الوجود بما فيه من سماء وأرض وجبال ووهاد، وأن نفسه في قبضة يده، والوجود كله في قبضته، وإنه بذلك يحس كأنه يرى الله لأنه في حضرته، وبذلك يعلو عن الأحقاد وعن الحسد، وعن كل ضغن وإحن، ولذا قال تعالى: {إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...}، والزكاة تعاون إنساني، لأنها معاونة القوي للضعيف

وإعطاء الغني للفقير، والربط بين الإنسان بالأخوة الجامعة والمحبة الراحمة والمودة الواصلة، وعندها يزول الحسد ولا يتمنى أحد زوال نعمة أحد، وعند ذلك يكون العفو الشامل والصفح الجميل، ويدرك معنى قوله تعالى فاصفح الصفح الجميل، ويراه بقلبه عيانا. وإن الأمر بالصلاة التي هي رمز للطهارة النفسية والائتلاف النفسي، وإيتاء الزكاة التي تدل على الطهارة الجماعية والائتلاف - أمر سبحانه وتعالى بفعل الخير في شتى صورته، وقال تعالى: {وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ}، وما هنا من أسماء الشرط، وفعله تقدموا، وجوابه تجدوه عند الله، والنص الكريم حث على فعل الخير وبيان جزائه؛ لأن جزاءه يجده عند الله تعالى وما يجده عند الله أوفى مما قدّم، وأكثر مما فعل، وقال تعالى: {وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ}، ونلاحظ ثلاثة أمور في كل واحدة إشارة بيانية، وحكمة ربانية:

الإشارة الأولى- أن الله تعالى عبر عن فعل الخير سواء أكان لنفسه أم كان للجماعة بقوله: {وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ}، لأن فعل الخير للجماعة فعل لنفسه، والخير يعود على فاعله ابتداء، ويعود على الجماعة انتهاء، فمن تصدق فإنما يتصدق لنفسه؛ لأن الفائدة إليه إذ يعيش في مجتمع متكافل غير متدابر، ولتطيب بفعله القلوب وتسود المحبة الكامنة، وكذلك كل فعل خير يكون لنفسه، وهو يقدمه لنفسه أو يكون له ثوابه.

الإشارة الثانية - أنه يجد العمل قائما ثابتا عند الله، فيكون مهيا حاضرا يراه ويعاينه، وذلك كناية عن جزائه الذي لا ينقص عنه، بل قد يزيد عليه رحمة من الله تعالى، ويراه عند الله محفوظا لا يضيع.

الإشارة الثالثة - تذييل الآية الكريمة بما يفيد علم الله تعالى بقوله تعالت كلماته: {إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ}، وهذه الجملة السامية تفيد علم الله الذي لا تخفى عليه خافية، فلا يضيع عمل عامل منكم، وقد أكد سبحانه وتعالى إحاطة علمه بما يظهر وما يخفى مؤكداً ثلاثاً:

أولها - إحاطته وسموا ذلك بالتعبير بما الدالة على العموم، فإنها بمعنى الذي، وهي تدل على العموم الشامل.

ثانيها - بالجملة الاسمية وتأکید الجملة بأن وتقديم الجار والمجرور على بصير، والتقديم دال على التخصيص.

وثالثها - التعبير عن العلم بالبصير؛ فمعناه علم كأنه مبصور بالبصر، يعلم الخفي الدقيق، والجلي الواضح، فلا يخفى عليه شيء من عمل الإنسان ويعلمه علم من يبصره.

ذكر سبحانه وتعالى حسد اليهود بالمدينة، وكيف يداوي المؤمنون داء الحسد عند هؤلاء وهو بالعفو والصفح رجاء أن يقربوا بدل أن يستمروا على جفوتهم ونفرتهم، حتى يكون اليأس من إبنائهم فيكون القصاص أو الكشف والإبعاد، والله تعالى على كل شيء قدير ولقد بين سبحانه سبب حسدهم وهو غرورهم

بأنهم أهل الجنة وحدهم فقال تعالى: {وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ...}،  
الضمير يعود على أهل الكتاب في قوله تعالى: {وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا  
حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ}، والضمير في قوله تعالى: {وَقَالُوا}، يتعيّن عودته على أهل الكتاب للقول نفسه؛ لأن  
الذين قالوا هذا القول اليهود، والنصارى وهم أهل الكتاب وهم الذين كانوا يجاورون النبي - صلى الله عليه  
وسلم- والقول بالترتيب الجماعي لليهود قالوا لن يدخل الجنة إلا من كان يهوديا والنصارى قالوا: لن يدخل  
الجنة إلا من كان نصرانيا، وإلا فكل فريق لا يؤمن بالآخر فاليهود لا يعترفون بالنصرانية وهم الذين عادوا  
المسيح، وحرصوا على قتله وإن كان الله تعالى قد نجاه من دسهم وشبه عليهم، وقد دل على ذلك قوله تعالى  
بعد ذلك: {وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ...}، وهود قيل  
إنها هنا بمعنى يهود، ولكنها بمعنى الجمع؛ لأن مَنْ هنا لفظ يدل على الجمع فالجمع أنسب إليه ويكون جمعا لها  
كعود جمع لعائد، ولأنه مقابل لنصارى ونصارى جمع، وإن قولهم هذا كذب نشأ من غرورهم وإغلاق قلوبهم  
على ما عندهم، وما يتمنونه من أماني كاذبة إذ يتمنون ولا يعملون "ولذلك قال تعالى في تصوير حالهم تِلْكَ  
أَمَانِيُّهُمْ وهي جمع أمنية وهي على وزن أفعولة فأصلها أمنية اجتمعت الواو والياء وسبقت إحداهما بالسكون  
فقلبت الواو ياء، وقد ذكرنا ذلك من قبل، أي أن هذا ما يتمنونه، ولكن لماذا قال تلك أمانيهم ولم يقل تلك أمنيتهم  
فذكر ذلك بلفظ الجمع قالوا؟: إذ الجمع يدل على أنه أمنية كل واحد نعيته فجمعت للدلالة على عموم التمني،  
وذلك لأنهم يحكمون لأنفسهم بأمانيتهم لا بأعمالهم بما يتمنونه لا بما يتخذون لنيله الأسباب

ولأن لفظ الجمع تأكيد لأن يكون هذا تمنيا لهم استجابة لغرورهم وأهوائهم، وقد قال تعالى لبيان أنها أمان  
كاذبة ليس لها من سبب ولا دليل {قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ}، أقر رسوله - صلى الله عليه وسلم أن  
يقول لهم هاتوا برهانكم، ولم يقل سبحانه سنكل طلب البرهان إلينا، لأنه عالم الغيب والشهادة، يعلم كذب ما  
يقولون واقتراءهم، وقد حكم سبحانه وتعالى بأنه ما يتمنونه لا ما يستحقون فلا يطلب الدليل من يعلم؛ وقد  
فرض على النبي - صلى الله عليه وسلم - أن يطلب لا ليقنع ولكن ليبين كذبهم في ادعائهم طلب منهم أن يأتوا  
ببرهان، والبرهان هو الدليل القاطع الملزم الذي لا يعتريه ريب ولا شك أنه ليس عندهم دليل ظني أو قطعي  
من كتاب منزل أو قول نبي مرسل.

ولذلك قال سبحانه: {إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ}، فجعل أداة التعليق الدالة على الشك، وهي " إن "، إذ إنه لا دليل  
عندهم فهم غير صادقين ثم بين سبحانه وتعالى أن دخول الجنة بالإخلاص والعمل لا بالتمني الكاذب فقال  
تعالى.

{بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ}،

بلى حرف للجواب بالنفي كما أن نعم للجواب بالإيجاب، وبلى تتضمن معنى الإضراب وهذا الكلام رد على المفترين الذين يتمنون الأمانى الكاذبة فليست الجنة إلا جزاء المتقين ولا تكون للكذابين الجاحدين.

{مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَفَوَّ مُحْسِنٌ}، ومعنى أسلم وجهه لله تعالى أسلم نفسه كلها لله تعالى، فتكون كل جوارحه وكل أحاسيسه وحركات قلبه خالصة لله تعالى خائفة منه خاضعة لكل ما يأمر وينهى، وعبر بالوجه فإنه كثير ما يعبر به عن الذات كما قال تعالى: {كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...}، ولأنه مظهر النفس، ولأنه هو الذي تكون به المواجهة وهو الذي يكون به السجود ومظاهر الطاعة والخضوع والاستجابة.

ولا يكون إسلام النفس إلا وهو معه الإحسان في الأعمال كلها، فمعنى وهو محسن أنه يكون محسنا للناس في معاملتهم فيمداهم بالعون عند موجهه يعين الضعيف ويغيث الملهوف، ويحمل الكل، فلا يحسد الناس على ما آتاهم من خير ولا يكذب ولا يحقد ولا يمشي بنميم بين الناس ولا يتخذ السعاية سبيله، ولا يقطع ما وصل الله، ولا يفرق بين الأحبة، هذا كله يشمل معنى الإحسان وهو لا يحصى في خصائصه ومزاياه وجملة {وَهُوَ مُحْسِنٌ}، حالية ومعناها أنه متلبس بالإحسان لا يصدر عنه غيره

(وَمَنْ}، من أسماء الشرط و {أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ}، شرطه، وجزاؤه قوله تعالى: {قَلَّهْ أَجْرُهُ}، ثواب ذلك الإحسان وإسلام الوجه لله تعالى، أما الادعاء المغرور، والتمني الكاذب فجزاؤه جهنم وبئس المصير، وإنه لا خوف عليهم من عقاب، ولا حزن يعتريهم من عمل أسلفوه ولذا قال تعالى: {وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ}، أي أنهم لا يخافون حسابا ولا عقابا ولا يحزنون لأمر نالهم، بل إن إخلصهم لله، وإحسانهم العمل لا يجعل للعقاب سبيلا لهم، فهم في أمن من الله لأنهم أطاعوه، أما غيرهم فهم في غيهم وغرورهم يوم القيامة يخافون مما يستقبلهم ويحزنون على ما فاتهم.

### ترجمه زهرة التفاسير در آيات اين مقطع

{وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ} كلمه «وَدَّ» در اینجا به معنای تمنی و آرزو است ، اگرچه این کلمه از لحاظ واژه شناسی به دو معنا: دوست داشتن و تمنی و آرزو به کار رفته است ، هرگاه حرف (لَوْ) بعد از کلمه (وَدَّ) در مقام طلب واقع شود آنگاه به معنای تمنی می باشد، به این مفهوم که تمنی و آرزوهای اهل کتاب و مشرکان این بود که دین اسلام به گونه ی کلی از بین برود و دو باره بت پرستی بر شبه جزیرالعرب بر حاکم گردد ، و به ویژه همان بتان که در میان قبیله های

اوس و خزر ج رایج و مورد پرستش قرار می گرفتند ، تا مبدا محمد صلی الله علیه وسلم و یارانش بر مدینه سیطره و تسلط داشته باشند (75).

در این آیت به نکته بسیار مهم و عالی اشاره شده است:

۱- قرآن کریم از جانب پروردگار عادل و حکیم نازل گردیده است : عدل و حکمتش تقاضا می کند که این حکم را شامل تمام اهل کتاب نمی شود بلکه در برگیرنده برخی از مغرضان اهل کتاب می شود می فرماید: (وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ)؛ بخاطریکه برخی اهل کتاب امکان ایمان آوردن شان است و در مسیر ایمان حرکت خواهند نمود، و کسی که در مسیر ایمان گام بر می دارد و طالب هدایت است قطعاً آرزو زوال آن را نمی کند.

۲- قرآن کریم تنها از اهل کتاب نام برده است: زیرا دیگران بیشتر از آنان آرزوی گمراهی مومنان را داشتند، و حقانیت دین برای آنان نسبت به اهل کتاب قاطع تر ، واضح و روشن تر بود پس حسد شان نسبت به اهل کتاب واضح تر و روشن تر بود ، زیرا هر قدر دلیل برای خصم قاطع تر و کوبنده تر باشد به همان اندازه حسد، عداوت ، لجاجت و عناد بر باطل واضح تر و شدید تر می باشد، الله سبحانه تعالی در مقام تمنی و انگیزه ی آن می فرماید: {لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ}. آنها آرزو دارند که شما را بعد از چشیدن لذت ایمان دوباره به سوی کفر برگردانند ، قرآن کریم از این آرزوها این گونه تعبیر نموده می فرماید: (يَرُدُّوكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَارًا) اشاره ب برگشت به سوی کفر بعد از تقدم و پیشرفت در ایمان و برگشت به سوی بیماری کفر و شرک بعد از شفایابی در روشنی ایمان و اسلام است. آیت فوق در رابطه به عامل حسد حرف می زدند و میگویند : این حسد ناشی از نفس های بیمار سرچشمه گرفته است ، و این تعبیر به دو امر مهم اشاره دارد:

اول – هیچ دلیلی برای حسد شان جز خواسته های نفسانی شان ندارند ، زیرا دیگر مجوز شرعی وجود ندارد که آنها بر فضل و کرم و داده های الله سبحانه و تعالی بر شما حسد بورزند.

دوم- تاکید بر خیانت نفس های شان دارد ، می فرماید: (مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ...) همچنان در جای دیگر می فرماید: (يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ...) کتاب را با دست های خود می نویسند سپس می گویند: این از جانب خداست». حسد در در لغت به معنای تمنی زوال نعمت از غیر است (76) فرق نمی کند

---

75- الزبیدی ، محمد بن محمد عبدالرزاق ( بی تا ) تاج العروس من جواهر القاموس 278/9، ناشر: دار الهدی، بدون طبع. کلمه (ود).

76- ابن فارس ، أحمد بن محمد فارس (1399 هـ - 1979 م) معجم مقاییس اللغة ۴۱۱/۳ ، ناشر: دار الفكر.

که نعمت به او برگردد و یاخیر ، زیرا قلب شخص حاسد مملو از حقد و کینه است و هیچ گاه خیر دیگران را نمی خواهد، از همین رو گفته می شود حسد یک بیماری نفسانی است ، جزء شخص حاسد دیگران از آن رنج نمی برد ، بخاطریکه به هر اندازه ی که دیگران خوبی ها و برتری ها بدست می آورند او رنج می بیند ، از آنجای که مصالح و منافع دنیا زیاد است پس بیماری او به اندازه فضل و کرم که برای مردم اعطا می گردد افزوده می شود، برخی ها غبطه را حسد می نامند ، مانند قول نبی کریم صلی الله علیه و سلم که می فرماید: (لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فَهُوَ يَفْهُمُ بِهِ آثَاءَ اللَّيْلِ، وَآثَاءَ النَّهَارِ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا، فَهُوَ يُنْفِقُهُ آثَاءَ اللَّيْلِ، وَآثَاءَ النَّهَارِ) (77).

ترجمه: «جز به دو خلق و خو، حسد (غبطه) برده نمی شود: مردی که خداوند، قرآن را به او یاد داده است و او در ساعات شب و روز، آن را می بخشد (حقیقت را از قرائت و عمل و تعلیم، به جای می آورد). مردی که خداوند مالی به او داده است و او در ساعات شب و روز، آن را می بخشد».

اما استعمال واژه حسد در اینجا از قبیل مجاز است(78)، اگرچه موضوع غبطه و حسد خیر است اما حسد کننده تمنی زوال نعمت از غیر را دارد، در حالیکه غبطه کننده تمنی دوام و استمرار نعمت در غیر را دارد، مسابقه دهندگان باید برای به دست آوردن این این گونه خیر و برتری ها با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند .

بلا تردید حسد یهودیان با پیامبر اسلام در تمام جوانب معاملات ، گفتار و کردار شان واضح و هویدا بود و حسد برخی از کسانیکه بر بت پرستی روان بودند در نفاق و شقاق و عمل کردهای شان واضح بود آنها به صورت آشکار ادعای بت پرستی را می کردند و عملاً بت ها را می پرستیدند و هرگز کفر خود را پنهان نمی کردند. در حدیث آمده است روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم بر مرکبی سوار از نزد مجلس مشترک مسلمانان، یهودیان، مشرکان و بقایای بت پرستان قبیله اوس و خزرج که بعد ها هم اسلام

وابن منظور ،محمد بن مکرم (1414 هـ) لسان العرب ۱۴۳/۳، ناشر: دار صادر – بیروت، ط ، 3.  
77- بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۷) صحیح البخاری، کتاب التوحید، باب قول النبی صلی الله علیه و سلم ( رجل آتاه الله القرآن فهو يقوم... 191/6 حدیث شماره (5025). الناشر: دار ابن کثیر، الیمامة – بیروت.

78- استعمال الحسد من قبیل المجاز: زیرا اصل حسد عمل زیشت و ناپسند است بخاطریکه حاسد روزی تمنای زوال نعمت از غیر را دارد اما در این جا محسود به ( انفاق و تلاوت قرآن ) هردو عمل خیر استند بنابراین دانشمندان علم لغت بدین باورند اند که حسد به معنای مجازی است نه به معنای حقیقی. ابن فارس ، أحمد بن فارس (1399 هـ - 1979 م) معجم مقاییس اللغة ۴۱۱/۳ ، ناشر: دار الفکر. و ابن منظور ،محمد بن مکرم (1414 هـ) لسان العرب ۱۴۳/۳، ناشر: دار صادر – بیروت، ط ، 3.

نیاروند و حتی به گونه منافقانه هم اظهار ایمان نکردند عبور کردند: فسلم رسول الله - صلى الله عليه وسلم - ثم نزل عن دابته وأخذ يدعوهم إلى الإسلام، وقرأ عليهم القرآن فقال عبد الله بن أبي إن كان حقاً، فلا تؤذنا به في مجالسنا، ارجع إلى رحلك فقال عبد الله بن رواحة بلى يا رسول الله فاعش مجالسنا فإننا نحب ذلك، فاستبَّ المشركون والمسلمون واليهود، فلم يزل رسول الله - صلى الله عليه وسلم - يخفضهم حتى سكتوا، ثم ركب دابته فسار حتى دخل على سعد بن عبادَةَ فقال رسول الله - صلى الله عليه وسلم ألم تسمع إلى ما قاله أبو حباب يريد عبد الله بن أبي بن سلول فكأنه تقريباً لنفسه قال كذا وكذا فقال: أي رسول الله بأبي أنت وأمي! اعف عنه وأصفح، فوالذي أنزل عليك الكتاب بالحق لقد جاء الله بالحق الذي أنزل عليك ولقد اصطلح أهل هذه البحيرة على أن يتوجوه ويعصّبوه بالعصابة، فلما رد الله ذلك بالحق الذي أعطاك شرق، فذلك فعل ما رأيت<sup>(79)</sup>.

ترجمه: رسول الله - صلى الله عليه وسلم - به آنان سلام داد. سپس توقف کرد و از مرکب، پابین آمد و آنها را به سوي توحيد ويکتا پرستی دعوت نمود و براي آنان، قرآن تلاوت کرد. عبدالله بن ابی بن سلول گفت: اي مرد! سخنانی بهتر از سخنان تو وجود ندارد. اگر آنها حق اند، پس به ما، در مجالس، انیت و آزار مرسان. بلکه به خانه ات برگرد و هر کس که نزد تو آمد، برایش داستان سرایی کن. عبدالله بن رواحه گفت: بلي، اي رسول خدا! سخنانت را در مجالس ما بگو. چرا که ما آنها را دوست داریم. در نتیجه، مسلمانان، مشرکین و يهود به يکديگر ناسزا گفتند تا جاييکه نزديک بود با يکديگر درگير شوند. و رسول خدا - صلى الله عليه وسلم - همچنان، آنان را به آرامش دعوت مي کرد تا اينکه آرام گرفتند. سپس، سوار مرکب شد و به راهش ادامه داد تا به منزل سعد بن عبادَةَ رسيد. آنگاه، نبي اکرم - صلى الله عليه وسلم - فرمود: «اي سعد! آیا سخنان ابوحباب (عبدالله بن ابی) را شنیده اي؟ او چنین و چنان مي گوید». سعد بن عبادَةَ

79- امام بخاری از طریق عروه از اسامه بن زيد این حدیث را این گونه نقل کرده اند: (فَسَلَّمَ عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ وَقَفَ، فَنَزَلَ فَدَعَاَهُمْ إِلَى اللَّهِ، وَقَرَأَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي: أَيُّهَا الْمَرْءُ، لَا أَحْسَنَ مِنْ هَذَا إِنْ كَانَ مَا تَقُولُ حَقًّا، فَلَا تُؤْذِنَا فِي مَجَالِسِنَا وَارْجِعْ إِلَى رَحْلِكَ، فَمَنْ جَاءَكَ مِنَّا فَأَقْصِصْ عَلَيْهِ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ: أَغَشْنَا فِي مَجَالِسِنَا، فَإِنَّا نُحِبُّ ذَلِكَ، قَالَ: فَاسْتَبَّ الْمُشْرِكُونَ وَالْمُسْلِمُونَ وَالْيَهُودُ حَتَّى هَمُّوا أَنْ يَتَوَاتَبُوا، فَلَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُخَفِّضُهُمْ، ثُمَّ رَكِبَ دَابَّتَهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى سَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ، فَقَالَ: " أَيُّ سَعْدُ، أَلَمْ تَسْمَعْ إِلَى مَا قَالَ أَبُو حَبَابٍ؟ - يُرِيدُ عَبْدَ اللَّهِ بْنُ أَبِي - قَالَ: كَذَا وَكَذَا "، قَالَ: اعْفُ عَنْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاصْفَحْ، فَوَاصَفَحَ، لَقَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ الَّذِي أَعْطَاكَ، وَلَقَدْ اصْطَلَحَ أَهْلُ هَذِهِ الْبُحَيْرَةِ أَنْ يَتَّوَجَّهُوا فَيَعَصِّبُوهُ بِالْعَصَابَةِ، فَلَمَّا رَدَّ اللَّهُ ذَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَعْطَاكَ، شَرِقَ بِذَلِكَ، فَذَلِكَ فَعَلَ بِهِ مَا رَأَيْتَ) بخاری، محمد بن اسماعیل (هـ ۱۴۰۷) صحیح البخاری کتاب الاستئذان، باب التسليم في مجلس فيه أخلاط من المسلمين والمشركين 56/8 حديث شماره (5899) الناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، بدون طبع. غ

گفت: ای رسول خدا! او را ببخش و از او درگذر. سوگند به ذاتی که قرآن را بر تو نازل کرده است، در حالی که مردم مدینه، اتفاق نظر کرده بودند تا بر سر او عمامه بنهند و تاج پادشاهی بگذارند، خداوند، حقی را که بر تو نازل کرد، آورد. پس هنگامی که خداوند با این حقی که بر تو نازل فرمود، نخواست این کار، عملی شود، لقمه برایش، گلوگیر شد. و برخورداری که از او مشاهده کردی، بدین جهت بود. در این حدیث حسد و کینه توزی های یهود و مشرکان واضح و هویدا است.

الله سبحانه تعالی دستور دادند: {فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ}

ترجمه: پس گذشت نمائید و چشم پوشی کنید تا خدا فرمان دهد.

معنای عفو گذشت، عدم مجازات در برابر گناه، به ظاهر نرمش نشانیدن و رفتار نیکو است، اما صفح به معنای ازاله و از بین بردن تمام آثار منفی این حرکت از نفس است، پس گفته می توانیم عفو به اشیاء ظاهر مربوط می شود طوری که الله سبحانه و تعالی می فرماید: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (80) عفو را پیشه کن و به نیکی دستور ده و از جاهلان روی بگردان. اما صفح به اشیاء باطنی مربوط می شود به این مفهوم که نباید در نفس تو آثار درد و آلام که در نتیجه حسد و کینه توزی های دشمن و عمل کرد های آنان به میان آمده بود باقی بماند، عفو و صفح از جمله معیارهای عالی صبر مخلصانه می باشند، زیرا صبر به معنای حبس نمودن چیزی، خویشتن داری و تحمل و برد باری توام با ملاحظه و امیدآوری آینده می باشد، عفو دقیقاً مانند صفح متضمن معنای صبر با آراستن ظاهر خویش می باشد و باز تاب دهنده این حقیقت است که درد و آلام از ناحیه عمل کرده های آنان نیست (81).

اما الله سبحانه و تعالی برای پایان عفو و صفح حدود تعیین می کند و آن عبارت از صدور فرمان الهی

است {حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ} این فرمان به یکی از سه حالت تحقیق می یابد:

۱- اخذ قصاص از آنها توسط تبعید و جهاد علیه آنان.

۲- پاک کردن دل های آنان از حسد و کینه و هدایت شان به سوی اسلام.

۳- سیطره کلی بر آنها و زیستن آنها در زیر چتر اسلام و اظهار ایمان به گونه جعلی و تظاهری ولی

درحقیقت مومن نباشند. اما فرمان عفو و در گذشت از گناهان آنان برای خشنود ساختن قلب های آنان و

80- سوره اعراف: آیه 199

81- العسکری، الحسن بن عبدالله ( ۱۴۱۲هـ ) معجم الفروق اللغویة 362/1، ناشر: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين ب «قم» ط، ۱. الاصفهانی، الحسين بن محمد (۱۳۱۲هـ) المفردات في غريب القرآن 486/1، ناشر: دار القلم، الدار الشامیة - دمشق بیروت، ط، ۱. و لسان العرب 515/2.

بیرون کردن حسد از نفس های آنان بود بخاطریکه قلب ها را جز از طریق گذشت دوستانه و چشم پوشی نیکوکارانه با هم نزدیک نمی شود.

الله سبحانه وتعالی آیت را با اثبات قدرت خویش پایان داد و فرمود: (إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) وقتیکه الله دستور دهد قادر به بیرون کردن کینه ها از قلب ها، قصاص از ظالمان و کشف گمراهی منافقان خواهد بود، زیرا بر تمام اشیاء قادر است، و قدرت خود را با جمله اسمیه و این موکد تاکید می کند(82).

موضوع عمومیت قدرت او تعالی و اختصاص الله سبحانه تعالی به قادر بودن بر تمام اشیاء در نتیجه تقدیم جار و مجرور به لفظ قدیر بدست می آید. قدرت، عظمت و حکمت او بس بزرگ است(83).

بلا تردید در عفو و بخشش و گذشت دوستانه منت نهادن در کار نیست، بلکه نیاز به ریاضت نفس، طهارت روح و محبت اجتماع دارد؛ از همین رو الله سبحانه وتعالی امر به معروف و گذشت را در کنار نماز، زکات بیان داشته است، باید برای آموختن بخشش کارهای خیر را انجام دهد و سپس امیدتوفیق را از جانب الله متعال داشته باشد.

{وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ}. و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید.

منصف علیه رحمه گفته مفهوم اقامه نماز، ادای آن به طریقه کامل بارعایت ارکان ظاهری و باطنی به گونه درست و بدون کمی و کاستی است. این عبادت با طیب نفس از اعماق قلب های نشأت نموده باشد، زیرا نفس جدای از اعمال جواح نمی باشد، وقتیکه نماز گزار "الله اکبر" میگوید: عظمت و بزرگی پروردگار را درک می نماید و سیستم نظارت الله را در وجود خود احساس می کند، و او توسط تکبیر در زیر سایه رحمت پروردگار قرار می گیرد، و باید این باور را در خود ایجاد نماید که الله سبحانه وتعالی نگهبان و رقیب او است، و او در حضور آفریدگار جهان هستی و تمام داشته هایش از قبیل آسمان، زمین، کوه ها و زمین های هموار قرار دارد، پروردگار که روح و تمام کائنات در دست او است، و در این حالت احساس می کند که گویا الله سبحانه وتعالی را در حضور خویش می بیند، توسط این گونه عبادت از حقه ها، کینه ها و خشم ها روی می جوید،

82- مصنف رحمه الله برای عمومیت قدرت الله سبحانه وتعالی بر جمله اسمیه و تاکید آن با حرف إن استناد نموده است، چنانچه علماء علم نحو هم بر آن اشاره دارند میگویند: هرگاه بعد از جمله اسمیه تاکید با حرف إن بیاید دلالت بر عموم و همه شمول بودند می نماید. الافغانی، سعید بن محمد (1424 هـ). الموجز في قواعد اللغة العربية 1/392، ناشر: دار الفكر - بیروت.

83- الحازمی، أحمد بن عمر (1431 هـ) فتح رب البرية في شرح نظم الأجرومية 1/14، ناشر: مكتبة الأسيدي، مكة المكرمة، ط، 1.

الله سبحانه و تعالی می فرماید: {إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...} (84).

ترجمه: و نماز را برپای دار، بی گمان نماز (آدمی را) از کارهای ناپسند و ناشایست باز می دارد. فریضه زکات درحقیقت نوع از تعاون انسانی است، تعاون و همکاری قوی برای ضعیف، ثروتمندان برای مستمندان و استحکام ریشه های اخوت و برادری، محبت دوستی در میان انسانها است، و قتیکه حسد و کینه ها از بین می رود هیچ کس در پی زوال نعمت از برادر مسلمان نمی باشد آنگاه عفو و بخشش و صفح جمیل معنا پیدا می کند.

و انسان مفهوم قول سبحانه و تعالی را باقلب ها درک و به چشمان خود مشاهده می کند، می فرماید: {فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ} (85). ترجمه: پس به صورتی نیک در گذر و چشم پوشی کن.

دستوربه نماز درواقع رمز طهارت و همزیستی فردی ، و زکات رمز طهارت و همزیستی اجتماعی است، از همین رو الله سبحانه و تعالی در موارد متعددی به انجام کارهای نیک دستور داده است، می فراید: {وَمَا تَقْدِمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ}.

ترجمه: و آنچه شما از خوبی و خیر برای خودتان پیش می فرستید آن را نزد خداوند خواهید یافت. حرف " ما " از جمله اسماء شرط " تقدموا " فعل شرط و " تجدوه عندالله " جواب شرط است (86)، قرآن کریم مسلمانان را به انجام کار های نیک و دریافت پاداش آن ترغیب و تشویق می کند، زیرا پاداش عمل کردهای خود را نزد الله در می یابد و آنچه را نزد الله در یافت می کند نسبت به آنچه که پیش فرستاده است بیشتر و کامل تر است، می فرماید: {وَمَا تَقْدِمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ} . ترجمه: و آنچه شما از خوبی و خیر برای خودتان پیش می فرستید .

در این آیت به سه امر مهم اشاره شده است ، و هر کدام از آنها دارای اشاره بیانی و حکمت های ربانی است: اشاره اول : الله سبحانه و تعالی از کار های نیک قطع نظر از اینکه جنبه فردی داشته باشد یا اجتماعی این گونه تعبیر کرده است : {وَمَا تَقْدِمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ} . زیرا انسان هرکار نیک را که برای خود انجام می دهد برای اجماع هم می باشد ، زیرا مفاد کار های خیر و نیک در آغاز به خود شخص بر می گردد و در نهایت مفادش برای اجماع هم بر می گردد ، بطور مثال کسی که صدقه و خیرات می کند

84- سوره عنکبوت: آیه 45.

85- سوره حجر: آیه 85.

86- صافی ، محمود بن عبد الرحیم(1418 هـ) الجدول في إعراب القرآن الكريم 1/233، ناشر: دار الرشید،

دمشق - ط ، 4.

مفاد آن در ابتدا به خودش و سپس به اجتماع بر می گردد ، فائده خودش در این است که در جامعه به عنوان انسان خیرخواه ، سرپرست بی نوایان قرار می گیرد ، در قلوب مردم محبت و جایگاه خود را پیدا می کند ، و مفاد اجتماعی این است که با فقراء دست گیری می کند ، فقر را در جامعه کاهش می دهد ، در نتیجه جرایم کاهش می یابد ، به همین منوال تمام کار های نیک مفاد فردی و اجتماعی می داشته باشد ، انسان برای آینده خود انجام می دهد و اجر و پاداش آن را بدست می آورد.

**اشاره دوم :** اجر و پاداش نیکی هایش را بطور کامل ، نزد پروردگار در می یابد، در روز قیامت پاداش تمام نیکی هایش را آماده و حاضر پیش چشمانش می بیند، این درحقیقت کنایه از اجر و پاداش ها بدون کمی و کاستی است ، و گاهی هم الله سبحانه و تعالی از خزانه رحمت اش بر آن می فزاید و اجر و پاداش را مصون و محفوظ و بیشتر از عمل کرده هایش نزد پروردگار می یابد.

**اشاره سوم :** در پائین آیه به علم کامل الله سبحانه و تعالی اشاره می کند می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) این جمله زیبا اشاره به علم الله سبحانه و تعالی دارد ، علم که محیط هیچ چیزی از کارهای نهانیتان مخفی و پوشیده نمی ماند. و عمل های شما نزد او ضایع می شود ، الله سبحانه و تعالی در رابطه به احاطه علم نسبت به چیز های که پیدا و پنهان استند سه نوع تاکید را به کار برده است:

یکم \_ جلال و شکوه و احاطه علم اش را به حرف " ما " تعبیر نموده است، حرف ما از جمله حروف عموم به معنی الذی است و دلالت بر عموم همه شمول بودن می کند (87)، به این مفهوم که علم الله در بر گیرنده تمام اشیاء است.

دوم - جلال و شکوه و احاطه علم اش را به جمله اسمیه تاکید نموده است ، و تاکید جمله اسمیه با حرف " إن " و تقدیم جار و مجرور بر کلمه " بصیر " است و از لحاظ قواعد علم نحو تقدیم ماحقه التاخیر دلالت بر تخصیص می کند(88).

سوم- جلال شکوه و احاطه علم اش را با کلمه " بصیر " تعبیر و تاکید نموده است ، علم که گویا توسط چشم می بیند، و اشیاء بارک و پنهان و اشیا بزرگ و آشکار را می داند ، هیچ چیزی از عمل کردهای انسان بروی مخفی نمی ماند همه چیز را می دانند مانند که اینکه به چشم سر دیده باشد.

87- الدبوسی ، عبدالله بن عمر ( ۱۴۲۱هـ) تقویم الأدلة في أصول الفقه 1/110، الناشر: دار الكتب العلمية، ط، ۱.

88- فتح رب البرية في شرح نظم الأجرومية 14/1

الله سبحانه تعالی در اینجا حسد یهود مدینه را ذکر کرده است ، اشاره به کیفیت و چگونگی تداوی مومنان از بیماری حسد است ، این مرض توسط عفو و گذشت تداوی می گردد ، و به جای نفرت و انزجار باهم نزدیک می شوند، تامبادا نانومید از قرب و نزدیکی سبب قصاص ظالمان، کشف حقائق و پرده برداری از روی منافقان و دوری مسلمان گردد و الله سبحانه و تعالی بر هر شی قادر توانا است.

الله سبحانه و تعالی سبب حسد آنها را بیان نمود که عبارت از غرور بی جای آن به عنوان یگانه وارثان بهشت برین است می فرماید: {قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ..} ضمیر در آیه : (وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ) به اهل کتاب راجع می شود زیرا ضمیر (وَقَالُوا) مرجع آن را تعیین می کند ، زیرا کسانی که این اعا را کرده بودند یهود و نصاری است و همین دو مکتب فکر به عنوان اهل کتاب شناخته می شوند کسانی که در مجاورت و همسایگی پیامبر صلی الله علیه و سلم قرار داشتند.

این سخنان جمعی و اتفاقی آنان است که ، گفتند: هرگز وارد بهشت نخواهد شد مگر کسی که یهودی و یا نصرانی باشد، اما به شکل انفرادی هیچ گروه به حقانیت گروه دیگر باور نداشت ، یهودیان مسیحیان را برحق نمی دانستند ، همین مسیحیان بودند که علیه مسیح علیه السلام جبهه گیری و اعلان دشمنی نمودند ، و مردم را به قتل آن انگیزه دادند ، و الله سبحانه و تعالی عیسی علیه السلام را از مکر و حيله آنان در امان داشت و شبیه آن را برایشان پیش نمود ، این آیت صراحت برد دشمنی دیرینه یهودیان و مسیحیان دارد می فرماید: (وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ. . .). و یهودیان گفتند: مسیحیان بر حق نیستند، و مسیحیان گفتند: یهودیان بر حق نیستند..

در مورد لفظ "هود" برخی ها گفته اند در اینجا به معنای یهود است ، ولی در معنی جمع ، زیرا لفظ " مَنْ " دلالت بر جمع می کند ، معنای جمع مناسب این لفظ است ، پس این هود جمع یهود است همانگونه ی که عوذ جمع عائد است، بخاطریکه در مقابل آن لفظ نصاری است و لفظ " نصاری " هم جمع است (89) البته این ادعای شان کذب محض است که از کبر و غرور ، قلب های مقفول آنها و آرزو های کاذبانه سر چشمه می گیرد ، تمنی می برند اما از حقیقت چیزی نمی داند ، از همین جهت الله سبحانه و تعالی حالت آنها را به تصویر کشده می فرماید: (تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ) کلمه امانی جمع امانیه است بروزن أفعال است اصل کلمه امانویه است و او و یاء در کنار هم جمع شدند و او ساکنه را به یا تبدیل نمودند، و قسم که قبلاً بیان کردیم ، این همان

---

89- الفارابی ، اسحاق بن ابراهیم ( ۵۱۴۲۲ ) معجم دیوان الأدب 3/314، الناشر: مؤسسة دار الشعب للصحافة والطباعة والنشر، القاهرة، ط، ۱.

چیزی است که اوز می بردند و اما چرا " تلک امانیهم " گفت اما " تلک امانیتهم " نه گفت بلکه به صیغه جمع ذکر کرد ، بخاطریکه جمع بر عموم دلالت می کند و مقصود آروزی های هریکی از آنها می باشد ، چراکه هرکدام مطابق آرزوهای شان قضاوت می کند نه مطابق اعمال و اسباب که برای رسیدن به آروهای شان روی دست می گیرند.

و در لفظ جمع تاکید وجود دارد تا این آرزو های شان جواب برای کبر و غرور و خواهشات شان باشد ، الله سبحانه و تعالی بخاطر بیان بی دلیل ، سبب و دروغ بودن آرزوهای آنان میگوید: (قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) رسول الله صلی الله علیه و سلم هم با همین الفاظ آنها را به مبارزه دعوت داد و گفت : اگر راست میگوید: دلیل و برهان تقدیم کنید ، الله سبحانه و تعالی نگفت طلب برهان را به ما موکل نماید ، زیرا او عالم به پنهان و آشکار است ، دروغ پردازی ها و افتراءات آنان را می داند ، الله سبحانه و تعالی در مورد آرزو های و تمنیات شان فسیله و داروی نموده است نه درمودر آنچه که مستحق استند ، زیرا کسی که می داند دلیل طلب نمی باشد ، اما بر پیامبر صلی الله علیه و سلم فرض می گرداند که از آنها دلیل مطالبه نماید ، این مطالبه دلیل بخاطر افتناع پیامبر صلی الله علیه و سلم بلکه برای بیان کذب آنها در ادعاهایشان است .

از آنها ارایه برهان را مطالبه نمود ، برهان بر دلیل قاطع و الزام آور اطلاق می شود که کوچکترین شبهه در آن راه نداشته باشد ، نزد آنها دلیل قطعی کجا حتی دلیل ظنی از کتاب منزل و سخنان گهربار پیامبر صلی الله علیه و سلم وجود ندارد.

بنابراین الله سبحانه و تعالی میگوید: (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) اجابت آنها را معلق به حرف ادات شک قرار داده است و آن عبارت از حرف " إن " است بخاطرکه آنها دروغ میگویند نزد آنها هیچ نوع دلیل وجود ندارد . سپس الله سبحانه و تعالی بیان نمود که دخول جنیت توسط اخلاص و عمل ممکن است نه تمنیات و آرزوهای کاذب فرمود:

{(بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)}

ترجمه : آری! هرکس که مخلصانه روی به خدا کند و نیکوکار باشد پاداش او نزد پروردگارش است، و نه ترسی بر آنها است و نه اندوهگین می گردند.

حرف " بلی " در کلام عرب در جواب نفی واقع می شود همانگونه ی که حرف " نعم " در جواب اثبات واقع می شود ، حرف بلی متضمن معنی اضراب است،<sup>(90)</sup> این جمله در حقیقت رد بر دروغگویان است که همواره آروزهای کاذبانه به دل می بندند ، زیرا جنت پاداش متقیان و پارسایان است نه از منکران و دروغگویان .

معنای ( مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ ) تسلیم دادن تمام نفس برای الله متعال است ، تمام اعضای جوارح ، تمام احساسات و عواطف و ضربان قلب اش از روی خلوص نیت منقاد ذات پروردگار است ، تنها از او می هراسد و تنها در برابر او امر و نواهی آن تن در می دهد ، تعبیر به وجه در زبان عربی به معنای تعبیر از ذات می باشد. ( كَلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ . . ) ( قصص آیه 88). هر چیزی هلاک شونده است جز ذات او . زیرا چهره مظهر ذات است ، توسط همین چهره رویاروی صورت می پذیرد ، توسط همین چهره سجد صورت می گیرد و مظهر طاعت و بندگی ، خشوع و خضوع و استجاب است.

انقیاد ذات بدون احسان در تمام اعمال و کردار ممکن نیست ، پس معنای ( وَهُوَ مُحْسِنٌ ) این است که او در تمام معاملاتش با مردم احسان و نیکوکاری داشته باشد ، آنها را در هنگام نیاز به دادمردم می رسد ، مستمندان را همکاری ، ستمدیدگان و دادخواهان را یاری ، بار ناتوانان را حمل می کند ، در برار داشته های خوب مردم با آنها حسد نمی ورزد ، دروغ نمی گوید ، کینه توزی نمی کند ، در بین مردم به سخن چینی نمی رود ، و سخن چینی را پیشه خود قرار نمی دهد ، قطع صلہ رحمی نمی کند ، در میان دوستان جدای نمی افکند ، این همه شامل معنا احسان می شود ، و خصوصیات ویژگیهای احسان قابل شمارش نیست ، و جمله ( وَهُوَ مُحْسِنٌ ) از لحاظ نحوی حالیه است ، به این مفهوم که شخص منقاد آمیخته با احسان و نیکوکاری است و از او جز احسان چیز دیگری سر نمی زدند.

تحقیق نحوی :

و حرف ( مَنْ ) از جمله أسماء شرط است و جمله ( أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ ) شرط، و جمله ( فَلَهُ أَجْرُهُ ) جزا است <sup>(91)</sup>، به این مفهوم که اجر و ثواب این احسان و انقیاد برای الله سبحانه و تعالی نزد الله است ، اما اجر

---

<sup>90</sup>-الازدی، محمد بن یزید(بی تا) المقتضب 332/2، ناشر: عالم الکتب. - بیروت، ابن الاثیر، المبارک بن محمد ( ۱۳۲۰هـ) البدیع فی علم العربیة 227/2، ناشر: جامعة أم القرى، مكة المكرمة - المملكة العربیة السعودیة، ط، ۱.

<sup>91</sup>- الخراط، احمد بن محمد ( ۱۴۲۶هـ) المجتبی من مشکل إعراب القرآن 42/1، ناشر: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشریف، المدینة المنورة ، بدون طبع.

و پاداش ادعاهای مغرور آمیز و تمنیات دروغین جز دوزخ چیز دیگری نمی باشد و دوزخ بد جای است، اما محسنان نه آنها از ناحیه عذاب هراسان اند و نه در برابر کار کردهای گذشته خود غمگین استند. از همین رو الله سبحانه و تعالی می فرماید: **وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** آنان نه از حساب و کتاب، نه از عقاب و نه برای کار های که از دست رفته است اندوهگین اند، داشتن اخلاص در نیت و احسان در عمل سبب عقاب نمی شود، بلکه آنها به سبب اطاعت و بندگی شان در امان الله استند، اما دیگران در روز قیامت بخاطر گمراهی، تکبر و غرور شان همواره از آینده ی خود می هراسد و بر گذشته ی خود حسرت می خورد.

## مقطع هفتم

### اختلاف بين اهل كتاب

#### ترجمه ، تخريج وتحقيق سوره البقرة آيه 113

{وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ}.

« ویهودیان گفتند: مسیحیان بر حق نیستند، و مسیحیان گفتند: یهودیان بر حق نیستند، در حالیکه آنها کتاب را می خوانند، همچنین کسانی که نمی دانند سخنی مانند سخن آنها گفتند، پس خداوند روز قیامت میان آنها در باره آنچه اختلاف می کردند داوری می کند.»

#### متن زهرة التفاسیر در آیت این مقطع

الاختلاف بين اهل الكتاب زعم اليهود أنه لن يدخل الجنة إلا من كان يهوديا، وزعم النصارى أنه لن يدخل الجنة إلا من كان نصرانيا، وهم بذلك قد جمعهم الغرور، والأمانى الكاذبة، لأن الاعتقادات الباطلة يجمع أهلها الأمانى الكاذبة، أو يستحسنون أعمالهم ويحسبون أنها الأمور الحسنة، لتزين لهم أعمالهم، ويحسبون أنهم يحسنون صنعا وأوهمهم تسيطر عليهم وتتردى بهم في مهاوي الضلال وفي هذه بين سبحانه وتعالى ما يفرقهم بعد أن أشار سبحانه وتعالى إلى ما يجمعهم. وما يفرقهم هو التناكر أو التكذيب والتضليل، فاليهود يقولون: ليست النصارى على شيء والنصارى يقولون ليست اليهود على شيء، ومعنى على شيء على شيء من العلم، ولا من الحق، ولا من الهداية، والتكثير لبيان عموم نفي الخير والأشياء الحسنة الطيبة التي ترفع صاحبها إلى مقام عال من الإنسانية الكاملة.

واختلفوا ذلك الاختلاف المفرق الذي يجعل كل فريق منهم في جانب مع أنهم علماء بالكتب السماوية، ونزل عليهم في أصل نحلتهم رسول من الله تعالى رب العالمين؛ ولذا قال تعالى موبخا مبينا سوء تفكيرهم: {وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ}، والمراد الكتاب أي يقرأونه، ويعلمون ما فيه إن أرادوا ولم يحرفوه، وفيه الميزان بين الحق والباطل، وما فيه رضا الله، وما فيه غضبه، وفيه بيان ما يرفع، وبيان ما يخفض، ولكن أهواءهم هي التي تحكمهم، والهوى يفرق، والحق يجمع، والحق يهدي، والهوى يضل.

وإن هذا النوع من التفكير الخاضع للأهواء المرديّة الذي يسرف فيه صاحبه لا يفترق فيه من أوتي علم الكتاب عمن لم يؤت علما بكتاب، ولذلك كان المشركون يقولون مثل قولهم، لأن المنزح واحد، وأهل كل ملة

یقولون مثل قولهم إذا كان مصدر الحكم الهوى والشهوة؛ لأن كل حزب بما لديهم فرحون، ولذا قال تعالى: {كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ} أي قالوا ليس غيرهم على شيء من الحق والخير، بل الحق عندهم دون غيرهم وزينت لهم أفعالهم، فلم يروا غيرهم يستوجب الجنة فهي لهم وحدهم دون غيرهم.

ولعل عذرهم في عدم العلم، أما الذين يتلون الكتاب من يهود ونصارى فما عذرهم؟

وقد بين سبحانه وتعالى أنه هو الذي يفصل بينهم يوم القيامة، فقال تعالت آياته: {فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ}، أي ليست أمورهم سدداً بديلاً لا حكم فيها يحكم، ولا الأهواء هي التي تتحكم، بل هناك الحاكم الذي لا تخفى عليه خافية في الأرض والسماء، وهناك يوم يكون فيه الميزان والحكم؛ ولذا قال: {فَاللَّهُ يَحْكُمُ}، أي الذي يحكم، هو الذي يعلم صغائر الأمور وكبيرها، هو الذي يحكم وسيكون حكمه الفصل يوم القيامة يوم يقوم الناس لرب العالمين، وموضوع حكمه تسامى في علمه وعدله وما كانوا فيه يختلفون أي الأمر الذي كانوا فيه يختلفون ويتجدد خلافهم آنأ بعد آن وهذا كقوله تعالى: {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ}، وإن الله تعالى نهى نبيه الأمين - صلى الله عليه وسلم - عن أن يكون من الذين يفرقون دينهم شيعا، ونهيه نهى لأمته، فقال تعالى: {إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَأَسْتَمِ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ}، ومع هذا الخبر الناهي الذي فيه العبرة وقع المسلمون في الاختلاف ولا حول ولا قوة إلا بالله.

### ترجمه زهره التفاسير در آیت این مقطع

اختلاف اهل کتاب بر سر وراثت بهشت، یهودیان چنین می پنداشتند که جز یهودی هیچ کسی دیگری وارد بهشت نمی شود، و مسیحیان هم چنین می پندارند که جز مسیحی کسی دیگری وارد بهشت نمی شود، و عامل بزرگ که این دو گروه را بر محوریت این گونه باورها جمع نموده است، تکبر و غرور بی جا و امیدها و آرزوها کاذبانه و بلند پروازانه ی آنها می باشد، زیرا عقاید باطل و باور های خرافی همواره برای پیروانش آرزوهای کاذبانه و نوید بخش می دهد، و یاهم اعمال باطله ی آنها را زیبا جلوه می دهد تا آنان فکر کنند کارهای خوبی را انجام می دهند، این باطل اندیشی و اوهام پرستی بر روح، روان و عمل کردهای آنان چیره می شود و سر انجام آنها را در مهلکه های ضلالت و گمراهی می افکند. الله سبحانه و تعالی در این آیت بر عوامل افتراق یهودیان و مسیحیان بعد از ذکر عوامل اتحاد آنها ( داشتن پیامبران برحق، کتاب سماوی و دانشمندان با معرفت به محتوی تورات و انجیل) اشاره نموده است، علل افتراق و اختلاف اهل کتاب را سه چیز معرفی نمود است: تنکیرو عدم یکدیگر پذیری، تکذیب و باطل پنداشتن یکدیگر و تضلیل و گمراه خواندن یکدیگر می باشد، بر اساس این سه اصل یهودیان میگویند: مسیحیان از هیچ حقیقتی برخوردار

نیستند، و مسیحیان میگویند: یهودیان از هیچ حقیقتی برخوردار نیستند، مفهوم سخنان آنان این است که باور های آنان بر اساس داده های علم، و اصول حقایق و هدایت استوار نیست، زیرا واژه «شیء» نکره بوده و برای بیان نفی تمام کار های نیک و اشیاء زیبا به کار می رود که دارنده گان آن را بر مدارج علیای انسانی نائل می گرداند.

این گونه برخورد های غیرمنطقی و اختلافات سلیقوی سبب شگاف بزرگ، جدای و تفرقه های دائمی بین مکتب یهودیان و مسیحیان گردید، درحالیکه دانشمندان هر دو مکتب با کتاب آسمانی آشنا بودند، و برای پیشبرد دین و آئین اصلی آنان پیامبران از سوی رب العالمین فرستاده شد، از همین رو الله سبحانه و تعالی باطل اندیشی آنها را مورد نکوهش قرار داده می فرماید: {وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ} منظور از کتاب همان کتاب دست داشته ی یهودیان و مسیحیان است، کتاب های که همواره آنها را به عنوان کتاب آسمانی می خواندند و اگر میخواستند احکام آن را بدون تحریف فرا می گرفتند، این کتاب ها میزان شناخت حق و باطل، رضایت و عدم رضایت پروردگار و موجب رفعت و بلندی مقام و جایگاه و پستی و ذلت انسان است، ولی باکمال تأسف هوا و هوس بر آنان حاکم است، هوا پرستی همواره باعث تفرقه و جدای و ضلّت و گمراهی است و حق پرستی همواره عامل وحدت، یکپارچگی و هدایت و رستگاری است. در این گونه اندیشه های پست، منحط و تابع آروزها و امیدها بین عالم و جاهل فرق نیست، از همین جهت مشرکان عرب هم به همین باور بودند، زیرا محل نزاع و مصدر حکم یکی است، پس وقتی که مصدر حکم شهوت و آرزوها کاذبانه باشد هر ملت خود را برحق و ملت مخالف را بر باطل می پندارد، و هر حزب و جماعت به داشته های خود شادمان هستند، چنانچه الله سبحانه از همین حقیقت پرده برداشته می فرماید: {كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ} هر ملت خود را برحق و اعمال خویش را درست دانسته دیگران بر باطل و اعمال شان را نادرست قلم داد نموده میگوید: دیگران از هیچ حقیقت و خیر برخوردار نیستند، بلکه حق تنها با آنها است و بهترین اعمال، اعمال و افعال آنها است، پس وارث واقعی بهشت هم تنها آنها هستند دیگران قطعاً وارد بهشت نمی شوند. اما شاید برای مشرکان عرب عدم انزال کتب، ارسال رسل و عدم علم، معرفت به کتاب های آسمانی عذر پنداشته شود، اما یهودیان و مسیحیان با داشتن کتاب منزل، پیامبران مرسل و داشتن احبار و رهبان چه عذر خواهند داشت؟ الله سبحانه و تعالی حل و فصل و داروی این قضیه را در روز قیامت از صلاحیت های خویش دانسته می فرماید: {قَالَ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ}

کارهای آنان طوری که ادعا دارند درست نیست که مورد قضاوت قرار نگیرد و تحت تأثیر و سیطره هوا و هوس در نیاید بلکه همه عمل کرد های آنان قابل بازرسی است، و برای باز رسی حاکم مطلق وجود دارد که هیچ کار مخفی و نهانی براو پنهان نمی ماند، و در روز قیامت برای باز رسی اعمال تروز و داور

وجود دارد، می فرماید: (فَاللَّهُ يَحْكُمُ) او کسی که در روز قیامت داوری و قضاوت می کند ذات است که بر همه امور صغیره و کبیره آگاه است، و فیصله او در آن روز قطعی و نهایی است، و موضوع قضاوت و داوری قضیه مختلف فیه و قضایای دیگری است که وقتاً فوقتاً بین آنان مورد منازعه و کشمکش قرار می گیرد، قضاوت و داوری در مورد این قضیه زبینه علم و عدالت است، و علم کامل و عدالت تام از ویژگیهای قاضی حقیقی و پروردگار احکم الحاکمین است، داوری در مورد این قضیه مانند داوری در مورد قضیه ی دیگری است که پروردگار در مورد آن می فرماید: {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ} (92).

ترجمه: « به راستی خداوند در میان مؤمنان و یهودیان و صابئین و مسیحیان و مجوس و مشرکان، در روز قیامت داوری خواهد کرد. خداوند بر همه چیز آگاه است.»

الله سبحانه و تعالی پیامبر صلی الله علیه و سلم را دستور می دهد از جمله کسانی که آیین خود را پراکنده ساختند و دسته دسته کردند نباشید، و منع پیامبر صلی الله علیه و سلم در حقیقت منع امت از چند دستگی است، {إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسَنَتُ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ} (93).

ترجمه: بی گمان کسانی که آیین خود را پراکنده ساختند و دسته دسته شدند، تو به هیچ وجه از آنان نیستی، و به راستی که کار آنها با خداست، سپس (خداوند) آنان را به آنچه می کردند آگاه می سازد. متأسفانه! باوجود این دستور نصیحت آمیز پروردگار اختلاف شدید در ادوار مختلف تاریخی بین مسلمانان از لحاظ فکری، سیاسی بوقوع پیوسته است، لا حول ولا قوة إلا بالله.

92- سوره حج آ: آیه: 17.

93- سوره أنعام: آیه: 159.

## مقطع هشتم

### مساجد مکان عبادت الله متعال و عدم ممانعت از آن

#### ترجمه ، تخریج و تحقیق سوره البقرة آیه 14-115

{وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَنَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ}.

ترجمه: ( از جمله دشمنی ایشان نسبت به یکدیگر، و نسبت به مسلمانان این است که بعضی از قبيله ها معابد قبيله هاي ديگر را خراب نمودند و مسلمانان را از ورود به مسجدالحرام باز داشتند) و چه کسی ستمگرتر از کسانی است که نگذارند در مساجد و اماکن عبادت خدا، نام خدا برده شود، و در ویرانی آنها بکوشند؟ شایسته اینان نبود که چنین (گناه بزرگی را مرتکب شوند و این کارها را) بکنند، بلکه می بایست (حرمت معابد را نگهدارند و) جز خاشعانه وارد آنها نشوند. بهره آنان در دنیا زبونی و رسوائی، و در آخرت عذاب بزرگی است، خاور و باختر (و همه جهات دیگر) از آن خدا است، پس به هر سو رو کنید، خدا آنجا است. بی گمان خدا گشایشگر است (و بر مردم تنگ نمی گیرد) و بسی دانا است. به قصد و نیت کسی که بدو روی می آورد.

#### متن زهره التفاسیر در آیات این مقطع

ذكر الله سبحانه وتعالى ما يتوهمه أهل الكتاب وما يجري بينهم من خلاف يكفر فيه بعضهم بعضا، وأن المشركين يفعلون مثل فعلهم، ويقولون مثل قولهم، بعد ذلك ذكر أمراً حدث من أهل الكتاب ومن المشركين معا، وقد جمعهم الأمانى الكاذبة كما جمعهم الاعتداء على بيوت الله تعالى التي خصصت لعبادته فقد وقع ذلك من اليهود والنصارى إذ يمنعون غيرهم من المسجد الأقصى حتى دمره المتمردون من المغول والرومان والنصارى، منعوه أيضا بعد أن دخل قسطنطين وحرف النصرانية في مجمع نيقية على ما هو معروف، والمشركون منعوا المسلمين من حج بيت الله الحرام وصدوا المسلمين في الحديبية. فالمنع من المساجد وقوله تعالى:

{وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ}، مَنْ هنا للاستفهام بمعنى إنكار الوقوع أي النفي، فالمعنى لا أحد أظلم ممن منع مساجد الله أن يذكر فيه اسمه، فقوله: {أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ}، بدل من المساجد، والمنع إنما هو من أن يذكر فيها اسمه وأضيف إلى المساجد للإشارة إلى أن ذلك اعتداء عليها، والاعتداء عليها اعتداء على الله سبحانه وتعالى؛ لأنها مساجد الله تعالى؛ إذ قد خصصت لعبادته سبحانه وتعالى، ومنع أن يذكر فيها اسمه، منع من ذكر الله تعالى وهو أكبر الأثام ثم المنع أهو من مسجد واحد، أم منع من مساجد متعددة، أو حكم عام - وهو الظاهر - أم ذكر لوقائع معينة؟ قال بعض العلماء، وعلى رأسهم ابن جرير الطبري إن المراد مسجد واحد، وهو المسجد الأقصى، إذ منع النصارى الصلاة وذكر الله فيه، وخرّبوه بعد أن حرقوا النصرانية ودخلوا في الديانة المحرفة.

وقال الأكثر من المفسرين: إن الكعبة المكرمة هي التي منع المشركون في مكة أن يذكر فيها اسم الله تعالى، وذلك عام الحديبية فقد منعوا النبي - صلى الله عليه وسلم - والمسلمين من أن يدخلوا البيت الحرام. وعلى رأس هذا الفريق من مفسري السلف الحافظ ابن كثير رضي الله تبارك وتعالى عنه ولنترك الكلمة له قال: والذي يظهر لي القول الثاني وهو أن المنع كان من البيت الحرام، وروي عن ابن عباس أن النصارى منعت اليهود الصلاة في بيت المقدس؛ لأن دينهم أقوم من دين اليهود وفي ذلك نظر وكانوا أقرب منهم، ولم يكن ذكر الله من اليهود مقبولاً؛ لأنهم لعنوا من قبل على لسان داود وعيسى ابن مريم ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون، وأيضاً فإن الله تعالى لما وجه الذم في حق اليهود والنصارى شرع في ذم المشركين الذين أخرجوا الرسول - صلى الله عليه وسلم - وأصحابه من مكة ومنعوه من الصلاة في المسجد، وأما اعتماده أي ابن جرير على أن قريشاً لم تسع في خراب الكعبة؛ فأى خراب أعظم مما فعلوا؟! أخرجوا عنها رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأصحابه واستحذوا عليها بأصنامهم وأندادهم وشركهم كما قال تعالى: {وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أُولِيَاءُهُ إِلَّا الْمُتَفُونُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ}.

وقال تعالى: {مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ}، إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ}، ويسترسل الحافظ ابن كثير في سوق الآيات الدالة على منع المشركين من أن يدخل المؤمنون البيت الحرام، وفسر تخريب البيت لا بمعنى تدميره ونقض بنيانه.

كما تمسك ابن جرير، بل فسر التخريب بمعنى خلوها من العبادة الحق، وإن ذلك هو الأقرب إلى الدلالة اللفظية؛ لأن الله تعالى لم يقل تخريبها أو تدميرها كما عبر عن اليهود إذا دخلوا المسجد كما دخلوه أول مرة، حيث قال: {وَلِيُنذِرُوا مَا عَلَّمُوا تُنبِئًا}، وإنما عبر في هذا المقام فقال: {وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا}، أي أنهم بهذا المنع من ذكر الله تعالى سعوا في خرابها. وأي خراب لبيت

من بيوت العبادة المخصصة لها ولذكر الله أعظم من منع هذا الذكر؟ ولذلك اختار ابن كثير أن يكون الذي منع ذكر الله تعالى فيه هو البيت الحرام، إذ منعوا المؤمنين من دخوله، وقد قال تعالى في ذلك: {هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَلَوْلَا رَجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّوهُمْ فَتُصِيبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَعِيرٌ عِلْمٌ لِيُدْجَلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا}، فالخراب هو خلوها من العبادة. والبيت المسكون يكون خرابا إذا خلا من السكان، ويقول الحافظ: ليس المراد بالعمارة زخرفها وإقامة صورتها فقط، إنما عمارتها بذكر الله تعالى فيها، وإقامة شرعه. وإن هذا الكلام ينتهي لا محالة إلى أن الكلام في المنع من مساجد الله تعالى المنع فيه كان من مسجد معين هو البيت الحرام، فلماذا عبر إذن بقوله تعالى: {وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ}، فلماذا ذكر المساجد بدل المسجد؟ ونقول في ذلك إن المنع كان في مسجد، وهو سبب النزول والاستنكار والظلم فيه شديد، ولكن الظلم يكون أيضا في المنع من غيره، فالسبب إذا كان واحداً، قد يكون الحكم أوسع شمولاً، ويكون الظلم في منع أي مسجد، ولأن التعبير بالجمع يدل على أن المنع ظلم لما يكون من جنس المساجد كلها، ولا يختص بواحد من بينها ولقد قرر الله تعالى لهم عقوبة الدنيا، بأن ينزل الله على هذا المانع الظالم عقاباً دنيوياً صارماً، وهو أنهم لا يدخلونها، لأن من سكن مكانا اعتدى فيه لا يدخله، والجزاء من جنس العمل، وقد نبأنا القرآن الكريم بأن العقاب سينزل بهم، وأن مكة وما حولها ستكون في قبضة أهل الإيمان، وأنهم من بعد ذلك لا يملكون منعاً به بل قد يُمنعون إن شاء الله تعالى؛ ولذا قال تعالى: {أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ}، الإشارة في أولئك إلى الذين منعوا مساجد الله تعالى أن يذكر فيها اسمه، والإشارة إلى موصوف تدل على أن هذه الأوصاف علة الحكم أو الخبر، وهو ألا يدخلوها إلا خائفين، وقد عبر الله عن ذلك بقوله تعالت كلماته: {مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ}، أي ما كان يسوغ لهم أن يدخلوها إلا وقد خرجت من أيديهم فلا يدخلون مستمكنين قاعدين مستقرين، بل يدخلونها مضطربين فيها خائفين من أن يؤخذوا بظلمهم عالمين أنها بعيدة عليهم، وليست مكان استقرار، وقال ابن كثير: إن هذه الأخبار معناها الطلب أي لا تمكنوا هؤلاء إذا قدرتم عليهم من دخولها إلا تحت هدنة، وهذا النص لما فيه من أمر وطلب فيه بشارة بأن أمرهم زائل، وأنه خارج من أيديهم إلى أيدي محمد وأصحابه.

وذكر الله تعالى عقاباً دنيوياً آخر وهو أنهم يلحقهم الخزي بعد استعلائهم، والذل بعد استكبارهم، فقال تعالى: {لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ}، وهو أن يخرج البيت من أيديهم، ويكون أمره لغيرهم، وأن تهدم أصنامهم، وترمى من فوقه، ويظهر بناء البيت المكرم من رجسهم، ثم أن يُمنعوا من البيت إلا أن يكونوا مؤمنين وقد مُنعوا من البيت، فقال تعالى: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا...}، وقد بُلِّغَ أبو بكر في السنة - التاسعة عندما كان أميراً على الحج، بالأل يطوف بالبيت مشرك قط وقد

أشرنا في بدء كلامنا بهذه الآية الكريمة بأن اليهود قد منعوا من بيت المقدس وخرّبوه، والنصارى، وقلنا أنهم فعلوا ذلك بعد أن حرفوا الإنجيل، وآمنوا بالتثليث.

ولقد جاء في عبارة ابن كثير أنهم - أي النصارى - خير من اليهود، وأنهم أقرب اعتقاداً، ونقول إن هذا ليس بصحيح. إنهم لا يقلون فساداً في اعتقادهم عن اليهود، وإنهم ملة واحدة في سوء الاعتقاد، وضياع الإيمان، وإذا كان بعض النصارى في عصر النبي - صلى الله عليه وسلم - كانوا أقرب مودة للذين آمنوا، فجلهم آمن واهتدى، ومن بعد ذلك فهم واليهود على سواء في العداوة الأثيمة.

والآية كما قال بعض المفسرين تشمل المشركين والنصارى واليهود، فالمشركون منعوا المسجد الحرام أن يذكر فيه اسم الله تعالى، والنصارى منعوا اليهود وخرّبوا المسجد الأقصى، واليهود بما حرفوا وبما عصوا واعتدوا، وبكفرهم عجزوا عن حماية المسجد الأقصى فدمره القوم عليهم تدميرًا.

وإن الذين قالوا هذا: إن هؤلاء جميعاً نالهم خزي الدنيا، فالمشركون بإزالتهم أصنامهم، ومنعهم من دخول البيت وهم مشركون، واليهود والنصارى بالجزية تفرض، ويدفعونها خائفين غير مستكبرين.

ثم ذكر سبحانه العذاب الأثيم والأشد في الآخرة فقال تعالى: {وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ}، وقوله لهم معناه أنه مختص بهم، ونكر العذاب لشدته، ووصف بأنه عظيم لقوته.

وكان اليهود الذين يسكنون النبي - صلى الله عليه وسلم - في المدينة وعقد معهم العقود، وانتهكوا حرمتها، ونقضوها - كثيري القول في الإسلام، لا يتركون أمرًا يظنونه مكيدة للمسلمين إلا فعلوه، ولا علما علموه فيه إلا نابذوه وأشاعوا بين المسلمين الشك كانت القبلة ابتداء - وقد هاجر النبي - صلى الله عليه وسلم - إلى بيت المقدس، فأخذوا يشيعون في المؤمنين تبعية محمد - صلى الله عليه وسلم - إلى دينهم، وقد كان من قبل يتجه إلى القبلتين، ولكن لما هاجر كانت مكة تحت سلطان الشرك وفي قبضته والأوثان حولها ولم يكن في ظاهر الأمر أنها ستخرج من أيديهم، وإن كان أخذ يضايقهم في غيرهم؛ الرائح إلى الشام، والقافل منها

مكث المؤمنون على الاتجاه إلى بيت المقدس في صلاتهم ستة عشر شهرا حتى أذن الله تعالى بأن الأمور ستخرج من أيديهم، وقاربت غزوة بدر الكبرى في علم الله تعالى، فحول القبلة إلى الكعبة، وكان النبي - صلى الله عليه وسلم - حريصا على تحقيق ذلك، وكان يقلب وجهه في السماء طالبا داعيا، فحوله الله تعالى إليها، فأخذ اليهود يشددون غمهم في القول لهذا التحويل، ويتخذون ذلك سبيلا للطعن في محمد - صلى الله عليه وسلم - ودينه، ويقولون إن ذلك تقلب في الإيمان واضطراب في معرفة الحق، كيف يتغير من القبلة الحق - في زعمهم - إلى ما دونها، وهم سفهاء حقا في كلامهم.

وقد بين الله سبحانه أن ذلك لا يتعلق بلب الإيمان، فالقلب موطنه، والله يختار أي مكان يكون القبلة وذلك مثل قوله تعالى: {لَيْسَ البِرُّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ المَشْرِقِ وَالمَغْرِبِ وَلَكِنَّ البِرَّ مَنْ آمَنَ باللهِ وَاليَوْمِ الآخِرِ

وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ }،

لما كثر لخط اليهود قال تعالى:

{وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ}، أي أن الأرض كلها ملك لله سبحانه وتعالى مشرقها ومغربها، وما بينهما، والمشرق المكان الذي تشرق منه الشمس، والمغرب، المكان الذي تغرب فيه، ولا فضل لمكان على مكان إلا باختيار الله تعالى له، {فَأَيُّمًا تُوَلُّوا فَنَمَّ وَجْهُ اللَّهِ}، أيما شرطية دالة على المكان وتولوا الفعل مجزوم بها، لأنه فعل الشرط، والجواب دل عليه فثم وجه الله أي فولوه واتجهوا إليه، فإن هناك وجه الله تعالى، فثم بمعنى مكان أو هناك وجه الله، والمراد ذاته العلية الكريمة وعبر بالوجه لأن الوجه بالنسبة للعباد هو الجزء الواضح البادي، وإذا رؤي فقد رؤيت الذات، ولذا كان في التحدث عن الله تعالى الوجه هو الذات، كما قال تعالى: {كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ}،

ومعنى {فَنَمَّ وَجْهُ اللَّهِ}، ولأوا وجوهكم فإنكم ستجهون إلى الله تعالى إذ ستجدون الله بنوره وجلاله في أي مكان. ولا يضير الإيمان أن يتغير الاتجاه من قبله إلى قبله؛ لأنه حيث كان يجد الله فيتجه، والأمر إليه سبحانه في اختيار مكان اتجاه المؤمن.

ثم ذيل سبحانه وتعالى الآية بقوله تعالى: {إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ}، والسعة بالنسبة لله تعالى سعة الملك، فאלله تعالى واسع ملكه وسلطانه لا يقتصر ملكه وسلطانه على مكان دون مكان، بل كله في ملكه سبحانه الذي وسع ملكه كل شيء، وهو عليم بما يجري فيه، فالعبادة المخلصة المحسنة يعلمها ويصل إلى صاحبها ثوابها، سبحانه وتعالى... اللهم أحسن عاقبتنا في الأمور كلها، وأجرنا من خزي الدنيا وعذاب الآخرة.

### ترجمه متن زهره التفاسير در آیات این مقطع

الله متعال در این آیه امری را ذکر میکند که اهل کتاب در موردش ظن گمان داشته و در موردش اختلاف کرده اند و برخ دیگری را تکفیر کرده اند، و مشرکین مکه نیز عمل آنان را انجام داده و چون سخن آنان را میگفتند. و سپس امری را ذکر میکند که از اهل کتاب و از مشرکین مکه صادر میگردد یعنی آن چنانی که آنان در خواسته های دروغین جمع شده و متفق بوده اند در تعدی و تجاوز بر مساجد و مکان های عبادت الله متعال نیز توافق نظر داشته اند. منع از مساجد از یهود و نصاری صادر میگردد چون آنان غیر

از خود شان را از رفتن به مسجد الاقصی منع میکردند تا اینکه مغل‌ها<sup>(94)</sup> رومی‌ها و نصرانی‌ها آن را تخریب نموده‌اند و همچنان بعد از اینکه قسطنطنی‌ها وارد بیت المقدس شدند نصرانی‌ها مانع آنان از داخل شدن به بیت المقدس گردیدند که این همه واقعات قبل از آمدن اسلام واقع شده است، اینچنین مشرکین مکه مسلمانان را از عبادت در بیت الحرام و ادای مناسک حج منع میکردند و مانع مسلمانان از وارد شدن به بیت الله در سال صلح حدیبیه گردیدند انیهمه صورت‌های منع از مساجد بوده که از یهود، نصاری و از مشرکان مکه صادر شده است.

لذا الله متعال این کار آنان را ظلم خوانده فرمود: {وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ} و چه کسی ستمگرتر از کسانی است که نگذارند در مساجد و اماکن عبادت خدا، نام خدا برده شود، و در ویرانی آنها بکوشند؟ شایسته اینان نبود که چنین (گناه بزرگی را مرتکب شوند و این کارها را) بکنند، بلکه می‌بایست (حرمت معابد را نگهدارند و) جز خاشعانه وارد آنها نشوند. بهره آنان در دنیا زبونی و رسوائی، و در آخرت عذاب بزرگی است.

حرف "مَنْ" (95) در ابتدای این آیه برای استفهام انکاری است یعنی الله متعال از واقع شدن چنین عملی انکار نموده و آن را نفی میکند و معنای آیت چنین میشود که (نباید کسی چنین کاری را انجام دهد) اگر چنین کاری انجام شود آیا کسی ظالمتر از انجام دهنده آن بوده میتواند؟ و سپس می‌گوید: این فرموده الله متعال: {أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ} بدل از مساجد میباشد و مراد از منع، منع از یاد الله متعال (نماز خواندن، ذکر، اذکار و تلاوت قرآن) است و در اضافت منع بسوی مساجد اشاره به آن است که این کار تعدی در حق

---

94- یکی از اقوام زرد پوستی است که اصلاً در قسمتی از آسیای مرکزی و شرقی زندگی می‌کردند. این قوم از طوایف متعدد مرکب بوده‌اند که از جهت کثرت عدد خانواده و وسعت اراضی بایکدیگر اختلافات بسیار داشته‌اند و مهمترین این طوایف عبارت بودند از: تاتار، قفقزات، قیات، اویرات، آرلاد، جلایر، کرائیت و... بعدها این اقوام را بنابر تسمیه جزء برکل ابتدا بر تاتار و سپس مغول نامیدند.

دهخدا، علی دکبر، (۱۳۸۲)، لغت نامه دهخدا، جلد ۱۰، ص ۲۵۳، ناشر: موسسه فرهنگی برهان-تهران.

95- {وَمَنْ أَظْلَمُ}: استفهام انکاری بوده که افاده نفی را میکند لذا این جمله خبریه است. من اسم استفهام در محل رفع مبتدا و "أظلم" خبر آن است این استفهام دلالت بر آن دارد که منتهای ظلم همین است. {أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ} این جمله بدل از مساجد است و یا اینکه به تقدیر "کراهیه من أن یذکر" مفعول واقع میشود حرف جر بنسبت طول کلام حذف شده است و یا اینکه این جمله مفعول دوم برای "منع" است و مراد از منع مساجد منع از عبادت، تلاوت، ذکر و تعلیم دین در مسجد است. مُشْکِلُ إعراب القرآن ۱۸/۱

مساجد و تجاوز بر آن بوده و نیز تعدی بر حقوق الله متعال بوده است زیرا مساجد جای ادای حق الله سبحانه میباشند، چون مساجد برای عبادت الله تخصیص یافته است منع عبادت الله از بزرگترین گناهان میباشند. و از اینکه مساجد جمع ذکر شده است اشاره به آن است که گناه منع از یک مسجد کمتر از گناه منع از چند مسجد میباشند. و یا جمع ذکر شدن مساجد برای بیان عمومیت بوده و حکم عام میباشند و یا اینکه نزول این آیت بنا بر وقایع معین بوده است.

در این مورد بعض علماء که در رأس آنها ابن جریر طبری است گفته اند: مراد از آن مسجد خاص یعنی مسجد الاقصی بوده، چون نصرانی ها مسلمانان را از عبادت و ذکر الله متعال در آن منع کردند و بعد از اینکه نصرانی ها در دین محرفه داخل شدند مسجد اقصی را تخریب نمودند<sup>(96)</sup>.

و تعداد زیادی از مفسرین میگویند: <sup>(97)</sup> مراد از آن کعبه و مسجد الحرام میباشند که مشرکین مکه مؤمنان را از عبادت در آن منع می کردند که در سال صلح حدیبیه رسول الله ه و مسلمانان را از وارد شدن بیت الحرام و ادای مناسک منع کردند که در رأس آن ها از مفسران سلف ابن کثیر رحمه الله میباشند. این بحث را با تفصیلهای او (ابن کثیر) و اگذار مینمایم و به نظر من قول دوم یعنی منع از مسجد الحرام راجح میباشند. و سپس قول ابن عباس را نقل میکند، که در آن اشاره به دید گاه سوم (منع یهود از عبادت در بیت المقدس از طرف نصرانی ها) میباشند زیرا آنها دین خود شان را دین محکم نسبت به دین یهود میدانستند و این قول نیز درست نبوده زیرا در بطلان دین هر دو (یهود و نصاری) برابر اند البته در این فرموده الله متعال اشاره ی به منع یهود از طرف نصاری نشده است غیر اینکه قبل نزول قرآن یهود بر زبان داود و عیسی بن مریم لعنت کرده شده است. الله متعال از مذمت یهود و نصاری فارغ شد به تعقیب آن مذمت مشرکین مکه را نیز مینماید چون آنها رسول الله ه و اصحابش را از مکه بیرون کردند و از عبادت در مسجد الحرام منع کردند. اما اعتماد ابن جریر طبری رحمه الله را که گفته است: در آیت از تخریب مساجد نیز تذکر شده است و مشرکین مکه این کار را نکرده اند بلکه برعکس کعبه را اعمار نموده اند، آیا بیرون کردن رسول الله ص و اصحابش و تخصیص دادن کعبه بر اصنام بزرگتر از تخریب آن نیست<sup>(98)</sup>.

96- طبری، محمد بن جریر (۱۴۲۲ه) تفسیر طبری 2 / 523. الناشر: دار هجر للطباعة والنشر والتوزیع والإعلان، ط، ۱.

97- ابن عباس، ابن زید، ان کثیر و.... تفصیل دیده شود: تفسیر طبری ۲/ ۵۱۹، و ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۱۹ه) تفسیر القرآن العظیم لابن ابی حاتم ۱/ ۲۱۰، الناشر: مکتبة نزار مصطفى الباز - المملكة العربية السعودية، ط، ۱.

98- تفسیر طبری ۲/ ۵۲۰

چنانچه الله متعال فرموده است: {وَمَا لَهُمْ إِلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَائُوهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ} (99).

ترجمه: چرا خداوند آنان را عذاب نکند، در حالی که ایشان (مسلمانان را) از مسجدالحرام باز می دارند؟ آنان هرگز سرپرستان مسجدالحرام نمی باشند، بلکه تنها کسانی حق این سرپرستی را دارند که پرهیزگار باشند، و لیکن غالب آنان (از این واقعت) بی خبرند.

و همچنان الله متعال در آیه دیگری فرموده است: {مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ، إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ} (100).

ترجمه: مشرکانی که به کفر خویش گواهی می دهند حق ندارند مساجد خدا را (با عبادت یا تعمیر و نظیف و خدمت) آباد کنند. آنان اعمالشان هدر و تباه است (و اجر و مزدی به کارهایشان تعلق نمی گیرد) و جاودانه در آتش دوزخ ماندگار می مانند.

ابن کثیر رحمه الله آیاتی را در مورد منع مشرکین از داخل شدن مؤمنان در بیت الحرام نقل نموده و در مورد تخریب گفته است: تخریب مساجد بمعنای انهدام و از بین بردن تعمیر آن نیست آنچنانی که ابن جریر طبری به آن استدلال کرده است. بلکه مراد از تخریب خالی گذاشتن مساجد و معطل کردن مساجد از عبادت است و این تفسیر به دلالت لفظی نزدیکتر است. زیرا الله سبحانه صریحا تخریب و ویرانی را نگفته است آنچنانی که از یهودیها چنین تعبیر نموده فرموده است: {وَلِيَتَّبِعُوا مَا عَلَّمُوا تَنْبِيْرًا} (101). و بر هر که و هرچه دست یابند بکشند و در هم کوبند.

و در این آیت کلمه "سعی" را بکار برده فرموده است: {وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا}.

ترجمه: اینها به این ممانعت از ذکر الله تلاش میکنند که مساجد را به ویرانه تبدیل نمایند چون منع از یاد الله در مساجد بزرگتر از تخریب آن است بناء ابن کثیر رحمه الله نیز قول دوم را اختیار کرده است که مراد از منع ذکرالله در بیت الحرام میباشد چون اینان مؤمنان را از داخل شدن در آن وادای عبادت منع کردند.

---

99-سوره انفال: آیه 34.

100-سوره توبه: آیه 17-18.

101-سوره اسرا: آیه 7.

چنانچه در آیه دیگری الله متعال صریحا فرموده است: {هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّوهُمْ فَتُصِيبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَغَيْرِ عِلْمٍ لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا} (102).

ترجمه: آنان همانهایی هستند که کفر ورزیده اند ، و از ورود شما به مسجدالحرام جلوگیری کرده اند ، و نگذاشته اند قربانیهایی که با خود نگاه داشته اید به قربانگاه برسند . اگر مردان و زنان مؤمنی را لگدمال نمی کردید که ( در میان آنان هستند و ) شما ایشان را نمی شناسید و از این راه عیب و عار و زیان و ضرری ناآگاهانه به شما نمی رسید ( خداوند هرگز مانع این جنگ نمی شد. دست شما را از ایشان کوتاه کرد ) تا خدا هر که را بخواهد غرق رحمت خود سازد ( و جامه ایمان به اسلام را به تن او کند ). اگر ( کافران و مؤمنان ضعیفی که در مکه نهانی ایمان آورده اند ) از یکدیگر جدا می بودند ، کافران ایشان را ( با غلبه شما بر آنان ) به عذاب دردناکی گرفتار می کردیم.

خراب درحقیقت به معنای خالی بودن مساجد از عبادت گزاران است (103) ، و حافظ ابن کثیرمیگوید: مراد از آبادی مساجد زیبایی و آراستن تعمیر آن نیست بلکه اعمار مساجد همانا به یاد و عبادت الله و اقامه شرع خواهد بود پس منتهای کلام اینست که منع از مساجد الله مسجد معین یعنی بیت الحرام بوده است ، چنانکه الله متعال از آن به این الفاظ تعبیر نموده فرمود: (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ) اما ذکر جمع در عوض مفرد در این است که ممانعت از یک مسجد خاص بوده که بیت الحرام است و قضیه منع رسول الله ه و مؤمنان سبب نزول این آیت بوده است که علاوه بر منع، مظالم و منکر های دیگری نیز در آن صورت گرفته است و همچنان منع دست رسی شخص به حقیقت ظلم شمرده میشود ، گاهی سبب یکی بوده و حکم عام میباشد که منع از تمام مساجد را شامل میگردد پس منع از هر مسجدی ظلم شمرده میشود ، و یا اینکه تعبیر به لفظ جمع (مساجد) برای دلالت کردن به این است که منع در هر صورت ظلم است و در صورتیکه مکان ممنوعه از جنس مساجد باشد تمام مساجد را شامل گردیده به یکی آن اختصاص ندارد. والله سبحانه برای مانعین عقوبت دنیایی را مقرر نموده به اینکه کسی در جایی زنده گی کند و در حق آن مکان تعدی نموده حق سکونت در آن را رعایت نکند جزای آن از جنس عمل میباشد.

102- سوره فتح: آیه 25.

103- { فِي خَرَابِهَا } : واژه "خراب" در معانی مجازی استعمال شده است منع از عبادت در مساجد تخریب مجازی مساجد میباشد. عمر ، أحمد مختار(1429 هـ - 2008 م) معجم اللغة العربية المعاصرة 1/623، ناشر: عالم الكتب ، ط ، 1.

وقرآن کریم اطلاع داده است که عنقریب مکه و اطراف آن در تصرف اهل ایمان قرار میگیرد و آنان بعد از این دیگر توان منع را ندارند بلکه اینان از داخل شدن در مسجدالحرام منع کرده میشوند، چنانکه الله متعال در قسمت بعدی آیت فرمود: {أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ}.

اشاره در " أولئك" به کسانی است که از مساجد منع کرده اند و اشاره به موصوف دلالت به این دارد که این وصف علت حکم یا خبر است. یعنی اینان در آینده نزدیک در مسجدالحرام جز در حالت خوف داخل شده نمیتوانند که الله متعال در جمله: {مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ}. از آن اطلاع داده است یعنی اینان عنقریب منع کرده میشوند چون تسلط بر مسجد الحرام را از دست خواهند داد پس اینان از دخول منع میشوند و یا اینکه جز در حال خوف و عدم اطمینان داخل شده نمیتوانند بلکه در حالت اضطراب، شتاب زده گی و خوف داخل میشوند و یا اینکه میترسند مبدا با ظلمی که در حق مؤمنان کرده اند مواخذه شوند، ابن کثیر رحمه الله گفته است: معنای اینگونه اطلاعات طلب است ( اینان آنگاه که شما بر مسجد الحرام مسلط شدید توان داخل شدن را ندارند مگر در ما تحت شرایطی که مسلمانان وضع مینمایند) و در این اطلاع نوع بشارت برای مؤمنان است به اینکه عنقریب تسلط بیت الحرام از دست آنان (مشرکان مکه) خارج خواهد شد و رسول الله ص و اصحابش بر آن تسلط خواهند یافت.

الله متعال تذکر داده است که اینان دچار عقاب دنیوی از قبیل ذلت و رسوایی خواهند شد چنانکه فرمود: {لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ} به اینکه بیت الحرام از دست شان خارج میشود و بت هایشان منهدم میگردد و بیت الحرام از اعمال زشت و افعال شرکی که انجام میدادند پاک سازی میشود و سپس از داخل شدن در آن جز اینکه ایمان بیاورند منع کرده میشوند. چنانچه الله سبحان تحقق این امور را اطلاع داده فرموده است: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ} (104).

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! بیگمان مشرکان (به سبب کفر و شرکشان، از لحاظ عقیده) پلیدند، لذا نباید پس از امسال (که نهم هجری است) به مسجدالحرام وارد شوند. اگر (بر اثر قطع تجارت آنان با شما) از فقر می ترسید، (نترسید که) خداوند اگر بخواهد شما را به فضل و رحمت خود (از خلق و از مشرکان) بی نیاز می گرداند؛ چراکه خدا آگاه (از کار شما است و برای گرداندن آن) دارای کمال عنایت و حکمت است.

---

104- سوره توبه: آیه 28.

چنانچه ابوبکر صدیق رضی الله عنه در سال نهم هجری که به حیث امیر حج تعیین شده بود، این پیام را ابلاغ نمود (بِأَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ مُشْرِكًا قَطًّا) (105). که نباید مشرکی بر بیت الله طواف کند.

چنانکه قبلا در آغاز تفسیر این آیت اشاره شد به اینکه یهود از مردم را از عبادت در بیت المقدس منع نمودند و آن را تخریب هم کردند و نصرانی ها نیز بعد از تحریف انجیل و ایمان به تثلیث چنین کاری را انجام دادند و ضد عبارت ابن کثیر آمده است که نصارا بهتر از یهود است اگرچه آنها در عقیده بهم نزدیک استند! من میگویم: این قضاوت درست نمیباشد چون نصرانی ها در عقیده و مخالفت به مسلمانان کمتر از یهودی ها نیستند و در بد اعتقادی و نوعیت ایمان یک ملت واحد میباشند اگرچه در عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم نصرانی ها در دوستی با مؤمنان و قبول هدایت بهتر از یهود بودند اما در زمانه های بعدی در عداوت با مؤمنان و دشمنی به دین اسلام کمتر از یهود نبودند.

و این آیت آنچنانی که بعض مفسرین (106) به آن اشاره نموده اند مشرکین مکه، یهود و نصارا هر دو را شامل میگردد مشرکین از عبادت در مسجد الحرام منع میکردند و نصرانی ها یهود را از مسجد الاقصی منع نموده و آن را تخریب کردند. آنانی که چنین عملی را مرتکب شدند دچار عذاب و رسوایی در دنیا گردیدند چنانچه مشرکان مکه با دور ساختن بت های شان از بیت الحرام و منع از دخول شدند و یهود با پرداخت جزیه و به انواع عذابهای دیگر مبتلا گردیدند. و سپس الله متعال عذاب سخت در آخرت را ذکر نموده فرمود: {وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ}. معنای "لهم" این است که آن عذاب به آنها مختص بوده است و نکره آوردن عذاب به نسبت شدت آن است.

یهودی ها در مدینه با نبی کریم صلی الله علیه وسلم سکونت داشته و با ایشان پیمان بسته اند حتک حرمت نموده و بعضا پیمان شان را شکستند هیچ راهی را نگذاشتند مگر اینکه با مؤمنان مکر و تدبیری را سنجیدند و علمی را نیاموختند مگر اینکه عمل به مقتضای آن را ترک کردند، و در میان مسلمانان شک و شبهه ی را ایجاد کردند به اینکه قبله ابتداء بیت المقدس بود و پیغمبر شما به آنجا (بیت المقدس) هجرت کرده و دین آنان را تابعیت کرده است چون او قبلا با قبله روی کرده عبادت کرده است، و قتیکه رسول الله

---

105- امام بخاری و مسلم از طریق حمید بن عبدالرحمن از ابی هریره رضی الله عنه این حدیث را به این الفاظ روایت کرده اند: عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَهُ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - بَعَثَهُ فِي الْحَجَّةِ الَّتِي أَمَرَهُ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ يَوْمَ النَّحْرِ، فِي رَهْطٍ يُؤَدُّنُ فِي النَّاسِ: "أَلَا لَا يَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ" صحیح البخاری، کتاب الحج، باب لا يطوف بالبيت عريان ولا يحج مشرك ۵۸۶/۲ رقم الحديث (15۴7).

106- محلی، جلال الدین، (بی تا) تفسیر جلالین ۲۴/۱، الناشر: دار الحديث - القاهرة، ط ۱.

صلي الله عليه وسلم از مکه هجرت نمود مکه وبيت الحرام تحت سلطه مشرکان قرار گرفته وبت ها را کنار واطراف آن گذاشته بودند در ظاهر چنين فکر ميکردند که ديگر مکه وبيت الحرام از تسلط آنان خارج نمی شود و آنان در اين دور دشواری های را بر زائرین وقافله های که از شام به آنجا میآمدند وضع کرده بودند، مؤمنان با اتجاه بيت المقدس در نماز شش ماه را سپری کردند تا اینکه الله متعال به پيغمبرش اطلاع داد که عنقریب تمام امور از دست مشرکان خارج میشود و به مؤمنان اجازه قتال با مشرکان داده میشود و وقوع غزوه بدر کبری نزدیک است در اين زمان حکم تحويل قبله از بيت المقدس به کعبه شريف نازل میشود اين امر در حالی صورت ميگيرد رسول الله ه به آن حريص بوده و تحقق چنين امری را ميخواستند و روی خود را به طرف آسمان کرده تحويل قبله را ميخواستند اين بود که الله متعال حکم تحويل قبله را نازل کرد، در اين هنگام يهود انتقادات خود را پيرامون تحويل قبله آغاز کردند و اين امر را وسيله انتقاد بر رسول الله ص ودين ايشان قرار دادند و ميگفتند اين کار محمد روی برتافتن از ايمان واضطراب در شناسایی حق است چون به زعم آنان حق قبله بودن بيت المقدس بوده است.

الله سبحانه بيان نموده است که اين امر به لباب ايمان تعلق نداشته است، بلکه قلب جای خاص ايمان است! و الله متعال اختيار دارد که هر جایی را که بخواهد قبله برای مؤمنان قرار دهد و اين مثل آن فرموده الله متعال است: {لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ} (107).

ترجمه: اين که ( به هنگام نماز ) چهره هايان را به جانب مشرق و مغرب کنید ، نيکي ( تنها همين ) نيست ( و يا ذاتاً روکردن به خاور و باختر، نيکي بشمار نمی آيد ) . بلکه نيکي ( کردار ) کسی است که به خدا و روز واپسين و فرشتگان و کتاب ( آسماني ) و پيغمبران ايمان آورده باشد، و مال ( خود ) را با وجود علاقه اي که بدان دارد ( و يا به سبب دوست داشت خدا، و يا با طيب خاطر ) به خویشاوندان و يتيمان و درماندگان و واماندگان در راه و گدايان دهد، و در راه آزادسازی بردگان صرف کند ، و نماز را برپا دارد ، و زکات را بپردازد، و ( نيکي کردار کسانی است که ) وفاکنندگان به پيمان خود بوده هنگامی که پيمان بندند، و ( به ویژه کسانی نيکند و شايسته ستايشند که ) در برابر فقر ( و محروميتها ) و بيماري ( و زيان و ضررها ) و به هنگام نبرد ، شکیبایند ( و استقامت مي ورزند ) . اينان کسانی هستند که راست مي گویند

( در ادعای ایمان راستین و پیجوی اعمال نیک ) و به راستی پرهیزکاران ( از عذاب خدا با دوری گرفتن از معاصی و امتثال اوامر الهی ) اینانند.

وقتیکه اعتراضات یهود در مورد تحویل قبله زیاد شد الله متعال فرمود: (وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ) تمام روی زمین به شمول مشرق و مغرب ملک الله بوده و در اختیار او است، مشرق جایی است که آفتاب از آن طلوع میکند و مغرب مکانی که آفتاب در آن غروب میکند هیچ مکانی به مکان دیگری جز اختیار الله متعال برتری ندارد (فَأَيُّنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ) اینما حروف شرطیه بوده که بر مکان دلالت میکند و "تولوا" فعل مجزوم به واسطه "اینما" میباشد زیرا "تولوا" فعل شرط است که جواب (فتم وجه الله) بر آن به آن دلالت دارد یعنی بسوی آن برگشته و متوجه آن شوید "فتم" بمعنای مکان است یا بمعنای "هناک" (108) و مراد از وجه ذات الله متعال است به وجه تعبیر نموده زیرا وجه نسبت به بنده ها جزء واضحی است که اگر دیده شود گویا تمام ذات او تعالی دیده شده است لذا بیان وجه در مورد الله متعال ذات اقدسش میباشد چنانچه الله متعال فرموده است: {كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ، وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ} (109).

ترجمه: همه چیزها و همه کسانی که بر روی زمین هستند، دستخوش فنا می گردند. و تنها ذات پروردگار با عظمت و ارجمند تو می ماند و بس. یعنی روهای خود را برگردانید متوجه او تعالی میشوید در این وقت الله متعال را با نور و عظمتش خواهید دریافت و برگشتن از یک قبله به قبله دیگر نقصانی را در ایمان بار نمی آورد چون امر متوجه ساختن مؤمنان در اختیار او تعالی بوده است. و سپس الله متعال فرمود: (إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) وسعت نسبت به الله متعال بمعنای فراخی ملک و قدرتش میباشد یعنی ملکیت و پادشاهی الله سبحان منحصر به زمان و مکانی او تعالی پادشاه و مالک هر زمان و هر مکان است او به تمام جریانات هر زمان و هر مکان آگاه است و عبادت مخلصانه بنده هایش را میداند ملکیتش عادلانه است ثواب و پاداش هیچ عملی را ضایع نمیکند.

108- فَنَّمَ وَجْهُ اللَّهِ: "ثم" بمعنای "هناک" وجه بمعنای ذات و احاطه مکانی است یعنی الله متعال به تمام

مخلوقاتش احاطه کرده است. الهروی، محمد بن احمد (۲۰۰۱م) تهذیب اللغة ۵۳/۱۵، الناشر: دار إحياء التراث

العربي - بيروت، ط، ۱.

109- سورة الرحمن آیه: 26-27.

## مقطع نهم

الله سبحانه وتعالى نه پدر است و نه فرزند

### ترجمه ، تخريج وتحقیق سوره البقرة آیه 116-117

{ وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ }

ترجمه: و ( یهودیان و مسیحیان و مشرکان هر سه ) می گویند : خداوند فرزندی برای خویش برگزیده است ! - خدا برتر از این چیزها است - ( که نیازمند زاد و ولد و نسل و فرزند باشد ) بلکه آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است و همگان ( بنده و و ) فروتن در برابر اویند، هستی بخش آسمانها و زمین، او است. و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها بدو می گوید: باش ! پس می شود.

### متن زهرة التفاسیر در آیات این مقطع

تکلم القرآن الکریم عن الیهود، وخیاناتهم و غدرهم فی ماضیهم وحاضرهم وکفرهم بآیات الله تعالی، ومع ما صنعوا ادعوا أنهم أهل الجنة، وأن النار لن تمسهم إلا أياما، وقالوا مع النصارى لن يدخل الجنة إلا من كان يهوديا أو نصرانيا، وذكر عنهم اختلافهم وتناوبهم مع أنهم يتلون الكتاب، ثم أشار سبحانه إلى كلامهم في شأن القبلة ولجاجتهم في التشنيع على المسلمين بشأن تحويل القبلة إلى الكعبة يقول تعالى: {وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ}، وبعد ذلك يشير إلى الوثنية في الديانة النصرانية المثلثة، التي ابتدأت بادعاء أن المسيح ابن الله، وإذا كان اليهود قد شاركوهم في أن عزيزا ابن الله، فإنهم لم يلجوا فيه، ويجعلوه جزءا من دينهم، كما لج النصارى قبهم الله، وزادهم ضلالا فوق ضلالهم، ووهما فوق أوهمهم فقد ضلوا سواء السبيل ولا أمل في هدايتهم إلا أن يتخلصوا عن هذه الأوهام وإلا فذرهم في غيهم يعمهون، وإن الله تعالى يهدي من يشاء وقالوا - أي النصارى ومن قاربهم من اليهود، وإن لم يلجوا لجاجتهم - قالوا وعليهم إثم ذلك القول لأنه اختراع كاذب، ونسب سبحانه وتعالى القول إليهم، لأنه ضلالهم الذي به ضلوا، وخرجوا عن التوحيد إلى الوثنية وقولهم هو: {اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا}، أي أن الله تعالى هو الذي اختار ولدا، أو جعله ولدا، وهذا يدل على زعمهم الباطل من أن الله تعالى احتاج إلى أن يكون له ولد، ورجب فيه وأراده، أو اشتهى كما يشتهي الأحياء أن يكون له ولد لحاجته إليه وقد رد الله تعالى عليهم ذلك الزعم بأربعة أدلة تدل على بطلان ذلك الزعم الوثني الذي يشابهه مقالة عبدة الأصنام:

الدليل الأول: قوله تعالى: {سُبْحَانَهُ}، أي تنزهه عن ذلك وتقدس ذاته العلية أن تكون مشابهة لأحد من الحوادث الذين يتوالدون ويتناسلون، فهو الواحد الأحد الذي لا يشابه أحدا من خلقه، ليس كمثله شيء، ولو كان له ولد لكان مشابها للحوادث ولكان له زوج، كما قال تعالى: {بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً...}، وأنه لو كان له ولد تولد منه لكان له والد، وهو منزّه عن ذلك فهو الواحد الأحد الذي ليس له والد ولا ولد.

الدليل الثاني: أنه لو كان له ولد لكان مفتقدا إلى من يكمل وجوده؛ لأن الولد امتداد لأبيه، فهو كمال وجوده، والله تعالى ليس بمفتقر لأحد؛ لأنه الكامل المنفرد بالكمال، وقد أشار سبحانه وتعالى إلى ذلك الدليل بقوله: {بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ}، وبل هنا للإضراب والانتقال من تنزيهه إلى تنزيهه، والمعنى أن له الملك الكامل والسلطان التام في السموات والأرض، فيستحيل أن يكون محتاجا إلى ولد، بل كل الوجود في سلطانه، وليس فقيرا إلى ولد يعينه، وهو يقول: {يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ}، وأن كل شيء خاضع لسلطانه مسبح بحمده كما قال تعالى: {تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا}.

الدليل الثالث: أنه إذا كان الوجود كله ملكا له، فكيف يتخذ ولداً، وإنه إذا كان الوجود كله ملكا له، فكيف يكون محتاجا له، وإن الوالد قد يحتاج للولد ليكون مسخرا في حاجاته يقوم بحق الوالد عليه، والله لا يحتاج إلى ذلك، لأن الوجود كله في قبضة يده، وكلهم خاضعون له؛ ولذلك قال: {كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ}، والقنوت: هو الخضوع المطلق، والعبادة والتسبيح له سبحانه وتعالى. والتنوين في قوله تعالى {كُلُّ}، دال على عموم كل من في الوجود خاضع لله تعالى لا يحتاج إلى من يكون في طاعته والقنوت يشمل العبادة من ذوي الإرادة، ومن يقتنون بمقتضى التكوين الفطري، والتكوين كما قال تعالى: {وَاللَّهُ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْعُدْوِ وَالْأَصَالِ}.

الدليل الرابع: أن الله تعالى هو الذي أبداع السماوات والأرض على غير مثال، وخلق الوجود كله الأرض والسماء والأحياء فهو الذي ذرأ من في السماوات والأرض، وكلهم عبيده، كما قال تعالى: {إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا}، فكيف يكون له ولد، وأنه إذا كان له ولد، فإنه يكون من جنسه، ويكون من مثله والله المبدع للوجود والخالق منزّه عن أن يكون بعضه من الحوادث والولد بعض أبيه وبضعة منه.

وقد أشار سبحانه إلى هذا بقوله تعالى: {بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ}، وبديع بمعنى مبدع أي منشى على غير مثال سبق، وقد أخذ بعض المفسرين من هذا دليلاً على أنه لا يمكن أن يكون الإبداع متفقاً مع اتخاذ

الولد، فقد قال الراغب في ذلك إن الأب هو عنصر للابن منه تكون، والله مبدع الأشياء كلها فلا يمكن أن يكون عنصراً للولد، فمن المحال أن يكون المنفعل فاعلاً.

وإن هذا بلا ريب يتنافى مع الإبداع وإن الذين قالوا إن الله اتخذ ولداً قالوا: إنه نشأ عنه ملازماً له، كما ينشأ الضوء من الشمس وكما ينشأ النور من السراج، أي أنه نشأ من الموجد الأول نشوء المعلول من علته والمسبب عن سببه، وهم قالوا ذلك آخذين له من الفلسفة، وهي الأفلاطونية التي تتوافق مع النصرانية تمام التوافق، وهي بعد أن حرفت عما جاء به المسيح عليه السلام كما هي والأفلاطونية الحديثة على سواء.

فهم يقولون إن الله ليس فاعلاً مختاراً وإنما نشأ الولد نشوء المعلول عن العلة؛ ولذلك كان رد الله تعالى عليهم بإثبات ملكه وقدرته على الخلق والتكوين، وأنه أبدع السموات والأرض بإرادته رداً لكفرهم وضلال عقولهم، وأوهمهم الباطلة، التي ضلوا بها، وأضلوا الناس بالدعوة إلى تصديقها.

ولقد بين سبحانه إرادته المختارة بأنه مبدع السموات، وبقوله تعالى: {وَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ}، أي أنه إذا أراد خلق شيء ممكن قال له كن فيكون.

والواو عاطفة والمعطوف عليه بديع السموات والأرض، بديع صيغة مبالغة بمعنى مبدع فهي في معنى الفعل؛ ولذا صح عطف الفعل عليها، أو عطف الجملة الفعلية عليها وهي بيان الاختيار والفعل المنافي للتوالد، وقضى بمعنى أنشأ وخلق وكون، والأمر هنا هو بمعنى الشيء فإذا أراد الله تعالى خلق شيء لا يكون بتوليد شيء في شيء أو مادة من مادة، إنما يكون بكلمة يقولها وهي كن والأمر أمر تكويني فيكون الشيء الذي أراده الله تعالى وهذا يدل على أمرين.

أولهما - أنه سبحانه وتعالى فاعل مختار يفعل ما يريد، وأن الأشياء نشأت بإرادته المختارة، فهو فعال لما يريد، والأشياء لم تنشأ نشوء المعلول عن علته، أو المسبب عن سببه.

ثانيهما - أنه لا يمكن أن يكون له ولد؛ لأن الولد يتولد عن والد، ولا يخلق الله تعالى الأشياء بطريق التوالد، من توليد لاحقٍ بسابق، بل إنه سبحانه وتعالى ينشئ في الابتداء، والتوالد بين الأحياء يكون بسلطانه، وبحكمته وهو العزيز العليم.

إن المسيحية بعد المسيح عليه السلام سارت في ذلك المسار الذي انتهى بوثنيتها وانحرافها، وتحللها من العقيدة التي دعا إليها المسيح عليه السلام، وهي عقيدة المسيح، وأنه رسول الله تعالى، وأنه عبده (لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ...)، وقد دم ذلك على النحو التالي.

أ - عندما توفي الله المسيح إليه، توالى التعذيب على أتباعه، والتعذيب ابتداءً في حياته عليه السلام في هذه الدنيا فقد اضطهده اليهود ودسوا عليه عند الرومان حتى هموا بصلبه ونجاه تعالى إذ شبه لهم، وما قتلوه وما صلبوه وتوالى من بعد ذلك تعذيب الرومان، في عهد ملوك كثيرين منهم، فكان منهم نيرون الذي كان يطلي

أجسامهم بالقار ويشعل فيه، ويسيروا في مواكبهم مشتعلين، وكان زينة موكبه تلك المشاعل الإنسانية، ومنهم دقلديانوس الذي قتل مقتلة عظيمة في سنة ٢٨٢، وإنه في وسط هذا الاضطهاد كان المسيحيون يقيمون شعائرهم الدينية في الخفاء إذ كلما ظهروا عذبوا، وكانوا إذا ظهروا أخفوا عقائدهم فكانوا يفتشون القلوب وينقبون عن خبايا النفوس، ولا يسلم الدين مع هذا الاختفاء إذ لا يكون مرشد هاد، ولا رقيب يمنع دخول الزيف في دينهم.

ب - وفي هذه العصور دخلت عناصر من الوثنيين يحملون وثنياتهم، وخلطوا ما بينها وبين عقيدة التوحيد التي جاء بها المسيح عليه السلام، وإن الاختلاط بمرضى الحقائق يجعل الضلال يسري إليهم كما تسري عدوى الأمراض.

ولعل أشد الوثنيين الذين أغاروا عليهم - بولس، الذي سموه رسولا، فقد كان عدوا للمسيح في حياته في هذه الدنيا، كان إلبًا عليه يحرض الرومان، ثم ادعى أنه دخل المسيحية، وما دخل، أو دخلها ليخربها وهو أول من أدخل الوثنية فيها، واطرح فيها تعاليم المسيح اطراحًا.

ج- وقد كانت الأفلاطونية الحديثة تتكون، وأساسها أن الأوثان الرومانية فقدت قوتها، والفلسفة هي الأخرى فقدت سلطانها، فأرادت الأفلاطونية الحديثة أن تصل إلى نفوس الرومان باسم الدين وأرادت أن تجمع من بقايا من الوثنية، ومن اليهودية والنصرانية التي ظهرت دينا جديدا، فكانت النصرانية التي خرجت عن دين المسيح عليه الصلاة والسلام، وهي جمعت بين الوثنية بألوهية المسيح وروح القدس مع الله، واليهودية باعتبار التوراة أصلًا لها فصارت النصرانية.

والأفلاطونية الحديثة التي يعد أكبر رؤسائها أفلوطين المتوفى سنة ٢٧ ميلادية تعتقد أن العالم نشأ عن الشيء الأول، وهو الله أو العقل الأول عندهم، ثم نشأ عنه العقل الثاني وهو ما سمي عند النصارى بالابن، ثم نشأ عنهما الروح العامة المتصلة بالمخلوقات جميعا.

د - مع هذه الأعراض التي ظهرت في المسيحية، ومع هذه المحاولات الوثنية كان التوحيد هو المسيطر وهو الأكثر أتباعا في القرون الثلاثة الأولى والثاني والثالث، وخصوصا في الأول والثاني، وإذا كانت وثنية تظهر، فإن الكثرة الموحدة تطردها كما يطرد الجسم السليم بحيويته الأمراض ويتغلب عليها، واستمرت كذلك طول هذه القرون الثلاثة.

حتى جاء بطريق الإسكندرية، وهي موطن الأفلاطونية الحديثة، جاء باتفاق مع قسطنطين إمبراطور الرومان في أول القرن الرابع، وادعى أن التوحيد بدعة في المسيحية، وأن الأصل فيها ألوهية المسيح في زعمهم، وأن آريوس الموحدة وكان في الإسكندرية قد ابتدع التوحيد مع أن كل كنائس مصر والشام موحدة لا

یرتاب أتباعها في ذلك وأنه يجب طرد أريوس الموحد المنكر لألوهية المسيح من المسيحية، مع أنه صورة للكثرة المسيحية الكاثرة التي كانت منبثة في ربوع مصر والشام.

هـ - دعي بسبب هذا لعقد مؤتمر عام في نيقية الذي عده النصارى المصدر الأخير لديانتهم، دعي في هذا الجمع العام ٢٠٤٨، ثمانية وأربعون وألفاً أسقف، وجرى بينهم اختلاف، والسائد فيهم التوحيد وإن كان فيه انحراف من بعض الطوائف ولكن قسطنطين يريد الدخول في النصرانية، بعد أن يصيرها قريبة من دينه بإدخال الوثنية فاختار من هذا العدد الكبير ٣١٨ أي ثمانية عشر وثلاثمائة، وقد رضوا بما يدعو إليه، وسلطهم على المسيحيين كلهم وأعطاهم شارة الملك وصولجانه فقرروا ألوهية الابن أي المسيح بقيادة بطريق الإسكندرية مهد الأفلاطونية الحديثة، وكان ذلك المجمع سنة ٣٢٥

ولكن المسيحيين عارضوا ذلك المجمع، واعتبروه خارجاً على المسيحية، وأيدت المعارضة مؤتمرات في الشام كمؤتمر صور ولكن الأفلاطونية الحديثة لم تتم فصولها، فقد تقرر في هذا المجمع ألوهية الابن في زعمهم، ولكن ثلوث الأفلاطونية الحديثة الله أو الأب، أو العقل الأول، والابن أو العقل الثاني، وروح القدس لم يتقرر بعد! ولذا كان لابد من أن يتقدم بطريق من الإسكندرية سنة ٣٨١ بطلب تقرير ألوهية روح القدس فانعقد مؤتمر القسطنطينية، وقرر باقتراح بطريق الإسكندرية ألوهية روح القدس وبذلك تم ثلوث النصارى، وهو ثلوث الأفلاطونية الحديثة {لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ...}، وهم بهذا وثنيون يشركون مع الله أحداً، ولا حول ولا قوة إلا بالله.

### ترجمه متن زهرة التفاسير در آیات این مقطع

{اتَّخَذَ اللَّهُ وُلْدًا} یعنی گفتند کفار از اهل کتاب الله ذات است که برای خود فرزند اختیار کرده است یا کسی را به فرزند قرار داده است و این فرموده الله متعال به حکایت از عقیده و باور آنان دلالت بر این دارد که بر زعم باطل آنان الله به اولاد احتیاج داشته و رغبت دارد که فرزند داشته باشد یا برایش فرزندان اختیار کند آنچنانی که انسانها داشتند اولاد را خواسته و به آن احتیاج دارند، الله متعال این زعم و گمان آنان را به چهار دلیل رد کرده است که همه ی آن دلایل خیالات بت پرستان و گفته های آنان بوده و بر بطلان عقیده و بارو اینان دلالت میکند:

دلیل اول: این فرموده الله متعال: {سُبْحَانَهُ} یعنی الله از این نسبت و احتیاج پاک و منزّه است یا مقام او تعالی چنان رفیع و بلند است که نمیتواند در حوادث و نیازها مشابه کسی دیگری از مخلوقاتش بوده باشد که محتاج توالد و تناسل میباشند او واحد و یکتا است مثل و مانند ندارد و چیزی دیگری نیز مثل او شده نمی تواند، چون اگر فرزند داشته باشد مشابه مخلوقاتی میشود که حادث و نو پیدا بوده است و همچنان داشتن فرزند احتیاج به همسر را نیز ثابت میکند.

چنانچه الله متعال در آیه دیگری فرموده است: {بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَتَى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ}

و همچنان اگر برای الله فرزند بود پدر نیز میباید در حالیکه او تعالی از این امور حوادث پاک و منزّه است، واحد، احد اول و آخر بوده نه از کسی زاده شده و نه از او کسی شده و میشود.

دلیل دوم- اگر برای الله فرزند باشد او در وجود خودش به کسی محتاج ثابت میشود که باعث وجودش شده و وجود او را کامل سازد زیرا فرزند به پدر نسبت داده میشود و پدر دلیل به وجود آمدن او است و الله متعال از این نیازها منزّه بوده و در وجودش به کسی محتاج نیست زیرا او تعالی خالق است و کسیکه در خلقت خودش محتاج باشد خالق شده نمیتواند، لذا الله متعال در قسمت بعدی آیت فرمود: {بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ}، لفظ "بل" (110) برای بیان نوعیت بوده و در این قسمت آیت انتقال از یک دلیل "تنزه" (پاکی از این گونه نسبت) به دلیل دیگر است و معنای آیت چنین است، چنان است که آنان میگویند بلکه برای الله ملکیت کامل و پادشاهی تام است که اختیار آسمانها و زمین در قبضه او است پس محال است که او تعالی به صفت احتیاج (داشتن ولد) متصف باشد بلکه تمام موجودات از آن او و در تحت سلطان او است به معاونت کننده ی نیاز ندارد.

چنانکه فرموده است: {يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ} (111).

ترجمه: ای مردم! شما (در هر چیزی، محتاج و) نیازمند خدائید، و خدا بی نیاز (از عبادت شما است) و ستوده است.

و اینکه همه چیز تابع حکم و فرمان او بوده و تسبیح و تقدیسش را بیان میکند چنانکه فرموده است: {تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا} (112).

ترجمه: آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند همگی، تسبیح خدا می گویند و (با تنزیه و تقدیسش، رضای او می جویند. اصلاً نه تنها آسمانهای هفتگانه و زمین) بلکه هیچ موجودی نیست مگر

110- {بل له ما..} حرف بل برای اضراب و انتقال از تطهیر و تقدیس به تطهیر و تقدیس است به این معنا که الله سبحانه و تعالی مالک و سلطان کامل آسمانها و زمین است پس ذات که مالک آسمان و زمین باشد بی نیاز از ولد و فرزند است بلکه تمام هستی در زیر سلطه او است. الرارزی، محمد بن ابي بكر (1420 هـ / 1999 م) مختار الصحاح 1/40، ناشر: المكتبة العصرية - بيروت - ط 5.

111- سوره فاطر آیه: 15.

112- سوره اسري آیه: 44.

این که ( به زبان حال یا قال ) حمد و ثنای وی می گویند، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید. بی گمان یزدان بس شکیبیا و بخشنده است ( و در کیفر رساندن شتاب نمی ورزد و فرصت آشنائی با توحید و رهاکردن شرک را به مردمان می دهد ، و در برابر بیداری از خواب غفلتشان مغفرت خود را شامل شان می سازد).  
 دلیل سوم - وقتیکه همه ی موجودات در ملکیت او باشد پس چگونه بخود فرزند میگیرد و چگونه میتواند محتاج باشد زیرا پدران گاهی محتاج فرزندان خود میباشند پس فرزند در خدمت او بوده و مکلف است نیاز مندی های آن را بر آورده سازد والله به این چیز حاجتی ندارد زیرا تمام موجودات در قبضه و اختیار او است و تماما محتاج او میباشند و به همین دلیل فرمود: (كُلُّ لَهُ قَانِثُونَ) وقنوت خضوع و عجز مطلق و انجام عبادت و بیان تسبیح و تقدیس او تعالی است (113) و تنوین در لفظ (كُلُّ) دال بر عمومیت است (114) یعنی تمام موجودات مطیع الله و محتاج او تعالی استند پس چگونه میتواند که الله متاج کسی باشد که در طاعت او است. وقنوط شامل عبادت از طرف صاحبان عقل و اراده و کسانیکه به مقتضیای امر تکوین فطری مکلف به تابعداری هستند نیز میشود، و تکوین آن است که در موردش الله متعال فرموده است: {وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظُلْمًا لَهُم بِالْعُدْوَةِ وَالْأَصَالِ} (115).

ترجمه : آنچه در آسمانها و زمین است - خواه ناخواه - خدای را سجده می برد. (و در برابر عظمت او سر تسلیم و تکریم فرود می آورد)، همچنین سایه های آنها (که همچون خود آنها از نظم و نظام دقیق و فرمانبرداری شگفت برخوردارند) بامدادان و شامگاهان در مقابلش به سجده می افتند ( و پیوسته در برابر اراده باری کرنش می برند).

دلیل چهارم: الله ذات است که آسمانها و زمین را بدون مثال و سوابق به وجود آورده است و تمام موجودات آسمانها و در زمین را آفریده است و زنده جانهایکه را که در آسمانها و زمین خلق کرده است همه بنده های او تعالی هستند چنانچه در آیه ی فرموده است: {إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا} (116).

113- {قانتون} مطیعان و فرمانبرداران الهی ، مواظبان طاعت و عبادت. الازدی ، محمد بن الحسن (1987م)،  
 جمهرة اللغة، ناشر: دار العلم للملايين - بيروت، ط، 1.

114- (كل له ) تنوین دلالت بر عموم می کند، تمام آنچه در هستی است که مطیع و فرمان بردار الله است و نیاز به کسی دیگر ندارد که از او اطاعت و فرمان برداری نماید. الحمیری ، نشوان بن سعید (1420 هـ - 1999 م)  
 شمس العلوم ودواء كلام العرب من الكلوم 571 1/9، ناشر: دار الفكر المعاصر: بيروت ، ط، 1.

115- سوره رعد آیه: 15.

116- سوره مريم آیه: 93.

ترجمه: تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند ، بنده خداوند مهربان ( و فرمانبردار یزدان ) می باشند. پس چگونه میتواند کسانی که از جمع این مخلوقات است فرزندان او تعالی باشند و اگر از این مخلوقات کسی فرزند الله باشد از جنس همین مخلوقات است که الله آفریده و حادث است در حالیکه الله خالق و مبدع آنان بوده است و خالق طوری بوده نمیتواند که قسمت از وجود او حادث بوده باشد. و الله متعال در این قسمت آیت به همین دلیل (دلیل چهارم ) اشاره کرده فرموده است (بَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) و بدیع بمعنای مبدع یعنی موجد و بمیان آورنده بدون مثال سابق است. بعضی از مفسران از این قسمت آیه استدلال کرده اند بر اینکه "ابداع" منافی فرزند گرفتن است چنانچه راغب اصفهانی رحمه الله در این مورد گفته است: پدر عنصر تشکیل دهنده اولاد است و اولاد از او نشأت میکند و الله متعال مبدع و موجد تمام اشیاء میباشد پس ممکن نیست که عنصر ایجاد فرزند باشد چون در اینصورت منفعل فاعل قرار میگیرد که ممکن نیست منفعل فاعل بوده باشد و این امر بدون شک منافی ابداع میباشد.

بدون شک کسانی که گفته اند که الله بخود فرزند گرفته است اقرار بر این است که از او تعالی ملازمی برای خودش نشأت کرده است چنانکه نور از آفتاب و چراغ نشأت میکند این بدان معنا است که از موجد اولی که عامل است معلولش نشأت کرده است و مسبب از سببش نشأت کرده است و [نشأت معلول از علت و مسبب از سبب] از امور محال و ممتنع بوده که از عقاید فلسفه یونانی و افلاطونی میباشد که آنان با افکار نصرانیت بعد از تحریف موافق بوده اند. و فلاسفه جدید به این عقیده استند که الله فاعل مختار نیست بهمین خاطر داشتن فرزند که نشأت معلول از علت است در موردش جایز میباشد و در این آیت الله متعال به همین عقیده و پیروانش با اثبات ملک و قدرتش بر آفرینش و تکوین رد نموده است یعنی الله آسمانها و زمین را به قدرت و اراده خود از نیستی به وجود آورده است که این رد بر کفر ، گمراهی عقلی و خیالات باطل آنها است ، که با داشتن چنین مفکوره ی خود گمراه شده و مردمان زیادی را نیز با دعوت دادن به تصدیق آن گمراه کرده اند. و الله سبحان اراده و خود مختاری اش را در ایجاد آسمانها و زمین به این فرموده اش بیان نموده است: (وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) یعنی: هرگاه الله آفرینش مخلوقی را بخواهد فقط اراده اش کافی است و به آن میگوید که "کن" شو پس او آنچانی که خواسته است میشود.

و حرف "واو" برای عطف است و معطوف علیه جمله "بَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" میباشد<sup>(117)</sup> "بَدِيعُ" صیغه مبالغه بوده که بمعنای مبدع (بمیان آورنده) است<sup>(118)</sup> پس آن در معنای فعل میباشد لذا عطف فعل

<sup>117</sup>-(وَإِذَا قَضَىٰ) واو عاطفه است ، معطوف علیه بَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ است. زیرا حروف عطف ده حرف می باشند ، واو یکی از حروف عاطفه می باشد ، مابعد این حروف در اسماء و افعال تابع اعراب ماقبل شان

و عطف جمله فعلیه هر دو بر آن جایز میباشد (119)، که در این روش بیان اختیار بوده و فعل توالد منافی آن است و لفظ "قضى" بمعنای انشاء، خلق و کون میباشد و لفظ "امر" شیئی بوده که در موردش اراده صورت بگیرد، یعنی هر گاه الله اراده خلقت یک شیئی را نماید آن اراده به تولید یک شیئی از شیئی دیگر یا یک ماده از ماده دیگر نمیباشد بلکه آن اراده با "کلمه" (فرمانی) میباشد که الله صادر میکند که لفظ "کن" (120) امر تکوینی بوده و آن شیئی است که الله اراده آن را کرده است. و این امر دلالت به دو امر دیگر میکند:

اول - الله متعال فاعل مختار است هر آنچه را که خواسته باشد انجام میدهد و تمام اشیاء به اراده و اختیار او نشأت کرده است، پس او انجام دهنده چیزی است که میخواهد و این از قبیل نشأت معلول از علت و نشأت مسبب از سبب نمیباشد.

دوم - ممکن نیست که برای الله متعال ولد بوده باشد زیرا ولد از والد تولد میشود و الله متعال اشیاء را از طریق توالد خلق نکرده است که تولید اشیاء که بعداً میآید به اشیاء سابق مربوط شود بلکه الله سبحان هر چیز را از ابتداء بوجود میآورد که توالد در میان زنده جانها نیز به قبضه و اختیار و مقتضی حکمت او است

---

هستند، و از لحاظ معنای معطوف در حکم معطوف علیه است. ابن سراج، محمد بن السري (بی تا) الأصول في النحو ۵۵/۲، ناشر: مؤسسة الرسالة، لبنان - بیروت.

118- بدیع: بروزن فعل یکی از اوزان دهگانه صیغه مبالغه است، صیغه مبالغه به صفت مشبه است بخاطریکه دلالت برزیادت فعل اورا مبه منزله صفت ثابت در نفس قرار می دهد. غلابینی، مصطفی بن محمد سلیم (1414 هـ - 1993 م) جامع الدروس العربیة ۱/۱۹۳، ناشر: المكتبة العصرية، صیدا - بیروت، ط، 28.

119- بدیع: به معنای مبدع و در معنای فعل استعمال گردیده است لهذا عطف فعل ویا جمله فعلیه بر آن جایز است. النجار، محمد عبد العزیز (1422 هـ - 2001 م) ضیاء السالك إلى أوضح المسالك ۱/۱۳، ناشر: مؤسسة الرسالة، ط، 1.

120- زیرا صیغه (کن) حقیقتاً امر نیست زیرا شی معدوم مورد خطاب قرار نمی گیرد، این به معنی سرعت تکوین است، گویا الله سبحانه و تعالی می فرماید، رابطه ما با مقدرات طوری است که هرگاه قدرت ما بر آن مرتبط شود بدون تاخیر همان چیز پدید می آید نه لفظ استفاده می شود ویا نطق صورت می گیرد، پیش در اینجا توسط قول از تعلق خالق به مقدرات تعبیر گردیده است. حلبی، محمد بن یوسف بن أحمد (1428 هـ)، تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد ۴۲۴۹/۸، ناشر: دار السلام للطباعة والنشر والتوزیع والترجمة، القاهرة - ط، 1.

(اگر نفسی را او از ابتدا خلق نکرده باشد یا فرمان خلق او را صادر نکند و یا در خلقت او حکمتی نباشد به وجود نمیآید) و به این امور تنها الله غالب و دانا است.

مسیحیان بعد از عیسی مسیح علیه السلام به همین مسیر حرکت کردند که به بت پرستی و وثنیت و انحرافات عقیدوی منتهی میشود و از عقیده و مسیری که عیسی مسیح علیه السلام به آن فرا خوانده بود به بیراهه رفته اند زیرا عیسی مسیح علیه السلام گفته بود که او بنده و فرستاده الله است.

چنانکه الله متعال فرموده است: {لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا} (121).

ترجمه: هرگز مسیح ابائی از این ندارد که بنده ای (از بندگان متواضع) برای خدا باشد، و فرشتگان مقرب نیز (از بندگی او سر باز نمی زنند). و کسی که از عبادت خدا سر باز زند و خویشان را بزرگتر از آن شمرد (که به عبادت او پردازد، او را به عذاب سختی گرفتار می سازد، بدان گاه) که همگان را در پیشگاه خود گرد می آورد. این ابتلاء و آزمون به گونه ذیل به پایان رسید:

ا- وقتیکه عیسی مسیح از میان ایشان بر داشته شده، عذاب های پیهم بر اتباع او مسلط شده است که ابتدای آن عذاب ها در حیات مسیح علیه السلام آغاز شده بود، رومیان بر آنها مسلط شده و یهودیان به مخالفت پرداختند تا آنجا که به دار آویختن او را تصمم گرفتند و الله متعال با شبیه ساختن شخص دیگری او را نجات داد و بعد از آن تعذیب و شکنجه رومیان در عهد چندین پادشاه این گروه بر مسیحیان غاز شد چنانکه یکی از پادشاهان رومی به نام "نیرون" (122) مسیحیان را چنان شکنجه میکرد که بر جسم های آنان را با روغن داغ میکرد و آهن پاره های داغ شده را بر شانه های آنان حمل میکرد و پادشاه دیگری به نام "دقلدیانوس" (123) در سال 282م جمع کثیر آنان را بیرحمانه و بصورت دسته جمعی به قتل رسانید،

121- سوره نساء آیه: 172.

122- نیرون: یکی از پادشاهان رومانی است که از سال های (۵۴- ۶۸ م) بر روما حاکمیت نمودند، عصر او به عنوان عصر وحشت، بربریت و طغیان و سرکشی شناخته می شود و در سال ۶۴ م اهالی روما را به آتش کشید و مسیحیان را به گونه های مختلف به قتل رسانیدند برخی از مسیحیان را در داخل پوست حیوانات می انداختند و نزد سگان می انداختند و برخی ها را با قیر آلوده می کردند و آنها را آتیش می زدند و در روشنی آن در در شهر راه می رفتند. دیده شود: العقائد النصرانیة ۸۱/۱

123- دقلدیانوس: یکی از امپراتوران روما در سال (۲۸۴ م) بعد از تکیه زدن بر اریکه قدرت به قتل عام مسیحیان زد و در سال (۲۸۶ م) حدود دو سال بعد از بدست گرفتن قدرت بیش از (۶۶۰۰) نفر مسیحی را قتل رسانید، و در خلال سالهای ۳۰۲- ۳۱۳ به اوج قدرت رسید و در سال ۳۰۲ م شهر فریجیا را به یکبارگی از از بین

در همین مدت زمان مسیحیان شعایر دینی شان را مخفیانه انجام میدادند اگر رومیان از انجام امور دینی آنان خبر میشدند انواع عذاب ها را بر آنان اعمال میکردند پس در این دوران آنها عقاید خود را در مورد عیسی مسیح نیز مخفی نگه داشته بودند پس در این وضعیت چگونه میتوانست دین و عقیده ی سالم بماند زیرا دعوت و تعلیمی صورت نمیگرفت و مرشد و راهنمایی وجود نداشت.

ب - و در این زمانه ها بت پرستان از جاهای دیگر عقاید خرافی شان در میان مسیحیان ترویج میکردند و عقیده توحید را که عیسیای مسیح علیه السلام آورده بود با عقاید وثنیت مخلوط میکردند و ضلالت و گمراهی مثل بیماری های ساری در میان مسیحیان ترویج میشد. و از افرادی که در این زمان در دین و عقیده مسیحیان غارت گری میکرد و او اولین کسی بوده که عقیده وثنیت را در میان مسیحیان ترویج نموده بولس<sup>(124)</sup> بود.

---

برد و یک نفر مسیحی باقی نماند و در سال ۳۰۳ م امر صادر کرد تا تمام کلیسا ها ، کتاب های مقدس شهر آزار منهد و به آتش بزنند و اجتماعات عبادتی مسیحیان را برای همیشه ممنوع قرار داد ، و دستور اجباری عبادت بت ها را برای اهالی مصر صادر کرد و امر کرد که هر که از این امر سرپیچی کند سرش توسط شمشیر زده شود و حدود (۸۰۰۰۰۰) مسیحی را به قتل رسانیدند و هر روز از ۳۰ تا ۸۰ نفر به قتل می رسید. کیرانوی ، محمد رحمت الله (۱۳۱۵ه) مختصر إظهار الحق 103/1، الناشر: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد - المملكة العربية السعودية، ط، ۱.

124- بولس : یهودی الاصل است و در میان یهود به نام شاؤؤل مشهور بود ، و در میان مسیحیان به نام رسول مشهور است با وجودیکه بولس از جمله شاگردان مسیح علیه السلام نبودند و ملاقات شان هم با مسیح علیهم السلام ثابت نشده است ، بولس در ابتداء از جمله دشمنان سرسخت مسیحیان بود و حتی در تهنیت و قتل آنها شریک بود ولی وقتیکه بولس به طرف دمشق روان بود گمان می کرد که مسیح علیه السلام را به شکل ستون برایش ظاهر شده است - و این واقعه دوسال بعد از رفع مسیح علیه السلام است - و او را به پیروی از وی و تبلیغ رسالتش دستور داده است بعد از آن بولس از جمله بزرگترین دعوتگران مسیحی قرار گرفت و به شهر ها و کلیسا ها سفر می کرد و خطبه اراد می فرمود و رسائل نوشته می کرد تا اینکه در فتنه عصر نیرون سال ۶۸ م به قتل رسید. دیده شود: الهاشمی ، صالح بن الحسین (۱۴۱۹ه) تخجیل من حرف التوراة والإنجیل ۱/۱۰۰، الناشر: مكتبة العبيكان، الرياض، المملكة العربية السعودية، ط، ۱.

ج - پیروان جدید افکار افلاطونیه<sup>(125)</sup> اساسی را بنیان گذاشتند که عقیده بت پرستی رومیان قوت دلیل خود را از دست میدهد و همچنان قواعد فلسفی قدیم نیز برتری خود را از دست داده است پس افلاطونی های جدید خواستند که به اسم دین در افکار رومیان وارد شده و بقایایی از عقاید بت پرستی و برخی از عقاید یهودیها و نصرانی ها را که وارد دنیای جدید شده اند جمع نمودند، نصرانی های که از دین واقعی عیسی علیه السلام خارج شدند آنها در میان عقیده بت پرستی با اثبات ألوهیت برای عیسی علیه السلام و روح القدس جمع نمودند. و یهودیان نیز بعد از تحریف تورات عزیر علیه السلام را پسر خداوند و ملائکه ها را دختران خدا مبینداشتند. و افلاطونیان جدید که در رأس آنها "افلوپتین"<sup>(126)</sup> متوفی در سال 27م قرار داشته معتقد بوده که عالم از شیئی اول، نشأت نموده است که الله سبحان ویا عقل اول بوده است و سپس از آن عقل دوم نشأت کرده است که آن بنا بر عقیده نصرانیان ابن (پسر خدا) است و سپس از هردوی آن ارواح عام که متصل به مخلوقات زنده است نشأت کرده است.

د - با این همه فساد های عقیدوی که در میان مسیحیان ظهور نموده بود در قرن اول - دوم و سوم پیروان عقیده توحید در میان آنان نیز زیاد بود هرگاهی که عقیده و تثبیت ظهور میکرد کثرت موحدین آن را چنان دفع میکرد که جسم سالم و دارای قوه مدافع شأت بیماری ها و غلبه آن در جسم انسان را رد مینماید و این وضعیت در طول سه قرن ادامه داشت. تا اینکه از طریق اسکندریه که از بزرگ ترین مرکز

---

125- افلاطونیه جدید: بر مکتب فکری فلسفی است که برای توفیق بین آراء و دیدگاه های فلاسفه ملحد چون افلاطون، ارسطو و بین آراء و افکار فلسفه ها بت پرستانه و باور های دینی یهودیان و مسیحیان مشرق یعنی آراء و دیدگاه خلال قرن های (250 ق. م تا 550م) ایجاد گردیده است، از تلفیق این دو دیدگاه ها چنین تحلیل نمودند که الله و طبیعت هردو یک چیز است و انسان و این جهان مادی جز مظهر از مظاهر ذات الهی است و آنچه امروز در میان امت اسلامی به عقیده «وحده الوجود» شناخته می شود. فیومی، محمد بن ابراهیم (1415هـ) تاریخ الفكر الديني الجاهلي 1/149، ناشر: دار الفكر العربي، ط 4.

126- افلوپتین: از شهر اسیوط مصر و موالد سال (270 تا 200م) است، یکی از حامیان برجسته مکتب افلاطونیه حدیثه است و از وی مولفات زیاد به جا مانده است، به شکل حقب تحریر نموده است: الحقبه الأولى: کتب واحدا و عشرين کتابا من تاسوعاته. الحقبه الثانية في روما: کتب في اثنتائها أربعة و عشرين کتابا. الحقبه الثالثة والأخيرة: کتب تسعة من الكتب، و کارنامه های وی به شاگرد وی (فورفوریس) پایان می یابد. تاریخ الفكر الديني الجاهلي 1/149

افلاطونی های جدید بوده آمده است که "قسطنطین" (127) امپراتور رومیان در اول قرن چهارم این ادعا را مطرح کردند که عقیده توحید یک فکر بدعی در میان مسیحیان بوده است و اصل در عقیده مسیحیان پس از تحریف ألوهیت عیسی مسیح بوده میباشد، و گفتند که "آریوس" (128) موحد در اسکندریه (129) عقیده توحید را ایجاد کرده است و کنیسه های مصر و شام از این عقیده او پیروی کرده اند.

---

127- قسطنطین : ملقب به قسطنطین کبیر ویاسلطان، نخستین امپراتور رومی مسیحی و بنیادگذار قسطنطنیه (استانبول) است. وی در نیسوس (نیش، در یوگسلاوی) به دنیا آمد. پدرش کونستانتینوس امپراتور و مادرش هیلانه از نژاد آرامی سوریه بود. هنگامی که پدرش در شهر یوک در انگلستان به سال ۴۰۶ م. بدرود زندگی گفت قسطنطین در ارتش به کفایت و دلآوری ممتاز بود و از اینرو او را برای جانشینی پدر دعوت کردند و گردنکشان دیگر به حکومت او بر بریتانیا و فرانسه اعتراف کردند ولی مکسنتیوس امپراتور شریک در روم به جنگ با فرانسه کمر بست و در کنار پل ملفیان نزدیک روما قسطنطین غلبه کرد و یگانه امپراتور مغرب زمین گردید. گویند وی در این جنگ بر فراز خورشید صلیبی را مشاهده کرد به این عبارت: «با این علامت پیروز میشوی». او به سال ۳۱۳ م. بخشنامه ای صادر کرد و مذهب مسیح را در سراسر کشور خود مباح ساخت و در سال بعد اسقف های غرب را به انجمن ارلس خواند. در سال ۳۲۳ م. لیسینیوس امپراتور شرق شکست خورد و قسطنطین امپراتور بزرگ و یگانه جهان روم گردید. دیده شود: تخجیل من حرف التوراة والإنجیل 500/2، المسيحية نشأتها ص 172، 173، شارل جنیبر.

128- آریوس: یکی از کشیشان اسکندریه است که در بین سال های (256-336 م می زیستند، اولین کشیش مسیحی است که به توحید مجرد دعوت می داد، میگفت: الله سبحانه وتعالی ذات واحد است و هیچ شریک ندارد، مسیح علیه السلم مخلوق است، همواره به سوی توحید و نبوت مسیح دعوت می داد سه رساله به او منسوب شده است: 1- بعض منثورات من کتابه (ثالیا). 2- رسالتان: أحدهما إلى أوزيبوس، والأخرى إلى أسقف الأسكندرية. 3- العقيدة التي وجهها إلى الإمبراطور قسطنطین سنة 330م. دیده شود: فلسفة الفكر الديني بين الإسلام والمسيحية 286/2، 287، لويس غرديه. تخجیل من حرف التوراة والإنجیل 499/2، صالح بن الحسين الهاشمي .

129- اسکندریه: سکندریه شهریست [بمصر] از دو سوی با دریای روم و دریای تنیس پیوسته و اندر وی یکی مناره است که گویند دوصد ارش است اندر میان آب نهاده بر سر سنگی و هر گه که باد آید آن مناره بجنبد، چنانکه بتوان دید). الحموي، ياقوت بن عبدالله (۱۹۹۵م) معجم البلدان ۱/ ۲۵۶، الناشر: دار صادر، بيروت، ط، ۲.

ه - و به همین سبب نصرانیان در این اواخر به خاطر حفظ عقیده و دیانت شان مجلس سالانه ی را تشکیل کرده اند که سال 2004م در این مجتمع 48000- چهل هشت هزار "اسقف" (130) جمع شده بودند در میان آنها در مورد دیانت و عقیده اختلاف نظری میان آمد و رأی بیشتر در این نظر سنجی از مفکوره اهل توحید بود که در بعضی گروهها اندکی انحراف وجود داشت ، اما قسطنطنی ها که عقیده و تثبیت را در دین مسیحی وارد کرده بودند ادعای شمولیت در نصرانیت را داشتند البته تعداد اینها از جمع همین جماعه بزرگ فقط 318-تن بودند که از دعوت به و تثبیت در دین مسیحی راضی بوده اند و تلاش میکردند که این عقیده را اولویت داده و بر مسیحیان غالب گردانند و آنان "ألوهیت " ابن (عیسی مسیح) را به حیث عقیده مسیحیان که از طریق افلاطونی های جدید در اسکندریه در سال -325م بوجود آمده بود برقرار گذاشتند اما عموم مسیحیان قرار این مجتمع را خروج از مسیحیت می پنداشتند و پس از معارضه و تناقض آراء به این فیصله، جلساتی در میان مسیحیان در شام و نقاط دیگر تشکیل شده اما افلاطونی های جدید بر سر آن فیصله اسرار داشتند "ثالوث" یکتن از سران افلاطونی جدید میگفت : مستحق الوهیت "الله" یعنی پدر یا عقل اول است یا "ابن" یعنی پسر و عقل دوم یا روح القدس میباشد و غیر از این دو کسی دیگری مستحق اولهیت بوده نمیتواند بنا بر این لازمی بود به هدف مطالبه تثبیت الوهیت روح القدس از طرف افلاتونی های اسکندریه جلسه ی تشکیل شود چنانچه در سال -381م جلسه ی در قسطنطنیه(131) تشکیل گردید و در این جلسه با بحث روی دیدگاه "ثالوث" الوهیت روح القدس مورد تأیید قرار گرفت و بعد از آن عقیده تثلیث نصارا در

---

130- اسقف : رتبه دینی مسیحیان است ،کشیشان و علماء مسیحی دارای چهار مراتب دینی اند ، بطرک ، اسقف ، قسبیس و راهب .

بطرک(بابا) : نزد مسیحیان به مثابه رئیس ملت و خلیفه مسیح است و اسقف ها آن را به بخاطر تعظیم و احترام و تفکیک از اسقف ها به اسم بابا پدر پدران صدا می زنند .

اسقف : نائب بطرک است ، از همین رو بطرک برای رهنمای مسیحیان که دورتر از بطر قرار داشته باشند اسقف می فرستد خلیفه خلیفه .

قسبیس : مفتی و پیشوای نماز های مسیحیان است .

راهب : عبادت گزاران کلیسا هستند بیشتر در صومعه ها به عبادت مصروف اند . دیده شود: ابن خلون . عبد الرحمن بن محمد ( ۱۴۰۸ه ) ، مقدمه ابن خلدون ۱/۲۸۹ ، الناشر: دار الفكر، بیروت، ط، ۳.

131- قسطنطنیه : استامبول، اسلامبول ، اسطمبول ، اسطنبول ، قسطنطنیه ، قسطنطنیه، و بوزنطیا سابقاً پایتخت دولت عثمانی و یکی از مشهورترین بلاد عالم است. ابن مسکویه، احمد بن محمد(2000م) تجارب الأمم و تعاقب الهمم 1/۱۵۰ ، ناشر: سروش - طهران ، ط ، 2.

عقیده "ثالوث" (132) افلاطونی های جدید مدغم گردید و به همین خاطر الله متعال در قرآن کریم فرمود: {لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ...} (133).

ترجمه: بیگمان کسانی کافرند که می گویند: خداوند یکی از سه خدا است! .  
آنان با داشتن چنین عقیده ی مشرکان بت پرست استند که با الله سبحان کسی دیگری را شریک ساخته اند، لاحول ولاقوة الا بالله .

---

132- ثالوث: منظور از ثالوث همانا اقانیم و اصول سه گانه مسیحیان است ، این اصول اساس عقیده مسیحیان را تشکیل می دهد از نظر آنها خداوند از عنصر ، پدر ، پسر و روح القدس ترکیب یافته است، هر عنصر از عنصر دیگر مستقل است اما در عین حال یک خدای واحد را تشکیل می دهند. الخلف ، سعود بن عبدالعزيز (1420هـ) دراسات في الأديان اليهودية والنصرانية 271/1 ، الناشر: مكتبة أضواء السلف، الرياض، المملكة العربية السعودية، ط، 4.

133- سوره مائده آیه: 73.

## نتیجه گیری

ترجمه و تحقیق پیرامون کتاب امام ابوزهره نیز از اهمیت خاصی برخوردار است در حین حال که این تفسیر به پایه تکمیل قدم نگذاشته است اما بسا جای بلندی در میان مفسرین و تفاسیر هم قطار معاصرینش بدست آورده است؛ زیرا امام ابوزهره از علمای معروف و سرشناس معاصرین است و کتابش نیز معاصر وی خوب قضایای کنونی جهان را درک نموده و تفسیر به رشته تحریر درآورده است. این بحث تحقیقی بحیث پایان نامه فوق لیسانس در رشته ماستری در ترجمه و تحقیق قسمت از "زهرة التفاسیر" موضوع منتخب برای تحقیق کننده از طرف بورد ماستری پوهنتون سلام بوده که بعد از تصویب خطه بحث در مطابقت به آن با شیوه تصویب شده بررسی شده است. از خلال بحث روی موضوع به مجموعه ی از نتایج دست یافتیم که مهمترین آنها قرار ذیل اند:

قرآن کریم یگانه وسیله رسیدن به فلاح و رستگاری انسانها در دنیا و آخرت بوده و وسیله رابطه بنده مؤمن با آفریدگارش میباشد. قرآن کریم مخالفان و موافقان دین اسلام را که دین آخری و پسندیده الله متعال است معرفی نموده است.

با ترجمه و تفسیر قرآن کریم به هر زبان مفهوم ایمان به قرآن و باور به دین اسلام به اهل آن زبان توضیح میشود. علم تفسیر وسیله معرفت اسرار قرآن کریم بوده و قرآن کریم از زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم تا الحال به شیوه های خاص علمی تفسیر شده است.

ترجمه قرآن کریم و ترجمه تفاسیری که به زبان عربی در عصرهای علمی توسط علماء متبحر و با تقوا نوشته شده است یک ضرورت بوده و از مسؤلیت های مراکز علمی به حساب میرود.

زهرة التفاسیر که توسط شیخ ابوزهره عالم مصری نوشته شده یکی از تفاسیر معاصر در قرآن کریم بوده که قرآن کریم را در مطابقت به قضای عصر جدید تفسیر نموده است که ترجمه آن به زبان های دیگر نیز از ضرورت های این عصر میباشد.

سوره البقره از لحاظ معرفی مخالفان و شیوه های دعوی برای مسلمان و دعوتگران امت از مهمترین سوره های قرآن کریم بوده تفسیر و تحقیق در پیرامون آن مهم میباشد.

ترجمه و تفسیر سوره های قرآن کریم به هر زبان و بیان احکام و اهداف سوره ها مطالعه کننده ها را بر فهم دقیق آیات قرآنی کمک مینماید.

سوره بقره اطلاع داده است که مسلمانان در هیچ عصر وزمانی توقع ایمان و دلجویی از یهودیان را نداشته باشند زیرا آنان مردم خواهش پرست بوده کتاب آسمانی را بعد از دانستن آن مطابق خواهش شان تبدیل و تحریف نمودند.

در سوره بقره اطلاع داده شده است که یهودیان به هدف فریب دادن مسلمانان در نزد آنان ادعای ایمان میکنند و در خلوت یکدیگر را توصیه میکنند نباید واقعت های را که میدهند برای مسلمانان باز گونمایند. در سوره بقره اطلاع داده شده است که قوم بنی اسرائیل اعم از یهود و نصاری کتاب های آسمانی چون تورات و انجیل را مطابق میل خود تحریف نموده اند.

در سوره البقره اطلاع داده شده که قوم یهود با وصف بدبختی های شان خود را مستحق جنت دانسته و میپنداشتند که ایشان گاهی در آخرت به عذاب جهنم مجازات میشوند. در سوره البقره اطلاع داده شده که الله متعال از بنی اسرائیل در رابطه به توحید، و احسان به والدین و سایر انسانها و اجتناب از خون ریزی پیمان گرفته است و آنان همه ی آن پیمانها را نقض نموده اند.

الله متعال خبر داده است که یهودیان نه تنها از پیغمبران که از آنها فرستاده شده است اطاعت نکردند بلکه بسیاری از پیغمبران را به قتل رسانیدند. یهودیان که مخاطب امر دعوت رسول الله بودند برای انصراف از پذیرفتن دین حق بهانه های متعددی می کردند.

## پیشنهادات

بعد از ترجمه ، تخریج و تحقیق و بررسی مقاطع تعیین شده زهرة التفاسیر ، تفسیر مذکور را بهترین تفسیر در نوع خودش یافتیم بنابراین برای اداره محترم پوهنتون و محصلان بخش ماستری پیشنهاد می نمایم:

1- برای بورد محترم ماستری پوهنتون سلام پیشنهاد می نمایم، برای تحقیق و بررسی دقیق و علمی یک طرح واحد برای محصلان ترتیب نمایند ، تا در روشنی آن تمام محصلان پایان تیزس های خویش را ترتیب دهند، و در آینده از جمع آن تیزس ها بتوانند تفسیر زهره التفاسیر را به زبان های ملی چاپ نمایند.

2- برای بورد محترم ماستری پیشنهاد می نمایم تا سیمینار علمی پیرامون روش تحقیق و تخریج این تفسیر برای محصلان بخش ماستری برگزار نمایند تا مقاطع تعیین شده به گونه علمی ترجمه ، تخریج و تحقیق گردد.

3- برای محصلان دوره ماستری پیشنهاد می نمایم ، در صورتیکه به زبان عربی بلدیت کامل نداشته باشند ، نباید تفسیر زة التفاسیر را به عنوان رساله ماستری انتخاب نمایند، زیرا نمی توانند حق موضوع را ادا نموده و از عهده ی آن فایق به در آیند.

4- همچنان برای محصلان بورد ماستری پیشنهاد می نمایم ، آنعه محصلان که شایق ترجمه ، تخریج و تحقیق زهرة التفاسیر هستند ، باید بعد از تهیه طرح واحد از سوی بورد ماستری این محصلان هماهنگ باهم به پیش بروند تا بتوانند به گونه منظم و یک روش واحد تفسیر هذا را ترجمه ، تخریج و تحقیق نمایند در غیر آن روش های پراکنده نمی تواند سود به جامعه بیاورد.

5- برای اداره محترم بورد ماستری پیشنهاد می نمایم ، تفسیر ابوزهره رحمه الله تاهنوز تکمیل نگردیده است ، برای حل آن با تفاهم به اداره محترم پوهنتون الازهر چاره بجویند تا این خلای بزرگ علمی پوره شود.

فهرست آیات قرآنکریم

شماره	متن آیات	سوره	شمار ه آیت	صفحه
1	أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ	بقره	107	۶۲
2	أَمْ تَرِيدُونَ أَنْ نَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ	بقره	108	۶۴
3	أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ	بقره	100	۱۶
4	بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ	بقره	117	۱۰۸
5	بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ	بقره	112	۷۴
6	قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ	بقره	97	۵
7	لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ	بقره	177	۱۰۱
8	مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِخُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا	بقره	106	۵۶
9	مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ	بقره	105	۵۴
10	مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ	بقره	106	۵
11	وَإِذَا لَفُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا	بقره	14	۳۵
12	وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ	بقره	102	۲۸
13	وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ	بقره	110	۶۹
14	وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ	بقره	109	۶۹
15	وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ	بقره	113	۸۶
16	وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ	بقره	116	103
17	وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ	بقره	111	۸۲

			نَصَارَى	
15	99	بقره	وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ	18
٩٠	115	بقره	وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا	19
٦٢	234	بقره	وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَكَ مِنْكُمْ وَيَدْرُونَ أَرْوَاجًا	20
٢٤	101	بقره	وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ	21
٥	89	بقره	وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ	22
9٠	114	بقره	وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ	23
٤٦	104	بقره	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا	24
69	79	بقره	يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ	25
٤٨	118	ال عمران	وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ	26
١١٢	172	نساء	لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ	27
٥٢	46	نساء	مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ	28
٦٧	153	نساء	يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ	29
٢٢	50	مائده	أَفْحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ	30
١١٧	73	مائده	لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ	31
٨٩	159	انعام	إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا	32
١٠٨	101	انعام	بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَتَى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ	33
٢٩	112	انعام	وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ	34
٤٠	9	انعام	وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا	35
٢٥	157	اعراف	الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأَمِّيَّ	36
٧٨	199	اعراف	خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ	37

38	قَالَ أَفْقُوا فَلَمَّا أَفْقُوا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ	اعراف	116	37
39	قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُفْلِقِينَ	اعراف	115	37
40	وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ	انفال	58	23
41	وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ	انفال	34	97
42	إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ	توبه	18	97
43	مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ	توبه	17	97
44	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ	توبه	28	99
45	أَنْتُمْ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلَانَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ	يونس	51	22
46	وَإِخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الدَّبَّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ	يوسف	13	42
47	وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا	رعد	15	109
48	وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِّلُ	نحل	101	65
49	أَوْ نُسْفِطِ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا	إسرا	92	40
59	أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ	إسرا	91	40
51	أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُرْحُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ	إسرا	93	41
52	تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ	إسرا	44	108
53	قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ	إسرا	88	19
54	وَلِيُنذِرُوا مَا عَلَوْا تُنذِيرًا	إسرا	7	97
55	وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ	إسرا	82	11
56	إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ	مريم	93	110

37	66	طه	قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ	57
37	65	طه	قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ	58
55	107	انبیاء	وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ	59
42	39	حج	أَئِنَّ لِلَّذِينَ يُفَاتِلُونَ بَأْتَهُمْ ظِلْمُوا	60
89	17	حج	إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِغِينَ	61
40	7	فرقان	وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ	62
10	193	شعراء	نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ	63
84	88	قصص	كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ	64
80	45	عنكبوت	إِنَّ الصَّلَاةَ تَنهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ	65
66	28	سباء	وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا	66
108	15	فاطر	يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ	67
66	29	جاثية	إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ	68
98	25	فتح	هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ	69
102	26	رحمن	كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ	70
102	27	رحمن	وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ	71
62	4	طلاق	وَأُولَاتِ الْأَحْمَالِ أَجْلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ	72
48	9	قلم	وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ	73
10	17	قيامه	إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ	74
10	19	قيامه	ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ	75
10	18	قيامه	فَإِذَا قَرَأَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ	76
10	16	قيامه	لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ	77

## فهرست احاديث

شماره	متن احاديث	صفحه
1	« إن الله قال من عادى لي وليا »	۱۴
2	« بالأ يطوف بالبيت مشرك قط »	۱۰۰
3	« ثُمَّ وَقَفَ فَنَزَلَ فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ »	۷۷
4	« ما من الأنبياء نبي إلا أعطي ما مثله آمن عليه البشر »	19
5	« ما من نبوة إلا تناسخت »	۶۳
6	« لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ »	76
7	« هذا جبريل أتاكم يعلمكم دينكم »	۴۱

### فهرست اعلام

صفحه	أعلام	شماره
۱۱۵	أريوس	1
۱۱۴	افلوطين	2
۱۱۳	بولس	3
۱۱۷	ثالوث	4
۱۱۳	دقديانوس	5
۳۸	رازي	6
۱۱۵	قسطنطين	7
۹۵	مغل	8
۱۱۲	نيرون	

### فهرست اماکن

صفحه	أماكن	شماره
۴۰	بابل	1
۱۱۵	اسكندريه	2
۱۱۶	قسطنطينيه	3

## فهرست منابع و مأخذ

### قرآن كريم

- 1- ابن اثير، المبارك بن محمد ( ١٣٢٠هـ ) البديع في علم العربية، الناشر: جامعة أم القرى، مكة المكرمة - المملكة العربية السعودية، ط، ١.
- 2- ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد ( ١٤٠٨هـ )، مقدمه ابن خلدون ٢٨٩/١، الناشر: دار الفكر، بيروت، ط، ٣.
- 3- ابن عاشور، محمد الطاهر (1984 هـ)، التحرير والتنوير، الناشر: الدار التونسية للنشر - تونس.
- 4- ابن فارس، أحمد بن فارس (1399 هـ - 1979 م) معجم مقاييس اللغة، ناشر: دار الفكر.
- 5- ابن منظور، محمد بن مكرم (1414 هـ) لسان العرب، ناشر: دار صادر - بيروت، ط، 3.
- 6- ابن عقيل، عبدالله بن عبد الرحمن (1400 هـ - 1980 م) شرح ابن عقيل على ألفية ابن مالك، ناشر: دار التراث - القاهرة، ط، 20.
- 7- ابن عثيمين . صالح بن محمد (١٤٢٣هـ) تفسير ابن عثيمين، الناشر: دار ابن الجوزي، المملكة العربية السعودية، ط، ١.
- 8- ابن مسكويه، احمد بن محمد (2000 م) تجارب الأمم وتعاقب الهمم، ناشر: سروش - طهران، ط، 2.
- 9- ابن سراج، محمد بن السري (بي تا) الأصول في النحو، ناشر: مؤسسة الرسالة، لبنان - بيروت.
- 10- ازهرى، محمد بن أحمد (2001 م) تهذيب اللغة، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، ط، 1.
- 11- الافغانى، سعيد بن محمد (1424 هـ - 2003 م). الموجز في قواعد اللغة العربية، ناشر: دار الفكر - بيروت.
- 12- ابى حاتم، عبد الرحمن بن محمد (١٤١٩هـ) تفسير القرآن العظيم لابن أبي حاتم ٢١٠/١، الناشر: مكتبة نزار مصطفى الباز - المملكة العربية السعودية، ط، ١.
- 13- الازدى، محمد بن الحسن (1987 م)، جمهرة اللغة، ناشر: دار العلم للملايين - بيروت، ط، 1.
- 14- الاستر ابادى، رضى الدين (١٩٨٧ م) شرح الرضى على الكافية، جامعة قاريونس، بدون طبع.
- 15- الانصاري، محمد عبدالله ( ١٩٨٦ م). تخليص الشواهد وتلخيص الفوائد، الناشر: دار الكتاب العربي، ط، ١.
- 16- الاصفهاني، الحسين بن محمد (١٣١٢هـ) المفردات في غريب القرآن 486/1، ناشر: دار القلم، الدار الشامية - دمشق بيروت، ط، ١.

- 17- بخارى ، محمد بن اسماعيل(١٤٠٧هـ). صحيح البخاري ، الناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت ، ط،٣.
- 18- البستي ،محمد بن حبان (1408 هـ )، الإحسان في تقريب صحيح ابن حبان،الناشر: مؤسسة الرسالة، بيروت ؛ ط ، 1.
- 19- التفتازاني ، سعدالدين (١٤١١هـ) مختصر المعاني ،الناشر: دار الفكر، ط. ١.
- 20- جزائري، جابر بن موسي (1424هـ/2003م) ( ايسر التفاسير،ناشر: مكتبة العلوم والحكم، المدينة المنورة، المملكة العربية السعودية، ط، 5.
- 21- جهني، مانع بن حماد (1420هـ) الموسوعة الميسرة في الأديان والمذاهب والأحزاب المعاصرة، ناشر: دار الندوة العالمية للطباعة والنشر والتوزيع ، ط ، 4.
- 22- جوهرى ،اسماعيل بن حماد (1407 هـ - 1987 م) الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، ناشر: دار العلم للملايين – بيروت، ط ، 4.
- 23- الجيزاني، محمد بن حسين (1427 هـ) معالم أصول الفقه عند أهل السنة والجماعة، ناشر : دار ابن الجوزي ، ط، 5.
- 24- الجصاص ، أحمد بن علي( ١٤٠٥هـ) احكام القرآن، الناشر: دار إحياء التراث العربي – بيروت، بدون طبع.
- 25- الحلبي ، محمد بن يوسف بن أحمد(1428 هـ ) ، تمهيد القواعد بشرح تسهيل الفوائد ،ناشر: دار السلام للطباعة والنشر والتوزيع والترجمة، القاهرة – ط ، 1.
- 26- الحميرى ، نشوان بن سعيد(1420 هـ - 1999 م) شمس العلوم ودواء كلام العرب من الكلوم ، ناشر: دار الفكر المعاصر :بيروت ، ط ، 1.
- 27- الحموي ، ياقوت بن عبدالله ( ١٩٩٥م) معجم البلدان ١ / ٢٥٦، الناشر: دار صادر، بيروت، ط، ٢.
- 28- حملاوى ، احمد بن محمد (بى تا ) شذا العرف في فن الصرف، ناشر: مكتبة الرشد الرياض .
- 29- الحازمى ، أحمد بن عمر( 1431 هـ - 2010 م) فتح رب البرية في شرح نظم الأجرومية ، ناشر: مكتبة الأسدى، مكة المكرمة ، ط، 1.
- 30- الخلف ، سعود بن عبدالعزيز ( ١٤٢٠هـ) دراسات في الأديان اليهودية والنصرانية 271/1 ،الناشر: مكتبة أضواء السلف، الرياض، المملكة العربية السعودية، ط، ٤.
- 31- الخراط ، أحمد بن محمد (1426 هـ) المجتبى من مشكل إعراب القرآن ، ناشر: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، المدينة المنورة.

- 32- الدوسى، قتادة بن دعامة (1418هـ/ 1998م) الناسخ والمنسوخ ، لناشر: مؤسسة الرسالة ، ط ، 2 .
- 33- الدبوسى ، عبد الله بن عمر(1421هـ - 2001م) ، تقويم الأدلة في أصول الفقه ، الناشر: دار الكتب العلمية، ط، 1.
- 34- الرازى ، احمد بن على (1415هـ/ 1994م) أحكام القرآن، ناشر: دار الكتب العلمية بيروت – لبنان، ط ، 1.
- 35- الرازى ، محمد بن أبى بكر(1420هـ / 1999م) مختار الصحاح ، ناشر: المكتبة العصرية - بيروت – ط ، 5.
- 36- زمخشري ، محمود بن عمرو(1993م) المفصل في صناعة الإعراب، ناشر: مكتبة الهلال – بيروت، ط ، 1 .
- 37- زمخشري، محمود بن عمرو (1407 هـ) تفسير الكشاف، لناشر: دار الكتاب العربي – بيروت، ط، 3.
- 38- زحيلي، وهبة بن مصطفى(1422 هـ) تفسير الوسيط، ناشر: دار الفكر – دمشق، ط، 1.
- 39- الزبيدي ، محمّد بن محمّد (بى تا ) تاج العروس من جواهر القاموس، ناشر: دار الهداية.
- 40- الزرقانى، محمد عبد العظيم (بى تا) مناهل العرفان في علوم القرآن، ناشر: مطبعة عيسى البابي الحلبي وشركاه ؛ ط، 3.
- 41- الشنقيطي ، محمد بن أبّ (1431 هـ - 2010 م) فتح رب البرية في شرح نظم الأجرومية ، ناشر: مكتبة الأسدى، مكة المكرمة، ط ، 1.
- 42- شوكانى، محمد بن على ، (1414 هـ) تفسير فتح القدير، ناشر: دار ابن كثير، - دمشق، بيروت ، ط ، 1.
- 43- صافى ، محمود بن عبد الرحيم(1418 هـ) الجدول في إعراب القرآن الكريم ، ناشر: دار الرشيد، دمشق – ط ، 4.
- 44- صابونى ، محمد على (1417 هـ - 1997 ) صفة التفاسير، ناشر: دار الصابونى للطباعة والنشر والتوزيع – القاهرة، ط ، 1.
- 45- الطبراني، سليمان بن احمد ( ٩٨٣م) المعجم الكبير 386/9، الناشر: دار إحياء التراث العربي، ط، ٢.
- 46- طبرى، محمد بن جرير (١٤٢٢هـ) تفسير طبرى 2 / 523. الناشر: دار هجر للطباعة والنشر والتوزيع والإعلان، ط، ١.
- 47- العسكري ، الحسن بن عبدالله (1412هـ) معجم الفروق اللغوي ، ناشر: مؤسسة النشر الإسلامى.
- 48- عمر ، أحمد مختار(1429 هـ - 2008 م) معجم اللغة العربية المعاصرة ، ناشر: عالم الكتب ، ط ، 1.

- 49- غلايينى ، مصطفى بن محمد سليم (1414 هـ - 1993 م ) جامع الدروس العربية ، ناشر: المكتبة العصرية، صيدا – بيروت ، ط ، 28.
- 50- الفارابى، إسحاق بن إبراهيم (1424 هـ) ، معجم ديوان الأدب ، مؤسسة دار الشعب للصحافة والنشر ، القاهرة.
- 51- فراهدى، خليل بن احمد(1410ق)، كتاب العين، ناشر: انتشارات هجرت، ط ، 2.
- 52- فيومى ، محمد بن ابراهيم (1415هـ) تاريخ الفكر الديني الجاهلي، ناشر: دار الفكر العربي، ط ، 4.
- 53- القرافى ، احمد بن ادريس ( ١٣٩٣هـ) شرح تنقيح الفصول ، الناشر: شركة الطباعة الفنية المتحدة، ط، ١.
- 54- كيرانوى ، محمد رحمت الله (١٣١٥هـ) مختصر إظهار الحق 1/103، الناشر: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد - المملكة العربية السعودية، ط، ١.
- 55- مبرد، محمد بن يزيد (بى تا )، المقتضب ، ناشر: عالم الكتب – بيروت.
- 56- محلى ، جلال الدين ، (بى تا ) تفسير جلالين ١/٢٤، الناشر: دار الحديث – القاهرة، ط، ١.
- 57- ميدانى، عبدالرحمن بن حسن (1416 هـ 1996م) البلاغة العربية، ناشر: دار القلم، دمشق، الدار الشامية، بيروت، ط، 1.
- 58- المونيد بالله . يحيى بن حمزه ( 1323هـ) الطراز لأسرار البلاغة وعلوم حقائق الإعجاز ، ناشر: المكتبة العنصرية – بيروت، ط، ١.
- 59- النحوى ، أحمد بن محمد (1408) الناسخ والمنسوخ ، ناشر: مكتبة الفلاح – الكويت ، ط ، 1.
- 60- نيشاپورى ، مسلم بن الحجاج (بى تا ) ، صحيح مسلم ، ناشر: دار إحياء التراث العربي – بيروت.
- 61- النجار ، محمد عبد العزيز (1422هـ 2001م ) ضياء السالك إلى أوضح المسالك ، ناشر: مؤسسة الرسالة، ط ، 1.
- 62- الهاشمى ، صالح بن الحسين (1419 هـ ) تخجيل من حرف التوراة والإنجيل ، ناشر: مكتبة العبيكان، الرياض، المملكة العربية السعودية ، ط، 1.
- 63- الهررى ، محمد الأمين (1421 هـ 2001 م) ، تفسير حدائق الروح والريحان ، ناشر: دار طوق النجاة، بيروت – لبنان، ط ، 1.
- 64- الهروى ، محمد بن احمد ( ٢٠٠١م) تهذيب اللغة ١٥/٥٣، الناشر: دار إحياء التراث العربي – بيروت، ط، ١.

## **Abstract**

The translation and research of an Arabic book into another language is one of the necessities of any time and social environment. The subject of the research is the part of "Zahrah al-Tafaseer" written by Imam Abu Zahra, one of the contemporary Egyptian scholars. The translation and research of this scientific collection into another language is an important necessity in terms of time and place and it is of particular importance, while this commentary has not reached the stage of completion, but it has gained a high place among its contemporary commentators and commentators. ; Because Imam Abu Zahra was one of the famous contemporary scholars and his book is also contemporary, and he has interpreted the Holy Quran according to the needs of the current issues of the contemporary world, and the Afghan society, which is in a situation where Zionism and its ideas have taken over this country, has an urgent need to translate this It has had a commentary, and the selected part of this commentary is for translation and research for me in relation to the introduction of Jewish thoughts in the old and new eras, which is an important necessity for knowing Jews from the Qur'anic point of view. Considering the importance of the topic and its need for the society, the importance of the research itself is evident. Especially research about a book whose author was a contemporary scholar who understood the issues of his time and interpreted the Holy Quran according to the realities of his time. The research method is inductive, descriptive and analytical, and the following reliable books on the interpretation of the Holy Quran have been used. Summarizing the verses on a passage in Surah Al-Baqarah, then translating the verses, then translating the text of Zahra al-Tafaseer, lexical, morphological, grammatical, and rhetorical research, explaining the rulings of the verses and the viewpoints of commentators and jurists, and explaining other important issues using the words of scholars and commentators. The subject of the research, which consists of: (Zohra al-Tafaseer, translation, exegesis and research of Surah Al-Baqara from verse 97 to 118) is for the purpose of research and according to the methodology of the Master's program of the Islamic Law, an introduction and the division of the determined part in terms of the topics described below into nine The section has been arranged.



**Salam University**  
**Faculty of Sharia and Law**  
**Master Program in Tafseer and Hadith**



**Islamic Emirate of Afghanistan**  
**Ministry of Higher Education**  
**DM of Academic Affairs**

**Zahra al-Tafaseer translation, research and  
analysis of Surah Baqarah from verse 97 to 118**  
**A Master's thesis**

**Student: Asadullah Daei**  
**Supervisor: Dr. Fasihullah Abdulbaqi**

**Year: 1402**



**Islamic Emirate of Afghanistan**  
**Ministry of Higher Education**  
**The appointment of scientific affairs**



**Salam University**  
**Faculty of Shariat and Law**  
**Tafsir and Hadith master's program**

**Zahra al-Tafaseer translation, research and  
analysis of Surah Baqarah from verse 97 to 118**  
(master's thesis)

Researcher: Asadullah "Daei"

Instructor: Dr. Fasihullah "Abdul Baq"

Year: 1402 AH